



کمونیستها و جنبش کارگری؛ پرسشها و پاسخها!

مردم باید علیه هر شکل از بی عدالتی و استبداد و لگد مال شدن حقوق خود اعتراض و شورش کنند، اما برای اینکه تمامی این جویبارهای خشم به سیلابی برای ریشه کن کردن نظام ارتجاعی حاکم بینجامد باید توسط یک حزب پیشاهنگ کمونیست و ایدئولوژی علمی کمونیستی رهبری شود.

سؤال کلیدی این است که آیا ما بمثابه پیشاهنگ طبقه کارگر با ایدئولوژی و برنامه کمونیستی به مصاف چنین اوضاعی خواهیم رفت یا اینکه مانند اکثریت کمونیستهای نسل قبل افقهایمان را تغییر داده و به اصلاحات یا چیزی در همان حد رضایت خواهیم داد. ما با چنین اوضاعی روبروئیم. یا یک جنبش کمونیستی نوین که مانند ققنوسی از خاکستر خود بلند می شود و موج نوین انقلابات پرولتری را رهبری می کند، یا شکست و عقبگرد برای یک دوره تاریخی دیگر و به هرز رفتن شورش و طغیان توده های مردم تحت نفوذ و سیطره ایدئولوژی ها و برنامه های ارتجاعی. مسئله این است! ص ۱۳



زنده باد اول ماه مه سرخ

بمناسبت بیستمین سالگرد تشکیل جنبش انقلابی انترناسیونالیستی

اطلاعیه کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی

صفحه ۵



دنیای کهن خراب می باید کرد
بار دگر انقلاب می باید کرد
بمناسبت اول ماه مه ۱۳۸۳

فقط با ایدئولوژی کمونیستی می توان امپریالیستها و مرتجعین را در هم شکست

دنیای زشت و بیرحم سرمایه داری، میلیون ها انسان را درگیر توفان شورش و اعتراض می کند. در تاریخ جوامع طبقاتی، رفتاری که سرمایه داری با جسم و روح انسانها کرده را از هیچ نظام بهره کش دیگر ندیده ایم. ماشین سرمایه داری، شیره آدمها را می مکد و از آنان تقاله ای بر جای می گذارد. سرمایه داری در عطش بی پایان سود بیشتر، میلیاردها نفر را محکوم به بیکاری و گرسنگی و مرگ تدریجی می کند. صفحه ۲



• شکوفه های مقاومت در عراق و ترک برداشتن
استراتژی آمریکا
صفحه ۸

• جنایت جنگی آمریکا در شهر فلوجه عراق و

مقاومت سرسختانه مردم دلاور آن
صفحه ۹

• اعلامیه در مورد فلوجه
صفحه ۱۱



آفریقای جنوبی
صفحه ۲۳

ترکیه
صفحه ۲۳

آمریکا
صفحه ۲۴

در این شماره می خوانید:

- جنبش انقلابی انترناسیونالیستی را بشناسید و به کارگران، جوانان و زنان مبارز معرفی کنید
صفحه ۶
- نبرد بهنی؛ گزارشی از مائوئیستهای نپال
صفحه ۱۲
- انقلاب یعنی حل تضادها
صفحه ۲۰

موسیقی پاپ - از یک نگاه اجتماعی

موسیقی پاپ بخش مهمی از نیازهای فرهنگی و روحی مردم در دنیای معاصر را پاسخ میدهد و هیچ جامعه ای را از تولید و توزیع این نوع موسیقی گریز نیست. صدها میلیون جوان با گوش سپردن به ترانه های پاپ به وجد می آیند یا نومید میشوند، پای میکوبند یا زانوی غم به بغل میگیرند، اندیشه میکنند یا بیخیال میشوند، لالایی تسلیم آنان را به خواب دعوت میکند یا فریاد اعتراض در جانشان طنین میافکند. صفحه ۲۸

دنیای کهن خراب می باید کرد بار دگر انقلاب می باید کرد

به مناسبت اول ماه مه ۱۳۸۳

فقط با ایدئولوژی کمونیستی می توان امپریالیستها و مرتجعین را درهم شکست

در میان است: آیا مردم ستمدیده در کشورهای مختلف، و بطور کل در سطح جهان خواهند توانست نظام سرمایه داری را سرنگون کنند و نظامی کاملا متفاوت بجای آن بنشانند؟ کدامین نظام و از کدامین راه؟

کارگر آگاه، کارگری است که جواب این سوال را داشته باشد. بدون جواب صحیح به این سوال که چه نظامی می خواهیم و چگونه آن را خواهیم ساخت، نمی توان مبارزات مردم را رهبری کرد. نمی توان این مبارزات را با هدف تغییرات بنیادین در نظام سیاسی و اقتصادی و اجتماعی حاکم سمت و سو داد و سازماندهی کرد. این واقعیتی است که کارگران مبارز باید بدانند.



برلین اول ماه مه ۲۰۰۳

سطح جهانی، یک اوضاع استثنائی در حال شکل گرفتن است. نظام سرمایه داری امپریالیستی با

دنیای زشت و بیرحم سرمایه داری، میلیون ها انسان را درگیر توفان شورش و اعتراض می کند. در تاریخ جوامع طبقاتی، رفتاری که سرمایه داری با جسم و روح انسانها کرده را از هیچ نظام بهره کش دیگر ندیده ایم. ماشین سرمایه داری، شیره آدمها را می مکد و از آنان تفاله ای بر جای می گذارد. سرمایه داری در عطش بی پایان سود بیشتر، میلیاردها نفر را محکوم به بیکاری و گرسنگی و مرگ تدریجی می کند. میلیونها انسان در نتیجه بیماری های قابل درمان، سوء تغذیه، بی سرپناهی و بالاخره جنگهای داخلی و نسل کشی های قومی جان می دهند تا «هزینه های اضافی» سرمایه داری پائین آید و این نظام رونق گیرد. اینست اوج خصلت انگلی و ارتجاعی سرمایه داری امپریالیستی! هیئات که زرق و برق پیشرفتهای تکنولوژیک بتواند چهره مخوف این نظام طبقاتی را از چشم جهانیان بپوشاند. امروز حتی بخشی از

قشرهای مرفه که از «مواهب» این نظام بهره مندند، دچار شک و تردید شده به صف معترضین سرمایه داری می پیوندند. تلاطمات و بحرانهایی که امروز مشاهده می کنیم فقط تلاطمی دار روند آینده دنیاست. جهان، آستان انفجارات بزرگ است.

حرکت امپریالیسم آمریکا در اشغال عراق و استقرار ارتش در یکی از بحرانی ترین و انفجاری ترین مناطق دنیا، در واقع تدارک رویارویی با وضعیتی است که در حال شکل گرفتن است. آمریکا و اروپا سرعت در حال تجدید سازماندهی و تقویت سازمان نظامی ناتو هستند تا با توپ و تانک و هلیکوپتر و بمب افکن، مردم ناراضی دنیا را آرام کنند. رژیم های محلی، چه از نوع فاشیستهای مذهبی که بر ایران حکومت می کنند چه فاشیستهای نظامی ترکیه، دیگر قادر نیستند صدها میلیون مردم جان به لب رسیده کشورهای خاورمیانه را مهار و کنترل کنند. به همین جهت قدرتهای امپریالیستی در تدارکند تا ارتش های استعماری خود را مستقیما بکار بگیرند. امروز این هدف مشترک امپریالیستهای آمریکائی و اروپائی است. اما شک نیست که اینان بر سر بساط جنایت و چپاول با یکدیگر سرشاخ خواهند شد و در نتیجه این رقابتهای و برخوردهای امپریالیستی، دیگ جوشان دنیا بیش از پیش غلیان خواهد کرد. در

مبارزین جوان باید بدانند:

تنها بدیل نظام سرمایه داری غالب بر جهان، سوسیالیسم است. سوسیالیسم تنها نظامی است که بنیادا با تمام نظام های طبقاتی تاریخ بشر که متکی بر بهره کشی فرد از فرد بوده، تفاوت دارد.

مبارزین جوان باید بدانند:

درخشان ترین دستاورد بشر در قرن بیستم تولد نظام رهائی بخش سوسیالیستی از بطن نظام سرمایه داری جهانی بود. ۶۰ سال از قرن بیستم شاهد جدال مرگ و زندگی میان نظام سرمایه داری کهنه و خونخوار و نظام سوسیالیستی نویناد و رهائیبخش بود. سرانجام در این جدال، سوسیالیسم در مقابل قدرتهای سرمایه داری و ارتجاعی جهان شکست خورد. اما این شکست به دلیل برتری و بهتری نظام سرمایه داری نسبت به سوسیالیسم نبود. علت، نوپایی و جوانی نظام سرمایه داری مسلط بر بخش اعظم جهان قرار داشت. آخرین دژ سوسیالیسم، چین سرخ بود. در سال ۱۹۷۶ پس از مرگ مائوتسه دون، طبقه بورژوازی نوینی که در جامعه چین بوجود آمده بود با کمک نظام سرمایه داری جهانی، قدرت را از دست پرولتاریای چین گرفت و سرمایه داری را در آنجا احیاء کرد. قبل از این شکست، همین اتفاق در

شقاوت به مردم دنیا هجوم می برد اما همزمان نقاط ضعف خود را هر چه عمیقتر و نمایانتر می کند. این اوضاع فرصتهای زیادی در اختیار انقلابیون و خلقهای جهان می گذارد تا نقشه نابود کردن این نظام مخوف را به اجراء در آورند. انقلاب و تاریخ به کمونیستهای جهان نهییب می زند که فرصتها و اضطرار اوضاع را دریابید! زمان نبردهای تعیین کننده تاریخی در ابعاد جهانی فرا می رسد! در ایران، مردم چهره زشت نظام سرمایه داری جهانی را در وجود رژیم جمهوری اسلامی می بینند که کارگزار این نظام جهانی است. مردم اثرات سرمایه داری جهانی را در بیکاری و بی آندگی جوانان، اجبار زنان به فحشا برای گذران زندگی، کار بیرحمانه دو شیفت و سه شیفت، آوارگی از روستا به شهر و زندگی در زاغه های تنگ و تاریک لمس می کنند. در ایران نیز مانند اکثر نقاط جهان، مردم تشنه تغییرینند. تدابیری مانند به مسلسل بستن کارگران اعتصابی، به شلاق کشیدن زنان، یا پخش گرد سفید در میان جوانان، مرگ محتوم جمهوری اسلامی را منتفی نکرده بلکه آن را نزدیکتر می سازد.

وقوع شورش ها و تلاطمات مداوم در ایران و گوشه و کنار جهان سرمایه داری اعلام آنست که نظام ستم و استثمار طبقاتی باید از بین برود و نظام نوینی جایگزین آن شود. اما یک پرسش گزنده نیز

های خرده بورژوازی و بورژوازی، از اصلاح طلبی گرفته تا ناسیونالیسم و دموکراسی بورژوازی، از نفی جنگ طبقاتی گرفته تا تبلیغ سازش طبقاتی، به همراه گرایشات فلسفی آگنوستیستی، نسبیست گرایی و ایده آلیسم در میان کمونیستها رواج یافت. روند انحلال مبانی صحیح ایدئولوژی و برنامه کمونیستی که با از کف رفتن چین سوسیالیستی شروع شده بود بر اثر شکست انقلاب ۵۷ تشدید شد. عده ای با صراحت بر برتری نظام سرمایه داری و ایدئولوژی آن تأکید گذارند و به مشاطه گران و کارگزاران بورژوازی تبدیل شدند. بخش بزرگتری نیز اسم سوسیالیسم و کارگر و کمونیست را حفظ کردند و به شکل غیر صریح و با بازی التقاط به ایدئولوژی های بورژوازی روی آوردند. عده ای رابطه لاینفک دموکراسی و دیکتاتوری بورژوازی (و دموکراسی و دیکتاتوری پرولتاریا) را نفی کردند. تمایز کیفی میان دموکراسی بورژوازی و دموکراسی پرولتری را (در ذهنهایشان) پاک کردند و گفتند که علت شکست کشورهای

سوسیالیستی قرن بیستم این بود که رهبران آنها برخلاف این عالیشانان نفهمیدند دموکراسی یک پدیده «غیر تاریخی و غیر طبقاتی» است! برخی دیگر به سوسیالیسم محتوای حقوق بشری بخشیدند و گفتند: نه طبقه و جنگ طبقاتی، بلکه «انسان» (انسان متشکل از حاکم و محکوم یا استثمار کننده و استثمار شونده) مرکز سوسیالیسم است! به یک کلام، اکثریت سازمان های جنبش «چپ» ایران، دموکراسی بورژوازی را بعنوان کعبه آمال خود برگزیدند.

این فقط حکایت جنبش کمونیستی ایران نیست. این وضع که به اشکال متفاوت در همه کشورها تکوین یافت، نشان داد که یک دوره تاریخی در فرایند سرنگونی سرمایه داری و برقراری جهان کمونیستی تمام شده و باید دوره نوینی آغاز شود. دوره ای که طی آن، یک جنبش کمونیستی نوین امواج انقلابات پرولتری را در قرن بیست و یکم رهبری کند. به جرات می توان گفت که از زمان شکست چین سوسیالیستی، هیچ گاه اوضاع تا به این حد برای این کار آماده نبوده است. تشدید تضادهای نظام سرمایه داری راه را بر خیز امواج نوین مبارزات انقلابی می گشاید. اما چه نیروی این امواج را رهبری خواهد کرد؟ کدام ایدئولوژی و کدام برنامه؟ شرایط برای تولد دوباره جنبش بین المللی کمونیستی و برآه افتادن انقلابات سوسیالیستی آماده می شود. جهان بیصبرانه این تحول را انتظار می کشد. اما...

این تولد دوباره، این قد برافراشتن مجدد، تنها می تواند بر پایه سنتز درسهای دوران قبل و آن

خونریزی آنهاست) کوشیدند این دروغ را قالب کنند که نقطه اوج و پایان تکامل جامعه بشری، نظام بهره کشی فرد از فرد است. ایدئولوژی بورژوازی رقابت و حرص و آز است. مناسبات اجتماعی مبتنی بر تمایز و نابرابری است. به یک کلام، نظام سیاسی دموکراسی و دیکتاتوری بورژوازی، ختم تاریخ است.

مبارزین جوان باید بدانند:

با وجود این شرایط سخت کمونیستهای جهان دست از تلاش نکشیدند. در انقلاب ایران، کمونیستها با وجود تمام ناروشنی ها و سردرگمی ها که از چنین وضعی سرچشمه گرفته بود، با تمام قوا تلاش کردند. از جان مایه گذاشتند. کارگران و زحمتکشان را به میدان مبارزه کشیدند. اما شکست خوردند. گلزار خاوران و گور های با نام و بی نام کمونیستها، نشانه این فداکاری عظیم و همچنین شکست بزرگ آنان است. اما چرا کمونیستها شکست خوردند؟ صدها دلیل می توان شمرد اما



برلین اول ماه مه ۲۰۰۳

جوهر همه آنها یک چیز است: در شرایطی که بدترین های جامعه یعنی حامیان ایدئولوژی ارتجاعی با حرارت و شهوت برای برقراری یک نظام ارتجاعی می جنگیدند، بهترین ها یعنی کمونیستهای ما زیر فشار شکست سوسیالیسم در چین، اعتقاد راسخ خود به آرمان و برنامه کمونیستی را از دست می دادند. التقاط و گیجی ایدئولوژیک آنان در گامهای نالستوار و نامطمئن که به هنگام بردن آگاهی کمونیستی به میان توده ها بر می داشتند، در کوتاه آمدنهایشان به جای مقابله سرسختانه با ایدئولوژی اسلام سیاسی، و در تردید و باز ماندن از براه انداختن جنگ طبقاتی نمایان شد. جنبش کمونیستی بطرز وحشیانه ای سرکوب شد. خون کمونیستها توسط رژیم ارتجاعی ریخته شد و سرزمین ما را گلگون کرد. اما این خونفشانی به رویش یک جنبش کمونیستی قدرتمند نینجامید. انواع و اقسام بینش ها و برنامه

شوروی سوسیالیستی رخ داده بود. در واقع، چین سوسیالیستی هم از سوی قدرتهای امپریالیستی غرب تهدید می شد و هم از سوی شوروی که به یک کشور امپریالیستی تبدیل شده بود. بالاخره نظام سوسیالیستی چین زیر این فشارها درهم شکست و پرولتاریا و خلقهای ستمدیده جهان، نقطه امید بزرگ خود را از دست دادند. به این ترتیب یک دوران تاریخی از جدال طبقه کارگر جهانی با سرمایه داری جهانی بسر رسید. این دوران از کمون پاریس در سال ۱۸۷۱ (که طبقه کارگر توانست به مدت دو ماه قدرت سیاسی را در پاریس بدست بگیرد) آغاز شد. با سرنگونی دیکتاتوری بورژوازی و سرمایه داری در روسیه و برقراری قدرت سیاسی دیکتاتوری پرولتاریا و سوسیالیسم به سال ۱۹۱۷ ادامه یافت و با پیروزی و ادامه انقلاب سوسیالیستی در چین در سال ۱۹۴۹ دنبال شد. با شکست پرولتاریا در شوروی و سپس در چین، این دوران تاریخی به پایان رسید.

مبارزین جوان باید بدانند:

از دست رفتن کشورهای سوسیالیستی، شکستی بزرگ برای طبقه کارگر و مردم سراسر جهان بود. نوع بشر در نخستین دور از تلاش خود برای رها شدن خود از زنجیرهای نظام استثمار و ستم شکست خورده بود. این شکست تکان دهنده، امواج افت و عقبگرد انقلاب را به همه جای جهان فرستاد. ایدئولوژی های ارتجاعی مانند علفهای هرز روئیدند و در غیاب یک قطب سوسیالیستی، در هر گوشه به اغوای توده ها پرداختند. در ایران، اسلام سیاسی در

اندازه ها و مارکهای مختلف بعنوان یک ایدئولوژی رهایی بخش در مقابل مارکسیسم علم شد. اسلام سیاسی با کمکهای شایانی که از جانب نظام سلطنتی، امپریالیسم جهانی و خائنین به کمونیسم (یعنی حزب توده) نصیب شد، سالیان دراز بخش بزرگی از مردم را فریفته خود کرد. این جریان ارتجاعی در میان مردم به جان آمده در کشورهای خاورمیانه و شمال آفریقا پا گرفت و بسیاری باور کردند که خورشیدشان همینجاست. این توهم و دروغ، شورشها و طغیانهای توده های ستمدیده را به هرز برد کرد و راه آزادی و رهایی را سد کرد. آنجا هم که به دلایل تاریخی و منطقه ای، اسلام پا نگرفت، شکلهای دیگری از ایدئولوژی بورژوازی به مردم تزریق شد. امپریالیستها بر طبل پیروزی ایدئولوژی بورژوازی کوبیدند و با بمباران تبلیغاتی و رسانه ای (که مکمل ماشین سرکوب و جنگ و

نتیجه گیری کنیم:

ما باید جهان را تغییر دهیم. این امر، ضرورت و نیاز عاجل اکثریت مردم جهان است. هر کس فکر می کند بدون سرنگونی قهرآمیز دولتهای حاکم و مغلوب کردن امپریالیستها می توان چنین کرد، بهتر است از خواب و خیال بیدار شود. و هر کس فکر می کند بدون ایدئولوژی علمی کمونیستی و پیوند دادن آن با بخش پیشرو طبقه کارگر و مردم، بدون یک استراتژی سیاسی و نظامی انقلابی جدی، و بدون یک حزب مجهز به این ایدئولوژی علمی و برخوردار از انضباط محکم سیاسی و تشکیلاتی می توان به چنین هدفی رسید و یا حتی گامی به آن نزدیک شد، بهتر است با نگاه واقع بینانه و علمی و فارغ از خرافه و توهم و تعصب به تاریخ و جهان بیفکند.

توده های کارگر و دهقان و زنان و جوانان که زیر ضربات بیرحمانه سرمایه داری جهانی و رژیمهای ارتجاعی قرار دارند، آشفته و خشمگین بر دریچه هر مسلک و دروازه هر ایدئولوژی خواهند کوبید تا در مسیر رهائی از ستم و استثمار سیاسی و اقتصادی راهنمایان باشند. اما آن ایدئولوژی هائی که راحت و بی دردسر در دسترس توده ها قرار می گیرد و آنان نیز نا آگاهانه و به خاطر ظاهر اغواگرانه سر در پی اش می گذارند فقط و فقط زنجیرهای اسارت را محکم می کند. این را تجربه و تاریخ نشان داده است. تنها یک ایدئولوژی رهائی بخش وجود دارد و آنهم کمونیسم است. کمونیسم سخنگو و بازتاب عمیق ترین منافع حال و آینده توده های تحت ستم و استثمار است، اما براحتهی در دسترس آنان نیست. زیرا کمونیسم یک ایدئولوژی علمی است و از سر تا پا با ایمان و خرافه هزاران ساله تفاوت دارد. کمونیسم مانند نظام دیکتاتوری - دموکراسی بورژوائی نیست که از یک قدرت سیاسی جهانی بهره مند باشد. برعکس، کمونیسم تحت تعقیب است. قدغن و غیر قانونی است. کتابهایش را می سوزانند. و مبارزان و سخنگویانش باید جان بر کف باشند.

بنابراین ایدئولوژی کمونیسم نمی تواند بطور خودبخودی به مغز و قلب مردم راه یابد. کمونیسم را باید به میان کارگران و زحمتکشان، زنان و مردان تحت ستم برد و با آنان پیوند داد. زمانی که این علم جاری و پویا در دسترس ستمدیدگان قرار گیرد مانند زمینی تشنه آن را جذب می کنند، زیرا برای رها شدن از جهنم جامعه طبقاتی عمیقا به آن نیاز دارند. ■

روز اول ماه مه، مانیفست جنگ طبقاتی است.

در این روز تاریخی، اندیشه و عمل کمونیسم باید در میان کارگران و محرومان جهان طنین انداز شود.

اعتقاد راسخ و از جان گذشتگی آن را به میان مردم نبرند، مطمئنا ایدئولوژی های بورژوائی یکبار دیگر کارگران و جوانان و دیگر مردم زحمتکش ما را اسیر خود خواهند کرد. این یک خطر جدی است، بویژه اینکه اغلب کمونیستهای نسل قبل به تفکرات غیر مارکسیستی آلوده شده اند و بجای تحلیل وقایع و ارائه طریق بر پایه تئوری مارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی، به تئوری ها و مشی ها و مقوله های غیر مارکسیستی و حتی ضد مارکسیستی آویخته اند. در نتیجه، آن کمونیسمی که اینان به نسل جوان معرفی می کنند در واقع کمونیسم نیست. کمونیستهای قدیمی باید آموزش خود را نوسازی کنند. رفقائی که حزب ما را ساختند، و همچنین احزابی که جنبش انقلابی انترناسیونالیستی را پایه گذاری کردند و تکامل

تجربه عظیم و بیسابقه و الهام بخش بشری انجام شود. جنبش کمونیستی و کمونیسم قرن بیست و یکم تنها می تواند بر پایه تثبیت درسهای مثبت و نقد اشتباهات دوران تاریخی قبل، و بر مبنای تکامل و غنای مارکسیسمی که در قرن گذشته تکوین یافت (و تحت رهبری مائوتسه دون تا مرحله مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم رسانده شد) ساخته شود و پیروزمندان در راس امواج انقلابی نوین قرن حاضر قرار گیرد. مارکسیسم قرن بیست و یکم تنها می تواند محصول غنا بخشیدن به مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم باشد. ابزار اینکار، ادامه و تعمیق سنتز تجارب ساختمان سوسیالیسم در شوروی و چین است و نیز پاسخ گفتن به مسائل نوینی که در نتیجه تغییرات بزرگ در جهان در مقابل ما قد علم کرده اند. مسائلی که بدون جواب گفتن به آنها، پیشبرد پیروزمندان جنگ طبقاتی ممکن نیست.

جنبش انقلابی انترناسیونالیستی (ریم) که روز اول ماه مه بیستین سالروز تاسیس آن در اقصی نقاط جهان جشن گرفته می شود، محصول فعالیت و کوششی است که در این راه و برای تحقق اهداف و وظایف این دوران انجام گرفته است. حزب کمونیست ایران (م ل م) هم حزب این دوره نوین است. محصول همین تلاش و پاسخگوی همین دوران است. در تمام کشورهای جهان، باید احزاب کمونیست نوین را برای این آغاز نوین و بر دوش تجارب دوران تاریخی قبل تاسیس کرد و سازمان داد. جنبش انقلابی انترناسیونالیستی، که مرکز کمونیستهای جهان است، وظیفه تسریع این تحول بزرگ را بدوش گرفته است.

مبارزین جوان کمونیست باید بدانند:

شکست انقلاب ۵۷ و تجربه

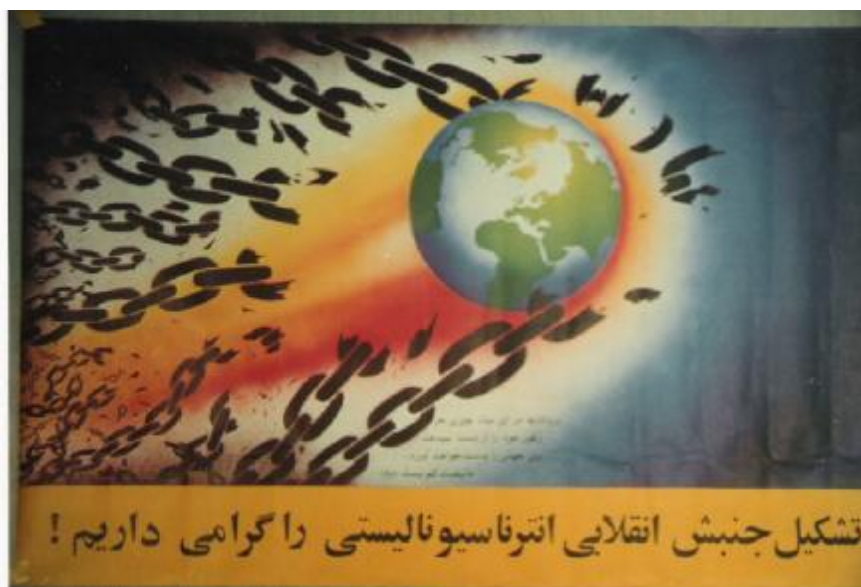
تلخ و خونین بیست و پنج سال ارتجاع اسلامی و اسلام سیاسی در ایران، پیشروان طبقه کارگر و مردم ما را آماده جذب ایدئولوژی علمی و رهائیبخش کمونیسم کرده است. در عین حال، خطر آنست که ایدئولوژی های بورژوائی امپریالیستی بعنوان بدیلی در مقابل اسلام سیاسی پا بگیرند و یکبار دیگر شور و اشتیاق زنان و مردان زحمتکش و مبارزه جوی ما را به گنداب دیگری بریزند. این خطری است که با تمام قوا باید با آن مقابله کرد. اگر مبارزین کمونیست (چه آنانی که از نسل قبل برجای مانده اند و چه جوانان) بر سر ایدئولوژی کمونیستی روشن نباشند و با حرارت،



دادند، بدون نوسازی تئوریک و ایدئولوژیک و سیاسی و گسست از التقاط ها نمی توانستند در تلاطمات سیاسی و ایدئولوژیکی بیست سال گذشته قدم از قدم بردارند. با وجود این، هنوز نیاز به گسستها و تکاملات سیاسی ایدئولوژیک بیشتری است. حزب ما و جنبش انقلابی انترناسیونالیستی ما در این جهت گام بر می دارد و مصمم است که تهاجم ایدئولوژیک بورژوازی را با تهاجم ایدئولوژیک پرولتری پاسخ گوید. ما برآنیم که در نبرد با ایدئولوژی های زهرآگین و مشی های سیاسی مرگبار بورژوائی، میدان نفوذ کمونیسم را هر چه گسترده تر کنیم.

بهناسبت بیستمین سالگرد تشکیل جنبش انقلابی انترناسیونالیستی

اطلاعیه کمیته جنبش انقلابی
انترناسیونالیستی



بیست سال پیش، در ماه مارس ۱۹۸۴، تشکیل جنبش انقلابی انترناسیونالیستی طی یک کنفرانس مطبوعاتی تاریخی در لندن به جهانیان اعلام شد. در این کنفرانس مطبوعاتی ما جسورانه تشکیل "مرکز جنبی مائوئیستهای جهان" و هدف خود یعنی تشکیل انترناسیونال کمونیستی نوین را به گوش همگان رساندیم. کمی بعد از آن، یعنی در ماه مه همان سال، بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی به زبانهای بسیاری انتشار یافت. در این مدت اوضاع جهانی دستخوش تغییرات بسیاری شده است و جنبش ما نیز، بویژه با قبول مارکسیسم-لنینیسم - مائوئیسم بعنوان اندیشه راهنمای خود در سال ۱۹۹۳، درک خود را از ایدئولوژی انقلابی اش تکامل داده است. با این وجود، "بیانیه" کماکان دستاوردی پرارزش و پایه ای محکم برای پیشروی های بیشتر است. تشکیل جنبش انقلابی انترناسیونالیستی بیش از هر چیز پاسخی بود به تصرف چین انقلابی توسط یک بورژوازی نوین به رهبری هواکوفن و دن سیائوپین که کمی بعد از مرگ مائو بسال ۱۹۷۶ به وقوع پیوست. نزدیکترین همراهان مائو، و از آن جمله همسرش چیان چین، دستگیر شدند و امواج وحشت کشور را فرا گرفت. هزاران نفر کشته و یا زندانی شدند. چین که شاهد زنده امکان ساختمان جامعه ای نوین و عاری از استثمار بود، سریعاً به یک جهنم استثمار سرمایه داری بدل شد. چین که در زمان مائو سنگر مقاومت در مقابل سیستم جهانی امپریالیستی بود به حلقه دیگری در زنجیر جهانی ستم بدل شد.

جنبش بین المللی کمونیستی از فقدان چین سوسیالیستی شدیداً ضربه دید. بسیاری از نیروها بدنال حزب چین به منجلاب رویزیونیسم در غلطیدند. بسیاری حملات وحشیانه انورخوجه به اندیشه مائو را (که امروز مائوئیسم می خوانیمش) تکرار کردند. برخی در پی "بازیابی" سوسیالیسم در اتحاد شوروی (که مائو با قدرت و بطور قانع کننده بعنوان سوسیال امپریالیست افشایش کرده بود)، روانه شدند. حتی بسیاری از کمونیستهای سابق امید خود را به امکان انقلاب پرولتری از دست داده و بالکل فعالیت سیاسی را کنار گذاشتند.

تشکیل جنبش انقلابی انترناسیونالیستی بمثابه

بیانیه ای بود در مقابل رها کردن انقلاب. برافراشتن پرچم سرخی که در چین، آلبانی و نقاط دیگر لگدمال می شد، شجاعت می خواست. در بیانیه گفتیم "امروزه ... نیروهایی که برای یک خط انقلابی می جنگند، اقلیت کوچکی هستند که تحت محاصره و حمله رویزیونیستها و همه نوع مشاطه گر بورژوازی قرار دارند. با این وجود، این نیروها نماینده آینده اند." بعد از بیست سال می بینیم که این کلمات چه حقیقتی را در خود داشته اند.

هنوز چند سالی از تشکیل جنبش گذشته بود که تمام بلوک شرق، از جمله خود اتحاد شوروی، در مقابل تشویق و قهقهه های امپریالیستهای غربی فروپاشید. امپریالیستهای غربی کوشیدند فروپاشی این سبعیت رویزیونیستی را دلیلی بر پیروزی "دموکراسی" بورژوازی بر "توتالیتراریسم کمونیستی" جا بزنند. حتی امروز نیز حملات ایدئولوژیک بورژوازی علیه تئوری و تجربه انقلاب پرولتری بی ضایعه نیست.

علیرغم این لحظات سخت، جنبش و احزاب تشکیل دهنده آن، نه تنها توانستند جهت گیری خود را حفظ کنند، بلکه به پیشروی های شورانگیزی نیز دست یافتند. جنگ خلق تحت رهبری حزب کمونیست پرو در طول سالهای ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ با صلابت پیش می رفت تا اینکه با دستگیری رهبرش، صدر گونزالو، وظهور خط اپورتونیستی راست که دست کشیدن از جنگ را موعظه می کرد، با "پیچی در جاده" مواجه شد. با وجود این کمونیستهای انقلابی پرو، در مقابل مشکلات و موانع پافشاری کرده و برای برافراشته نگاه داشتن پرچم سرخ به مبارزه ادامه می دهند.

آسیای جنوبی، مسکن هزاران میلیون از استثمار شدگان و ستم دیدگان جهان در پروسه انقلاب جهانی پرولتری نقشی تعیین کننده دارد. نیروهای مائوئیست هند، نپال، بنگلادش و سریلانکا از بدو تشکیل جنبش یکی از ستونهای جنبش بوده اند. و در سال ۱۹۹۶، با شروع جنگ خلق در نپال، فصل

نوبنی در این تاریخ گشوده شد. امروز، تنها پس از هشت سال، حزب کمونیست نپال (مائوئیست) بخش بزرگی از کشور را آزاد کرده و بر دروازه های قدرت سیاسی سراسری می کوبد. امری که امواج قدرتمندی به سراسر منطقه فرستاده است.

با پیوستن مرکز کمونیستی مائوئیستی هند و حزب کمونیست هند (مارکسیست-لنینیست) (ناکسالباری)، ارتباط جنبش انقلابی انترناسیونالیستی با مبارزه بالنده انقلابی در هند تقویت شده است.

در ترکیه، بدنال یک رشته مبارزات خطی علیه تأثیرات مخرب گرایشات نیمه خوجه ای در جنبش کمونیستی این کشور، جریان مائوئیستی با قدرت بیشتری سر بلند کرده است. در نتیجه، شرایط ذهنی برای موج نوین و پر قدرت جنگ خلق بهبود می یابد.

در ایران، نسلی از انقلابیون با زندان، اعدام و تبعید روبرو شد ولی در بحبوحه شکست و دلمردگی، پرچم سرخ توسط نیروهای متشکل در جنبش که بعداً حزب کمونیست ایران (مارکسیست-لنینیست-مائوئیست) را بنا کردند، در اهتزاز ماند. امروز که رژیم ارتجاعی ملایا در بستر مرگ در احتضار است و امپریالیستها و ارتجاعیون می کوشند "تغییر" اجتناب ناپذیر رژیم را کنترل کنند، اهمیت جنبش انقلابی انترناسیونالیستی و وجود گردانش در ایران بیش از پیش به چشم می آید.

در افغانستان که در نتیجه تجاوز اتحاد شوروی از یک طرف و رهبری جنگ ضد روسی توسط ارتجاعیونی که توسط سازمان سیا (و چین) پشتیبانی می شدند از طرف دیگر به نابودی و یا جهت گم کردگی نیروهای کمونیست این کشور انجامیده بود، امروزه یک حزب کمونیست نوین ظهور کرده است.

بنابراین می بینیم که در منطقه خاور میانه - آسیای مرکزی جنگ دروغین بین امپریالیستهای

جنبش انقلابی انترناسیونالیستی را بشناسید و به کارگران، جوانان و زنان مبارز معرفی کنید

به مناسبت بیستمین سالگرد تاسیس جنبش انقلابی انترناسیونالیستی

جنبش انقلابی انترناسیونالیستی (ریم - RIM) در سال ۱۹۸۴ تاسیس شد. نزدیک به پانزده حزب و سازمان کمونیستی که طرفدار مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون بودند بر پایه سندی بنام **بیانیه** جنبش انقلابی انترناسیونالیستی با یکدیگر متحد شدند. **بیانیه** معیار روشنی در مورد اینکه امروز مشخصات جنبش کمونیستی کدام است و کمونیست کیست، ارائه می دهد. **بیانیه** جمع بستنی از تجربیات مهم جنبش بین المللی کمونیستی می باشد. مهمترین نکات آن جمع بندی از شکست دیکتاتوری پرولتاریا در چین و جمع بندی از تجربه شوروی و کمینترن است. **بیانیه** همچنین خط انقلاب در کشورهای تحت سلطه و کشورهای امپریالیستی را جلو می گذارد و وظایف کمونیستهای هر دو نوع کشور را روشن می کند.

بیانیه بر اهمیت ایجاد انترناسیونال نوین انقلابی تاکید نهاده و اعلام می کند که جنبش انقلابی انترناسیونالیستی گامی در جهت تشکیل انترناسیونال کمونیستی است.

سازمانها و احزابی که در تاسیس ریم شرکت داشتند «حزب کمونیست ترکیه معروف به ت کا پ ام ال» - اتحادیه کمونیستهای ایران سرداران - حزب کمونیست انقلابی آمریکا و حزب کمونیست پرو، حزب کمونیست هند (کمیته مرکزی بازسازی) و حزب پرولتری پوربا بنگلا از بنگلادش و حزب کمونیست نپال (امروز معروف به حزب کمونیست نپال - مائوتیست) و احزابی از کلمبیا و ایتالیا بودند. برخی از احزاب مانند حزب کمونیست افغانستان پس از تاسیس به ریم پیوستند. و برخی از احزاب مانند «مرکز کمونیستی مائوتیستی هند» پس از سالها و در نتیجه مبارزات سیاسی و ایدئولوژیک درونی به ریم نزدیک شده و به آن پیوستند. این حزب اکنون در ایالت بهار در هندوستان جنگ خلق را رهبری می کند.

احزاب ریم در کنفرانس موسس آن در مه ۱۹۸۴ کمیته ای از میان خود بعنوان مرکزیت این جنبش انتخاب کردند و آنرا مرکز سیاسی جنبی جنبش بین المللی کمونیستی خواندند. به این کمیته وظیفه هدایت مباحث درون جنبش و پیشبرد کارزارهای مبارزاتی مشترک و انتشار مجله انترناسیونالیستی جهانی برای فتح A WORLD TO WIN و کمک به تشکیل احزاب مارکسیست

در مناطقی که نیروهای مائوتیست موجودند، توانایشان تحت الشعاع عظمت وظایف پیش رو قرار گرفته و در استفاده از امکانات موجود قاصر اند. بعلاوه، ما باید کل جنبش بین المللی کمونیستی و آینده اش را مد نظر داشته باشیم و نه صرفا بخشهای مشخص تشکیل دهنده اش را. جنبش انقلابی انترناسیونالیستی تنها برای این تشکیل نشد که به احزاب و تشکلات موجود کمک کند تا از یکدیگر آموخته و پیشروی کنند، بلکه به این منظور تشکیل شد که تبدیل به یک مرکز شود، که قطب ایدئولوژیک سیاسی پرولتری را در سطح جهان تقویت کند و پایه پیشروی های آینده را، در جهت یک انترناسیونال کمونیستی نوین بنا نهد. نیاز به روشنی ایدئولوژیک سیاسی، وحدت مستحکمتر کمونیستها در سطح بین المللی، و پیشروی های بیشتر در جهت رهبری مبارزات انقلابی توده ها، همه در دستور کارند. همه مائوتیستهای انقلابی باید اهمیت جنبش انقلابی انترناسیونالیستی برای انقلاب جهانی پرولتری را درک کنند و در جهت پیشروی آن بغایت بکوشند.

جهان امروز دیگ جوشانی از کشمکش هاست. دشمن امپریالیستی در تاخت و تاز است و مردم به هزاران شکل به مبارزه کشیده می شوند. نظم و ثبات امپریالیستی جای خود را به غوغائی عظیم داده است که در آن مشکلات، سختی ها و فداکاری هایی که در مقابل کمونیست ها و توده ها قرار می گیرد تشدید می شود. ولی همین شرایط است که ظهور موج نوینی از انقلاب پرولتری را تسهیل می کند. بنابراین بار دیگر شاهدیم که خطرات را می توان به فرصتها تبدیل کرد و ضرورت مقاومت را می توان به آزادی برداشتن قدمهای عظیمی به جلو تبدیل کرد. و در این پرتو است که می بینیم دستاوردهای مهم جنبش انقلابی انترناسیونالیستی در دو دهه گذشته تنها پیش درآمد چالش های عظیم تری هستند که در افق پرولتاریا را به مصاف می طلبد. ■

مشترک "سرویس خبری جهانی برای فتح"
شوید!

آخرین تحلیلها و اخبار مبارزاتی جهان و

اطلاعه های "جنبش انقلابی"

انترناسیونالیستی" را بزبان انگلیسی دریافت

کنید!

برای مشترک شدن آدرس e-mail خود را

به آدرس زیر ارسال دارید!

AWorldToWienNewsService-
subscribe@yahoo.com

ما را در ترجمه این آثار بزبان فارسی یاری

دهید!

"مدرنیست" و اسلاميون تاريک اندیش و "ضد غرب" تنها انتخاب توده ها نیست. راه انقلاب دموکراتیک نوین، سوسیالیسم و کمونیسم بدون شک راهی است دشوار، ولی تنها راهی است که به رهائی واقعی می انجامد. عناصر انقلابی این کشورها که از استثمارگران داخلی و خارجی در رنجند، از اینکه تمامیت ملی و حقوق دموکراتیکشان توسط همین دشمنان پایمال می شود جانشان به لبشان رسیده، و از بن بست هائی که نارهبران چه ریشو و چه ریش تراشیده چه زن و چه مرد، بعنوان "راه حل" در مقابلشان قرار می دهند، به تنگ آمده اند، به ایدئولوژی رهاییبخش مارکسیسم لنینیسم مائوتیسم نیاز دارند و این بطور مشخص نیروهای جنبش انقلابی انترناسیونالیستی هستند که برای بردن این ایدئولوژی در میانشان می کوشند.

امپریالیستهای آمریکائی، سالیان سال است که کشورهای آمریکای لاتین را حیات خلوت خود به حساب آورده اند و استثمار توده های این کشورها و کنترل بر سرنوشتشان را از حقوق بی قید و شرط خود می دانند. حزب کمونیست پرو با وجود اینکه در سالهای اخیر با مشکلاتی روبرو شده است، در تمام این مدت نمونه درخشانی برای انقلابیون سراسر این منطقه بوده و رفقای کلمبیا و مکزیک و سایر کشورهای آمریکای لاتین برای همه گیر کردن درسهای آن مبارزه کرده اند. در آمریکای لاتین، همچون سایر مناطق جهان، تلاشهای امپریالیستهای آمریکائی برای تحمیل کنترل بیشتر، نفرت شدید موجود از امپریالیستهای یانکی را تشدید می کند. اینجا نیز احتمال پیشرفتهای نوین انقلابی موجود است.

جنبش انقلابی انترناسیونالیستی از بدو تشکیل این واقعیت را که انقلاب جهانی پرولتری از دو مولفه اساسی تشکیل یافته است منعکس می کرد: انقلاب پرولتری سوسیالیستی در کشورهای امپریالیستی و انقلاب دموکراتیک نوین در کشورهای تحت سلطه آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین. دید جنبش از هدف غائی جهانی بدون طبقه و جهت گیری انترناسیونالیستی آن توسط حضورش در دو نوع کشور تقویت شده است. در قلعه امپریالیستی آمریکا، حزب کمونیست انقلابی، آمریکا توانسته در میان تودها ریشه دواند و تدارکات خود را برای نبردهای آتی، جهت رها کردن جهان از بزرگترین ستمگران به پیش برد. در ایتالیا و آلمان، احزاب و تشکلاتی بعنوان بخشی از ریم در حال پیشروی اند و در سایر کشورهای امپریالیستی رفقا بطور روز افزون به نقش جنبش در متحد کردن نیروهای مائوتیست واقعی واقف می شوند.

خلاصه اینکه جهان برای انقلاب آماده است و اوضاع روزبروز مساعدتر می شود. ولی برای آنکه رویای ستمدیدگان به واقعیت بپیوندد، ایدئولوژی پرولتری باید در صف مقدم قرار گیرد و یک تشکلات محکم کمونیستی بنا شود. هنوز در مناطق بسیاری از جهان، مانند آفریقا که نیاز به تغییرات انقلابی در آن بسیار مشهود است، نیروهای مائوتیست یا بسیار ضعیفند و یا اصلا نیستند. حتی

پلاتفرم التقاطی «کنفرانس بین المللی مارکسیست لنینیستها» منتشر شده است.

یکی از برجسته ترین خدمات ریم در زمینه کمک به تقویت احزاب ریم عبارتست از جمع بندی از تجارب انقلابی احزاب دورن ریم و اشاعه این تجارب در میان احزاب دیگر. مشخصا یکی از ثمرات این تلاش استفاده رفقای نپال از تجارب جنگ خلق در نپال بود. جنگ خلقی که در سال نود و شش آغاز شد و بطور جهش واری گسترش یافت و امروزه تقریبا نیمی از کشور را در بر گرفته و با ایجاد مناطق پایگاهی قدرت سیاسی سرخ در اکثر روستاهای کشور برقرار شده است.

از دیگر مشخصات ریم این است که خط روشنی در رابطه با چگونگی فعالیت انقلابی در کشورهای امپریالیستی را جلو گذاشته است. برخلاف گرایش غالب بر بسیاری از کمونیستها که امکان انقلاب در کشورهای امپریالیستی را نمی بینند و یا وظیفه کمونیستهاهای کشورهای امپریالیستی را محدود به حمایت از جنبشهای انقلابی در کشورهای تحت سلطه می کنند، ریم خط و وظیفه روشنی در زمینه پیشبرد انقلاب در کشورهای امپریالیستی پیش می گذارد. بطور مشخص حزب کمونیست انقلابی آمریکا که از احزاب مهم درون جنبش انقلابی انترناسیونالیستی است خط بسیار روشن و تکامل یافته ای در زمینه استراتژی سیاسی و نظامی انقلاب پرولتری در کشور آمریکا، دارد.

بطور خلاصه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی، مرکزیت سیاسی و ایدئولوژیک و تشکیلاتی احزاب و سازمان های کمونیست در جهان است. تشکیل آن برای مقابله با بحرانی که پس از سرنگون شدن سوسیالیسم در چین جنبش کمونیستی بین المللی را فرا گرفت حیاتی بود. اهمیت وجود ریم و تکامل آن برای پابرجائی جنبش کمونیستی بین المللی بر جاده انقلاب پرولتری، غیر قابل انکار است. بهمین جهت بیستمین سالگرد تاسیس آنرا با تمام قوا و از طریق معرفی این جنبش بین المللی ذیقیمت به کارگران مبارز، به جوانان تشنه تغییر جهان، و به زنانی که جرات می کنند به دژهای کهنه و پوسیده نظام ستم و استثمار یورش برند، جشن بگیریم. ■

زنده و پیروز باد جنبش انقلابی انترناسیونالیستی
توضیح

ریم RIM مخفف انگلیسی

REVOLUTIONARY INTERNATIONALIST MOVEMENT

سایت مجله انترناسیونالیستی جهانی برای فتح
WWW.AWTW.ORG

آدرس پستی:

BCM WORLD TO WIN
27 GLOUCESTER ST.
LONDON WC 1N 3XX
U.K



یکی دیگر از مهمترین وظایف کمیته ریم پیش بردن و دامن زدن به مبارزات خطی در صفوف خود ریم و جنبش بین المللی کمونیستی علیه خطوط ایدئولوژیک و سیاسی انحرافی است. تا کنون چندین مبارزه مهم خطی به پیش برده شده است. بطور مثال مبارزه علیه خط رویزیونیستی که پس از فروپاشی شوروی در رهبری یکی از احزاب ریم (حزب کمونیست هند - کمیته مرکزی بازسازی) بروز کرد و باب آواکیان (صدر حزب کمونیست انقلابی آمریکا) یک مقاله بسیار جامع و مهم در نقد این رویزیونیسم نوشت که در مجله جهانی برای فتح منتشر شد. یکی دیگر از مبارزه دو خط های مهم در ریم در رابطه با انقلاب پرو سر بلند کرد. پس از ضرباتی که این حزب خورد و رهبری آن (رفیق گونزالو) دستگیر شد یک خط اپورتونیستی راست در این حزب بروز کرد. کمیته ریم فراخوان کمک به حزب کمونیست پرو و مبارزه علیه این خط راست را داد. یک مقاله مهم در نقد این خط توسط اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران) در مجله جهانی برای فتح نوشته شد. در جریان دامن زدن به این مبارزه، کمیته ریم درک عمومی جنبش انقلابی انترناسیونالیستی را از علم و ایدئولوژی و متدولوژی پرولتاریا برای انقلاب کردن تعمیق بخشید.

از دیگر شماره های مهم جهانی برای فتح شماره مخصوص مسئله زنان است که اهمیت این مسئله را از دریچه دیدگاه پرولتاریای انقلابی می شکافد. پلمیک با نظریات دیگر در جنبش بین المللی در زمینه معیارهای وحدت جنبش کمونیستی بین المللی در زمره مباحث مهمی است که در صفحات جهانی برای فتح منعکس شده است. مشخصا پلمیک با جریان حزب کار بلژیک و حزب کمونیست روسیه (نینا آندریوا) که می گویند باید خط تمایزات ایدئولوژیک درون جنبش کمونیستی را فراموش کرد و یک اتحاد عام میان رویزیونیستها و مارکسیستها در سطح بین المللی بوجود آورد. در همین زمینه مقالاتی مهمی در نقد

لنینیست - مائوئیست و تقویت احزاب موجود داده شد.

بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی تقریبا به اکثر زبانهای دنیا ترجمه شد و مجله جهانی برای فتح منظمآ به زبانهای انگلیسی، فارسی و اسپانیولی منتشر می شود.

پا بپای مبارزات مشترک اتحاد میان احزاب افزایش یافت و درک آنها از ایدئولوژی پرولتاریا عمیقتر شد. که یکی از نتایجش اتخاذ ایدئولوژی مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم بود. که در نشست گسترده این احزاب در ۱۹۹۳ در سندی بعنوان زنده باد مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم همراه با قطعنامه ای در مورد اوضاع جهانی به تصویب رسید. همراه با تکامل ریم، اساسنامه تشکیلاتی ریم و مرکزیت جنبی آن نیز تکامل یافت و از آتوریه بیشتری برخوردار شد.

نشریه جهانی برای فتح که تا کنون سی شماره از آن منتشر شده، یکی از بی نظیرترین منابع کمونیستی جهان است. جهانی برای فتح به مهمترین مسائل جنبش کمونیستی جهان جواب داده و مهمترین وقایع جهان را از دیدگاه کمونیستی تحلیل می کند و به جمع بندی درسهای جنگها و مبارزات پرولتاریای انقلابی در سراسر جهان می پردازد. این نشریه تا کنون علاوه بر پرداختن به مهمترین مسائل جاری مبارزه طبقاتی در سطح جهانی. مقالات مهمی در جمع بندی از جنبشهای مختلف داشته است. مانند ساختمان سوسیالیسم و احیاء سرمایه داری در چین، فروپاشی شوروی امپریالیستی و بلوک شرق، جمع بندی از تجربه کامبوج و خمرهای سرخ، رشد گرایشات اگنوستیستی (شک گرائی) در جنبش کمونیستی متعاقب فروپاشی شرق، تجربه اندونزی و ایران، تجربه جنبش دهه شصت در اروپا، تجارب جنبش کردستان، آفریقای جنوبی و فلسطین و داشته است. مقالاتی که هر کدام حاوی درسهای عمیق تاریخی برای پیشبرد امر انقلاب جهانی می باشد. این نشریه که در ابتدا به زبانهای انگلیسی، فارسی، ترکی و اسپانیولی منتشر می شد. اکنون به زبانهای بنگالی و نپالی و هندی نیز منتشر می شود. انتشار جهانی برای فتح به این زبانها اهمیت عظیمی دارد. زیرا بطور مثال بیش از صد میلیون نفر به زبان بنگالی تکلم می کنند و چند صد میلیون نفر در هندوستان به زبان هندی صحبت کرده و می خوانند.

علاوه بر این کمیته ریم به مناسبتهای مختلف اعلامیه هایی در مورد اول ماه مه ها و مسائل مهم جهانی منتشر می کند. پیشبرد کارزارهای مبارزاتی مشترک مانند "بیستمین سالگرد انقلاب فرهنگی"، "سده تولد مائو"، "چهلیمین سالگرد انقلاب چین"، "صد و پنجاهمین سالگرد مانیفست کمونیست" و کارزار دفاع از جنگ خلق پرو و نپال و کارزارهای حمایت از رهبران کمونیست زندانی مانند دفاع از رفیق گونزالو (صدر حزب کمونیست پرو) و رفیق گوراو (از رهبران حزب کمونیست نپال - مائوئیست) بود.

شکوفه های مقاومت در عراق و ترک برداشتن استراتژی آمریکا

بیمارستانها برای اهدای خون به زخمی های شهر فلوچه صف کشیدند. و عده زیادی از جوانان برای پیوستن به نیروهای مقاومت خود را به آنجا رساندند.

جنگ، شکافهای درون نیروهای ائتلاف آمریکا را عمیق تر کرد. زیرا کلیه کشورهایی که برای کمک به آمریکا، سرباز به عراق فرستاده اند، اغلب خواست مردم کشورشان این کار را کرده اند. اغلب این کشورها به مردمشان گفته اند که سربازانشان در عراق در هیچ ماموریت نظامی درگیر نخواهند شد و فقط برای «بازسازی عراق» به آنجا می روند. بسیاری از این کشورها اعلام کرده اند که سربازانشان را از عراق خارج خواهند کرد. در عوض آمریکا اعلام کرد که سربازان بیشتری به عراق می فرستد.

یکی از مقامات وزارت دفاع آمریکا گفت که سربازان آمریکائی در فلوچه در حال صعود به یک کوه آتشفشان زنده هستند. یکی از سربازان مستقر در فلوچه به خبرنگاران گفت: «من نمی دانم آیا در این نبرد پیروز شویم بهتر است یا نشویم! چون اگر پیروز شویم مجبوریم شهر را اشغال کنیم و ما در اینکار تنها هستیم (یعنی نیروهای ائتلاف حاضر نیستند اینکار را بکنند) و پس از اشغال شهر دوباره جنگ شروع خواهد شد.» روزنامه نیویورک تایمز از قول یک افسر عالیرتبه گفت: «ما می توانیم این ها (چریکهای مقاومت) را بزنیم و عزممان را هم ثابت کرده ایم. اما اگر نقشه سیاسی پیشرفت نکنند، پس از اول ژوئیه هم مجبور خواهیم شد وارد این جنگها بشویم، و شاید سپتامبر و شاید سال دیگر هم در همین وضع باشیم.»

اما مقاومت مردم شهر فلوچه، «نقشه سیاسی» آمریکا را نیز نقش بر آب کرد. تلاشهای آمریکا در شکل دادن به یک حکومت دست نشانده عراقی که توانائی پیشبرد مقاصد امپریالیسم آمریکا را داشته باشد، شکست خورده است. تمام احزاب و شخصیتهای عراقی (چلبی، رهبران کرد، پاچاچی و غیره) که آمریکا امید داشت بتواند به آنها اتکا کند، غرق ترس و ناامیدی اند و کاملاً خود را باخته اند.

رابطه مشخص میان مسائل سیاسی و نظامی برای نیروهای اشغالگر آمریکائی اینگونه است: آمریکا بر پایه «دکترین رامسفلد» در عراق جلو رفت. دکترین رامسفلد این است که آمریکا می تواند با یک نیروی نظامی محدود، متشکل از واحدهای بسیار متحرک و با قدرت آتش بسیار بالا، دشمنانش را نابود کند بدون آنکه نگران پوشش دادن به خطوط تامیناتی، و جناحهای عقب و کنارش باشد. استراتژی فوق بر این محاسبه (یا بر این قمار) استوار است که اگر ارتش آمریکا، نیروهای مقاومت را سخت در هم بکوبد، مقاومت تمام می شود زیرا توده ها جای چریکهای فعال را نمی گیرند. اما برای اینکه توده ها جای چریکها را نگیرند، لازم است که پیروزی های نظامی قدرت اشغالگر آنان را قانع کند که جنگیدن با اشغالگران بجائی نمی رسد، بنابراین ارزش زحمت و فداکاری ندارد. مقاومت در فلوچه و در سراسر عراق، ترکهای بزرگی در این استراتژی سیاسی ایجاد کرده است!*

انداختند. اکثریت سربازان آمریکائی که در دو هفته گذشته کشته شده اند، در حملات نیروهای مقاومت به کاروانهای تامیناتی آنان در فاصله میان فلوچه و بغداد (که با ماشین نیم ساعت است) و یا در سقوط هلیکوپترهای باری با مرگ روبرو شدند. جنگ بخصوص در منطقه العنبر شکل حادی بخود گرفت. العنبر در غرب فلوچه و میان فلوچه و بغداد قرار داشته و ۱٫۲ میلیون نفر جمعیت دارد. در شهر رمادیه نیز یک نبرد حاد میان آمریکائی ها و نیروهای مقاومت در گرفت. در نتیجه راه میان بغداد و اردن که مهمترین راه زمینی تجاری عراق است بسته شد. کنترل اتوبانهای دیگری که بغداد را به شمال و جنوب وصل می کند نیز از دست آمریکائی ها خارج شد. سربازان ارتش جدید عراق (که تحت کنترل و تعلیمات آمریکاست) همه پستهای نگهبانی خود را ترک کرده و حتا برخی قبل از ترک عکس صدام را در پست خود چسباندند.

آمریکائی ها بطور همزمان کنترل کامل بغداد را نیز از کف دادند. باری مک کافری که در جنگ ۱۹۹۱ آمریکا علیه عراق ژنرال ارتش بود، گفت: «مطلقاً ضروری است که کنترل بغداد را بدست آوریم و راه های ارتباطی را به طرف جنوب و دریا باز کنیم. در غیر این صورت ما نمی توانیم موقعیت خود را حفظ کنیم.»

به همین دلیل آمریکا تصمیم گرفت که با نیروهای مقاومت فلوچه یک آتش بس برقرار کند. هر چند آمریکا سعی کرد بگوید این آتش بس را بدلیل انسان دوستانه قبول کرده است که مردم فلوچه بتوانند زخمی هایشان را بیرون ببرند. اما واقعیت آنست که قبول آتش بس برای این بود که بتواند خطوط ارتباطی اش را برقرار کند.

در حال حاضر ارتش آمریکا کارزارهای بمباران هوائی فلوچه را قطع کرده است اما تک تیراندازان، بیست و چهار ساعت مشغول کشتن هستند. اشغالگران آمریکائی به برخی از زنان و کودکان شهر اجازه خروج دادند اما مردان جوان را در شهر حبس کرده اند و اجازه خروج نمی دهند. تخلیه شهر از زنان و کودکان برای آن است که یک قتل عام حسابی و قساوتمندانه براه انداخته و بعد با نشان دادن اجساد مردان جوان بگویند که همه شان چریک بودند. ارتش به سربازان دستور داده است که بلااستثناء هر جوانی را که پس از تاریکی می بینند بکشند، چه مسلح باشند و چه نباشند.

همبستگی عمومی مردم بغداد با مردم شهر فلوچه بی نظیر بود. علاوه بر تظاهراتها و اعتصابهای گسترده در شهر، کاروانهای کمک از بغداد به طرف فلوچه براه افتاد. مردم فقیر شهر آخرین جیره های غذائی خود را به شهر فلوچه فرستادند. در

برگرفته از سرویس خبری جهانی برای فتح-۱۲
آوریل ۲۰۰۴

«فهر انقلابی عراق را در نوردیده است!» سرویس خبری آسوشیتدپرس با این جمله موجز اوضاع عراق را به جهان مخابره کرد. حتا آسوشیتدپرس، که وابسته به دستگاه قدرت در آمریکاست، نتوانست به تقلید از رامسفلد (وزیر دفاع آمریکا) نیروهای مقاومت شهر فلوچه و العنبر و رمادیه را «یک مشت دزد، تروریست، و اوباش» بنامد.

تا قبل از نبرد فلوچه (که در نیمه دوم فروردین آغاز شد) نیروهای مقاومت عراق از محبوبیت و پشتیبانی توده ای برخوردار بودند، اما تعداد خودشان بسیار کم بود. هنوز اکثریت مردم عراق مردد بودند که آیا باید با اشغالگران جنگید یا نه. آیا مقاومت شانس پیروزی دارد یا خیر. اما پس از جنگهای اخیر، یک تغییر محسوس در روحیات توده های مردم شکل گرفته است. یکی از زنان اهل فلوچه به خبرنگاران خارجی چنین گفت: «وقتی آمریکائی ها وارد شهر شدند، در این شهر ۵۰ چریک وجود داشت اما الان تعدادشان به چند هزار نفر می رسد.» خبرنگاران گزارش می دهند که عده ای از این چریکها، زن هستند. یک متخصص اهل فلوچه که در یکی از سازمان های غیر دولتی (ان جی او) کار می کند پس از مشاهده تیراندازی عامدانه سربازان آمریکائی به امبولانسها، تغییر موضع دادن خود را به یک خبرنگار چنین توصیف کرد: «من ۴۷ سال احمق و نادان بودم. به تمدن اروپا و آمریکا باور داشتم.»

در هفته گذشته، سربازان آمریکائی سه بار تلاش کردند که وارد شهر فلوچه شوند اما هر بار بیش از یک چهارم شهر را نتوانستند بگیرند و هرگز نتوانستند به قلب پرجمعیت شهر نفوذ کنند. و بهر جا نفوذ کردند مجبور شدند وارد جنگ شهری شوند. یعنی دقیقاً چیزی که هنگام ورود به عراق، ارتش آمریکا بشدت از آن هراس داشت. یکی از افسران بازنشسته ارتش چنین گفت: «بدترین شرایط زمانی است که ما مجبور شویم وارد شهرها شویم زیرا در شهر از هیچیک از امتیازاتمان نمی توانیم استفاده کنیم.» منظور از «امتیازات» برتری تکنولوژیک و مهمات سنگین است. در جنگ شهری، سربازان آمریکائی و نیروهای مقاومت با فاصله بسیار کمی از یکدیگر، درگیر جنگ می شوند. و اینجاست که ارتش آمریکا دیگر نمی تواند از برتری تکنولوژیک و مهمات سنگین و بمب افکن و غیره استفاده کند.

علاوه بر این، نیروهای مقاومت خطوط ارتباطی و تامیناتی ارتش آمریکا را بارها قطع کرده و بخطر

یادداشت‌های سیاسی در مورد اوضاع عراق

جنایت جنگی آمریکا در شهر

فلوجه عراق و مقاومت سرسختانه

مردم دلاور آن



جنگ بین ارتش آمریکا و نیروهای مقاومت عراقی، در شهر ۲۵۰ هزار نفره شهر فلوجه ادامه دارد. جنگ فلوجه تأثیرات تعیین کننده در تشدید مقاومت مردم سراسر عراق علیه اشغالگران آمریکائی داشته است. تحلیلگران بین المللی، اوضاع عراق را "یک ویتنام دیگر برای آمریکا" می خوانند. مقاومت مردم فلوجه "شورای حکومتی عراق" را کاملاً از اعتبار و مشروعیت انداخت بطوریکه آمریکا مجبور شد آن را کنار بگذارد و طرح جدیدی را که سازمان ملل برای تولید یک حکومت دست نشانده ارائه داده است قبول کند. اینهم شکست خواهد خورد!

جنایت‌های آمریکا در فلوجه ادامه دارد. همه می دانند که ارتش آمریکا در فلوجه چه کرد و چه می کند. با این وجود، سازمان ملل متحد و سازمان‌های بین المللی حقوق بشر خفقان گرفته اند. ارتش آمریکا از روز ۱۶ فروردین، شهر فلوجه را محاصره کرد، و بمدت چند روز همه راه های خروجی شهر را بروی مردم بست و سپس از زمین و هوا با هواپیما، هلیکوپتر، تانک و موشک همه جای شهر، بازار، بیمارستان، اماکن مسکونی، مساجد، و غیره را زیر آتش گرفت. طبق آمار مطبوعات بین المللی ۶۰۰ نفر از مردم این شهر کشته شدند که ۳۵۰ نفرشان کودک و زن می باشند. استادیوم ورزشی شهر تبدیل به گورستان شد. با این حال مقامات ارتش آمریکا وقیحانه مدعی اند که با موشک‌های "دقیق" فقط به هدفهای نظامی چریک‌های عراقی شلیک کرده اند.

ظاهراً حمله به شهر فلوجه به تلافی کشته شدن چهار مامور امنیتی ارتش آمریکا (که دولت آمریکا آنان را "مقاطعه کار خصوصی" می خواند) شروع شد. اما تنبیه مردم فلوجه از روز ۲۶ مارس (۶ فروردین) یعنی چهار روز قبل از به کمین افتادن ماشین "مقاطعه کاران" شروع شده بود. در روز ۶ فروردین "نیروی تجسس" ارتش آمریکا با ماشین های زره پوش و تانک وارد شهر شدند. دو محله بسیار بزرگ را محاصره کردند و تمام راه های خروج را بستند و شروع به شکستن در خانه های مردم و دستگیری آنان کردند. سپس شلیک شروع شد و پس از آن به مدت یکروز تمام شهر بمباران شد. در این روز ۹ نفر از مردم شهر کشته و صدها نفر زخمی شدند. پس از ۴ روز سربازان در پناه ماشین های زره پوش خود در خیابانها براه افتادند و به تهدید اهالی شهر پرداختند که دست از مقاومت بکشید یا اینکه شهر را با خاک یکسان می کنیم!

در روز ۱۲ فروردین سه ماشین حامل آمریکائی

های تا دندان مسلح، به کمین نیروهای مقاومت شهر فلوجه افتاد. یکی از ماشین ها از مهلکه فرار کرد اما سرنشینان دو ماشین دیگر آتش گرفته و سوختند. این عملیات موفقیت آمیز، مردم درد کشیده و فقیر شهر فلوجه را که در محاصره غول پیکرترین و بیرحم ترین ارتش دنیایند، غرق شادی و سرور کرد؛ سرمستی آنان از پیروزی بر دشمن بر صفحات تلویزیونها ظاهر شد و همه ستمدیدگان جهان را مسرور کرد.

پس از این واقعه ارتش آمریکا به جنگ علیه تمام شهر فلوجه دست زد. جنگ نابرابر و زبونانه ای که هنوز ادامه دارد. جورج بوش در یک پیام رادیویی مردم فلوجه را دشمنان آزادی و دموکراسی خواند و گفت: «عملیات قاطعانه ما کماکان ادامه دارد... و نیروهای ما بلوک به بلوک کنترل شهر را در دست می گیرند... اسرائیلی گرفته ایم و در حال جمع کردن اطلاعات هستیم... عملیات قاطعانه ما ادامه خواهد یافت تا حساب این دشمنان دموکراسی را برسیم.»!!! (به نقل از روزنامه اینترنشنال هرالد تریبون- ۱۲ آوریل ۲۰۰۴- صفحه ۷)

اما "هر جا ستم است، مقاومت هم هست". نیروهای مقاومت شهر فلوجه در مقابل این جنایت، دست بسته ننشستند. و با همان سلاح های ابتدائی خود در یک هفته بیش از شصت سرباز آمریکائی را کشتند. اکثریت کشته شدگان فلوجه کودکان و زنان و افراد مسن، اما کشته های آمریکائی همه سربازان ارتش و نظامیان هستند. مقاومت دلیرانه مردم فلوجه حس همبستگی و تحسین دیگر مناطق عراق را نیز برانگیخت بطوریکه بر خلاف میل و نظر رهبران مذهبی مرتجع شیعه که خود را قیم مردم کرده اند، جوانان به یاری مردم شهر فلوجه شتافتند و شهرهای شیعه نشین جنوب عراق نیز به عملیات چریکی علیه ارتش آمریکا پرداختند. سربازان عراقی که توسط آمریکا تعلیم یافته اند، از پیوستن به عملیات علیه شهر فلوجه سر باز می زنند بطوریکه تا کنون ۲۰۰ تن از این سربازان به اتهام "تمرد" توسط ارتش آمریکا دستگیر و زندانی شده اند.

تاریخچه فلوجه

سرویس خبری جهانی برای فتح (۵ آوریل)

تاریخچه مناسبات میان ارتش آمریکا و مردم فلوجه را چنین شرح می دهد: آمریکا، کشتار مردم فلوجه را در سال ۱۹۹۱ شروع کرد. بنا به به گفته مقامات آمریکائی، ارتش برای نشان دادن دقت در عملیات پاکسازی، در خلال جنگ نخست آمریکا علیه عراق، با موشک‌های کروزر بازار مملو از جمعیت را در این شهر هدف قرار داد. حداقل صد نفر از مردم کشته

شدند. آمریکا هرگز توضیح نداد که چرا سلاح های کشتار جمعی خود را بسوی مردم بازار این شهر شلیک کرد.

طی چند روز گذشته، مقامات آمریکائی سعی نموده اند با توسل به این ادعا که فلوجه پایگاه صدام حسین است جنگ شان علیه مردم فلوجه را توجیه کنند. این دروغ است. چرا که حکومت صدام هم شهر فلوجه را خطرناک بحساب می آورد. کارگران کارخانه ها، کشاورزان و دیگر فقرا، مانند اکثر عراقی ها، تحت ستم رژیم بودند که تا سال ۱۹۹۰ مورد حمایت آمریکا و دیگر قدرتهای غربی بود. معروف است که پیشنمازهای شهر فلوجه همیشه از آوردن نام صدام حسین در مراسم دعا خوانی سر پیچی می کردند.

جنگ مردم فلوجه با سربازان آمریکائی، از آوریل سال گذشته، یعنی درست چند روز پس از آنکه متجاوزین آمریکائی "پیروزی" خود را در اشغال عراق اعلام کردند، شروع شد. لشکر مستقر در فلوجه ساختمان مدرسه این شهر را اشغال کرده و بساط خود را در آنجا پهن کرد. وقتی که دانش آموزان و والدینشان جمع شده و از سربازان آمریکائی خواستند که مدرسه را تخلیه کنند تا مدرسه باز گشوده شود، سربازان جمعیت را به رگبار بسته و بیست دقیقه بروی مردم آتش گشودند. نه تنها کسانی را که در مقابلشان بود کشتند بلکه جمعیتی را که فرار میکرد دنبال کرده و هر کس را گیر آوردند، کشتند...

این است داستان فلوجه.

اما "مقاطعه کاران خصوصی" که در کمین گذاری فلوجه کشته شدند چه کسانی بودند؟

مقاطعه کاران امنیتی در عراق مشغول ساختن جامعه مدنی!

پس از اینکه نیروهای مقاومت فلوجه برای کاروان پاترول "مقاطعه کاران" کمین گذاشته و چهار تن از آنان را کشتند، تا چند روز دولت آمریکا تبلیغات کر کننده براه انداخت که چریک‌های فلوجه "مقاطعه کاران غیر نظامی" را به قتل رسانده اند. تا چندین روز دولت آمریکا از آشکار کردن هویت این "مقاطعه کاران" پرهیز کرد. مردم فلوجه در مصاحبه با خبرنگاران خارجی قسم می خوردند که این "غیر نظامیان" مامورین مخفی ارتش آمریکا بودند و

ضمن ابراز چاکری، از آمریکا تقاضا کرد که روابط بهتری با گروه وی برقرار کند. وی به نیروهای ائتلاف آمریکا در عراق پیام فرستاد که: "به من اجازه دهید در جلسات، سمینارها و اردوها و کلیساهای شما شرکت کنم. ما چشم براهیم و احساسات دوستانه ای نسبت به شما داریم. عراقی ها آرزوی نیک بختی برای آمریکا دارند. تنها دشمنان عراق، صدام حسین و طرفداران او هستند که نیروهای مخربی می باشند."

(به نقل از پیام مقتدا صدر به نیروهای ائتلاف آمریکا در عراق -- گزارش رادیو اروپای آزاد-رادیو آزادی به تاریخ ۷ نوامبر ۲۰۰۳)

نیروهای ارتجاعی شیعه در عراق و مقامات امنیتی و نظامی آمریکا سخت در تلاشند که مانع از شکل گیری وحدت میان مردم مناطق شیعه نشین و سنی نشین شوند. ژنرال ریکاردو سانچز که فرمانده ارتش آمریکا در عراق است می گوید، "خطر آنطور که بنظر می آید این است که احتمالا پیوند هائی از سطوح پائین در میان سنی و شیعه در حال شکل گیری است. ما باید خیلی سخت تلاش کنیم که این وحدت از حد تاکتیکی فراتر نرود." (به نقل از اینترنت نشنال هرالد تریبون- ۹ آوریل ۲۰۰۴- صفحه ۵)

طرحهای بعدی آمریکا برای عراق

واضح است که بر خلاف ادعاهای مقامات آمریکائی نه تنها جنگ در عراق تمام نشده بلکه تازه شروع شده است. جنگ مردم عراق علیه قوای اشغالگر. امپریالیسم آمریکا هنوز نتوانسته یک حکومت دست نشانده قدرتمند عراقی شکل دهد. و حتی اگر بتواند چنین حکومتی را بوجود آورد، قوای نظامی را از عراق بیرون نمی برد زیرا عراق پایگاهی است برای پیشبرد طرح های آمریکا در خاورمیانه و جمهوری های آسیائی. اعلام تحویل قدرت در عراق به یک حکومت عراقی در خرداد ماه آینده دروغ و تزویری بیش نیست. طرح آمریکا کم کردن از **ظواهر** اشغال نظامی است. آمریکا قصد دارد تعداد قرارگاه های ارتش آمریکا را در بغداد از ۲۶ به ۸ برساند (البته این بستگی به تکوین اوضاع دارد). بخش دیگری از طرح آمریکا آن است که بخشی از کار برقراری "امنیت" در عراق را به "مقاطع کاران بخش خصوصی" یعنی به ارتش های خصوصی آمریکائی بسپارد. و صد البته تعلیم و تربیت یک دستگاه امنیتی عراقی (پلیس عراق) بخشی لاینفک از ماجراست. هم اکنون آمریکا این نیروهای امنیتی را در اردن تعلیم می دهد. اگر این طرحها تحقق یابند، آمریکا ارتش خود را به قرارگاه های بیرون شهرها خواهد کشید و اداره شهرها را به عراقی ها و "مقاطع کاران بخش خصوصی" خواهد سپرد. تا آنجا که به حفظ ظواهر امر در رابطه با نگه داشتن ارتش آمریکا در خاک عراق مربوط است، نقشه آنست که پس از سی ام ژوئن (خرداد ماه آینده) وقتی "حکومت عراقی" قدرت را در دست گرفت، از آمریکا رسماً تقاضا کند که ارتش آمریکا را تا مدت نا معلومی در عراق نگه دارد. پس از دادن حکومت به دست یک "حکومت

میلیار دلار در سال است. اغلب این ارتش های خصوصی وابسته به شرکتهای معظم آمریکائی مانند هالی برتون، دین کورپ، لاکهید، گرومن و ریتون می باشند. این کمپانیها، صنایع نظامی آمریکا را در اختیار دارند. دیک چنی که معاون جورج بوش می باشد قبل از رئیس جمهور شدن جورج بوش، رئیس شرکت هالی برتون بود. شرکتهائی که قبلاً فقط بمب افکن و اسلحه تولید می کردند اکنون بخش "ارائه خدمات" در زمینه حملات نظامی را نیز بعهده گرفته اند. مشخصاً این شرکتهای در کلمبیا به جنگ با چریکهای آن کشور مشغولند. اکنون ارتش آمریکا بسیاری از ماموریتهای بین المللی خود را از طریق این "مقاطع کاران" انجام می دهد. به این ترتیب وقتی که نیروهای نظامی غیر رسمی آمریکا مرتکب جنایتهای جنگی (مانند قتل عام اهالی غیر نظامی) و زیر پا گذاشتن قوانین جنگی معاهده بین المللی ژنو می شوند، دولت آمریکا می تواند گریبان خود را خلاص کند و بگوید "مقاطع کار خصوصی" اند!

(تمام اطلاعات بالا به نقل از نشریه کارگر انقلابی می باشد. نشریه شماره ۱۲۳۶- ۱۱ آوریل ۲۰۰۴)

مقتدا صدر، آخوند شیعه نجف، سگ کیست؟

همزمان با محاصره شهر فلوجه و آغاز جنگ شدید میان نیروهای مقاومت شهر و ارتش آمریکا، یکی از آخوندهای شیعه به نام مقتدا صدر به ارتش لمپن خود که نامش میلیشیای "المهدی" است فراخوان "قیام" داد. این واقعه به یقین مشکوک بود و هدفش منحرف کردن افکار عمومی جهان از جنایتی که در فلوجه رخ می داد و ممانعت از وحدت جوانان مبارز مناطق شیعه با نیروهای مقاومت فلوجه بود. (به اطلاعیه حزب با عنوان "آز دهان رفسنجانی کثافت بیرون می آید"، رجوع کنید). اما، تمام ماجرا به ضد خود تبدیل شد. رهبران مذهبی شیعه که علیه مقاومت ضد امپریالیستی مردم عراق لجن پراکنی می کنند، و در میان خودشان مانند باندهای مافیائی بر سر قدرت بروی یکدیگر چنگ و دندان می کشند، بشدت در میان توده های مردم مناطق شیعه نشین، بخصوص دانشجویان و دانش آموزان، که از اشغال کشورشان توسط آمریکا و نیروهای ائتلاف به ستوه آمده اند، بی اعتبار شده اند.

تا آنجا که به شخص مقتدا صدر بر میگردد، وی و همپالگی هایش فقط یک تقاضا از آمریکا دارند و آن اینکه بخاطر به قتل رساندن یک آخوند شیعه دیگر به نام خوئی، از سوی مقامات آمریکائی تحت تعقیب قرار نگیرند و آن عده از همدستان مقتدا صدر که به این جرم در زندان بسر می برند آزاد شوند. خوئی، آخوندی بود که پس از اشغال عراق، انگلیسی ها سوار بر هواپیماهای نظامی از لندن به کویت و سپس سوار بر تانک به نجف رساندند. اما چند روز پس از مستقر شدن در نجف توسط طرفداران مقتدا صدر در مسجد امام علی به قتل رسید. یعنی جائی که طبق باورهای شیعه نباید کسی را کشت!

مقتدا صدر در نوامبر سال گذشته (۵ ماه پیش)

درحال انجام ماموریت برای ارتش آمریکا بودند. اما هیچکس حرف آنها را باور نمی کرد. تا اینکه بالاخره راز کتیف آشکار شد و به یکباره داستان حیرت انگیز دهها شرکت خصوصی نظامی و امنیتی که با حمایت دولت آمریکا بوجود آمده اند، و مرکز صدور آدمکشان و شکنجه گران حرفه ای به اقصی نقاط جهان می باشند، افشا شد.

این شرکتهای خصوصی طرف قرارداد ارتش آمریکا هستند و ارتش آمریکا بخشی از کارهای نظامی و امنیتی خود را از طریق آنان پیش می برد. کارکنان این شرکتهای "مقاطع کاری" کماندوهای تعلیم یافته می باشند که هر یک حداقل به مدت سه سال در نیروهای نخبه ارتش آمریکا خدمت کرده اند. در حال حاضر تعداد این "مقاطع کاران" در عراق به ۱۵ هزار نفر می رسد یکی از این شرکتهای "بلک واتر" نام دارد. این شرکت در تبلیغات سایت اینترنتی خود می نویسد: "ما دارای شبکه جهانی هستیم و برای قرن بیست و یکم آموزش و راه حلهای تاکتیکی ارائه می دهیم. مشتریان ما سازمان های اجرای قانون در سطح حکومت فدرال (آمریکا)، وزارت دفاع (آمریکا)، وزارت امور خارجه (آمریکا)، نهادهای حمل و نقل، نهادهای دولتی و محلی سراسر کشور، شرکتهای چند ملیتی و کشورهای دوست در سراسر جهان می باشند." شرکت بلاک واتر یک ارتش خصوصی مزدور است که از نزدیک به مراکز قدرت در آمریکا وابسته است. یکی از اداره های مرکزی آن نزدیک مقر سازمان سیا در ویرجینیا می باشد. پایگاه نظامی تعلیمات کماندوئی آن محوطه ای به مساحت ۵ هزار آکر است و مجهز به آخرین تجهیزات نظامی ضروری است. در سال ۲۰۰۲ قراردادی به مبلغ ۳۵٫۷ میلیون دلار از نیروی دریائی ارتش آمریکا برای تعلیم پرسنل آن دریافت کرد. اما کار اصلی بلاک واتر فرستادن ارتش خصوصی خودش به ماموریتهای مختلف و بین المللی است. فقط افراد نخبه ارتش و پلیس و نیروی دریائی و تفنگداران دریائی آمریکا را استخدام می کند. اخیراً به استخدام و تعلیم کماندوهای رژیم پینوشه شیلی پرداخته است. یکی دیگر از ارتش های خصوصی آمریکا، شرکتی بنام "شرکت منابع حرفه ای نظامی" (Military Professional Resources Inc) است. این شرکت می گوید که ۱۲۵۰۰ متخصص کهنه کار در زمینه های عملیات هسته ای، حملات زیر دریائی و غیره دارد. و عهده دار مشاغلی همچون تقویت امنیت پایگاه های نظامی آمریکا در کره، تعلیم ارتش های خارجی در کویت و آفریقای جنوبی و غیره است. رئیس این شرکت ژنرال بازنشسته آمریکا کارل وونو می باشد که در جریان جنگ اول آمریکا علیه عراق و حمله به پاناما رئیس ستاد فرماندهی نیروهای نظامی آمریکا بود. همسر تام داشل (رئیس فراکسیون حزب دموکرات آمریکا در سنا) یکی از لابی ها (واسطه های) این شرکت در مذاکره با نمایندگان کنگره آمریکا می باشد. (به نقل از ماهنامه Mother Jones شماره مه - ژوئن سال ۲۰۰۳)

معاملات این ارتش های خصوصی بالغ بر صد

از دهان رفسنجانی فقط کثافت بیرون می آید

رفسنجانی باز هم دهانش را باز کرد! درست در روزهایی که ارتش آمریکا شهر فلوجه را از هر طرف محاصره کرده و هر چندیه ای را به خاک و خون می کشد؛ درست در روزهایی که تانکها و بمب افکنها و سربازان ارتش اشغالگر آمریکا از زمین و هوا مردم فلوجه را هدف قرار داده اند؛ درست زمانی که در شهر فلوجه بنا به گزارش وزارت امور خارجه روسیه، «بیمارستان ها، خانه های مردم و مساجد مورد حمله قرار گرفته و مردم کاملاً بیگانه، پیران، زنان و کودکان، کشته می شوند»؛ درست در روزهایی که مردم فلوجه حتی نمی توانند اجساد مردم را از خیابانها جمع کنند و هزاران زخمی را به بیمارستان های بیرون شهر منتقل کنند و ارتش آمریکا مانع از رسیدن کمکهای انسانی به مردم شهر است؛ و درست زمانی که این شهر و مردم دلاور آن به سمبل مقاومت در مقابل اشغالگران آمریکائی تبدیل شده اند، رفسنجانی در نماز جمعه این هفته تلویحا مردم فلوجا را یک عده تروریست طرفدار صدام حسین خواند! مرگ بر جمهوری اسلامی و اربابان امپریالیستش!

رفسنجانی پس از تروریست خواندن مردمی که در مقابل اشغالگران آمریکائی مقاومت می کنند، به تعریف و تمجید از مقتدا صدر، آخوند بچه شیعه نجف که یک هفته ایست ژست «مقاومت» در مقابل اشغالگران آمریکائی را گرفته پرداخت. رفسنجانی، دارودسته لمن مقتدا صدر به نام «میلیشای مهدی» را تحسین کرد و گفت «سپاه مهدی از جوانان پرشور و قهرمان» تشکیل شده است و اینها نماینده واقعی مردم عراق هستند و نه «گروه های تروریست»!

کیست که این قاضی را نشناسد؟ آخوندی که سردسته آدمکشان حرفه ای در ایران، از شرکای اقتصادی گردن کلفت شرکتهای چند ملیتی آمریکائی و طرف اسرائیلی ها و آمریکائی ها در معامله اسلحه و ابزار شکنجه و تفتیش است! در واقع بسیار خوب شد که رفسنجانی موضع خود را در رابطه با گروه های مختلف درون عراق روشن کرد. زیرا تعریف و تمجید او از مقتدا صدر سنگ محک خوبی بدست مردم می دهد که بفهمند در عراق کی به کی است.

حمایت رفسنجانی از مقتدا صدر و دارودسته او دو دلیل دارد. یکم، رفسنجانی بدنبال آنست که با محکم کردن جای پا و نفوذ خود در میان نیروهای سیاسی ارتجاعی عراق، زمینه ای برای چانه زدن و معامله با آمریکا پیدا کند. دلیل دوم، و مهمتر از اولی و در خدمت اولی، یک همکاری معین با سرویس های امنیتی آمریکا برای علم کردن یک آلترناتیو ارتجاعی قابل کنترل است. این سیاست ناظر بر آن است که در مقابل مقاومت رشد یابنده مردم عراق یک آلترناتیو دیگر شکل دهند؛ آلترناتیو که ظرفیت تبدیل شدن به سگ هار و دست نشانده آمریکا در عراق را دارد. علت اینکه آمریکائی ها چنین سیاست عجیبی را اتخاذ کرده اند، آنست که تنها با سرکوب قادر به ریشه کن کردن مقاومت عراق نیستند و نیازمند بکار گرفتن حيله اند تا در میان مردم عراق به گیجی و چند دستگی دامن بزنند. آمریکائی ها یک سیاست سادیستی اتخاذ کرده اند و تا آنجا که گوشه هائی از آن روشن شده عبارتست از اینکه ابتدا دست به خونریزی بزرگ در عراق بزنند و سپس با «مقاومت» وارد مذاکره شوند. و این «مقاومت» را از همین الان می سازند و آنهم مقتدا صدر و یا مرتجعینی از آن قماش است. یکی دیگر از نتایجی که آمریکائی ها می خواهند از این سیاست بیرون بکشند آنست که کردها را قانع کنند که سلطه «شیعیان» بر حکومت عراق را قبول کنند.

علت اتخاذ این سیاست آن است که مقاومت عراق علیه اشغالگران آمریکائی بطور تصاعدی در حال رشد است. سیاستمداران و روسای نظامی بالای آمریکا و بریتانیا با وضوح اعتراف می کنند که مقاومت به افشار مختلف مردم عراق گسترش یافته است؛ که هیچ نیروی خارجی اعم از دولت خارجی یا نیروهای القاعده به آن کمک نمی کند و کاملاً به خود متکی است؛ که ناراضیاتی فقط شامل مناطق سنی نشین نمی شود بلکه مناطق شیعه نشین هم قرار بود ارتش آمریکا را آزاد کند و بداند نیز سیرایت کرده است و حتا مردم کردستان نیز با نگاه شک و تردید به اوضاع می نگرند! و اما مهمترین تحول تازه که خواب از چشم امپریالیستها و مرتجعین روده آنست که متوجه شده اند جوانان مناطق شیعه و سنی، از پائین، در حال پیوند و اتحاد هستند و علناً و آشکارا می گویند که این تقسیمات شیعه و سنی مزخرف است و دشمن آنرا به مردم تحمیل کرده است. در راس این گرایش جدید که نقشی جدی در مقاومت دارد، جوانان دانشجو و دانش آموز قرار دارند. تحلیل گران به اینها نام «رادیکالهای جوان» داده اند.

نزدیکی میان جوانان به اصطلاح شیعه با مقاومت مردم به اصطلاح سنی وقتی آشکار شد که ارتش آمریکا به تلافی کشته شدن ۴ مامور امنیتی در فلوجه، این شهر را محاصره کرد تا مردم شهر را تنبیه کند (این تنبیه جمعی هنوز ادامه دارد). بخشی از جوانان مناطق شیعه، فلوجه را بعنوان مرکز مقاومت در مقابل ارتش آمریکا اعلام کرده و دسته دسته وارد شهر شدند تا به مقاومت مردم شهر در مقابل ارتش آمریکا یاری برسانند. درود و افتخار بر این همبستگی ضد امپریالیستی!

توده های مردم و نیروهای مترقی در ایران باید به قتل عام بیرحمانه مردم فلوجه عکس العمل نشان دهند و از مبارزه مردم عراق برای بیرون کردن اشغالگران حمایت کنند. مردمی که با نظر همبستگی به مقاومت یک مردم دیگر نگاه نکنند، و نسبت به آلام و ستمهایی که بر آن می رود با نظر بی تفاوتی بنگرند، هرگز خود را آزاد نتوانند کرد. در این شکی نیست!

مردم سراسر جهان بطور عاجل نیازمند آنند که تمام توهمات مذهبی و رشته های الفت فرقه ای و قومی و مذهبی را کنار بگذارند و همبستگی و اتحاد خود را بر پایه مقابله و جنگ با امپریالیستها و همه مرتجعین چه شیعه و چه سنی، چه عرب و چه فارس و کرد، شکل دهند و رشته های الفت و یگانگی را بر پایه جنگیدن برای آینده ای کاملاً متفاوت بیافند؛ آینده ای که سرزمین هایشان، نیروی بازویشان و استعدادهایشان نه در اسارت امپریالیستها و مرتجعین، بلکه در اختیار خود مردم است، تا با یاری یکدیگر جهانی را بنا کنند که انسانها از هر رنگ و نژاد و فرهنگی، آزاد از هر قید و اجباری، در تعاون با یکدیگر به کار و تولید و پرورش همه جانبه استعدادهای خود بپردازند. توده های مردم باید برای منافع خود بجنگند، نه برای رفتن یک مرتجع و آمدن یکی دیگر. نه برای بیرون کردن مرتجعین خارجی و آوردن مرتجعین هم قوم و هم کیش و هم زبان. آنان باید برای ساختن جهانی نو بجنگند و نه برای تحکیم نظم موجود و حاکمیت ستمگران و استثمارگران خود.

عراقی، جنگ آمریکا علیه مردم عراق تحت عنوان دفاع از حکومت مشروع عراق پیش خواهد رفت.

آمریکا صدها میلیون دلار بودجه به تعلیم نیروی پلیس مخصوص عراق اختصاص داده است. منظور از نیروی پلیس مخصوص سازمان امنیت است که کارش شکار مخالفین سیاسی و نیروهای مقاومت خواهد بود. این نیرو از هم اکنون در پایگاه هائی در اردن تعلیم می بیند. اینها به انواع و اقسام وسائل جاسوسی در میان مردم مجهز می شوند. انواع و اقسام شکنجه ها را تعلیم می بینند. انواع و اقسام روشهای بیرون کشیدن اطلاعات از قربانیان را می آموزند. «رادیو آزادی- رادیو اروپا آزاد» (که متعلق به سازمان سیا می باشد و مرکزش در پراگ است) از قول خبرگزاری رویتر گزارش داد که در روز ۶ آوریل (۱۸ فروردین) کابینه بوش طی گزارشی به کنگره آمریکا اطلاع داد که بخشی از بودجه مربوط به تعلیم ارتش عراق را به تعلیم یک نیروی پلیس اختصاص خواهد داد. به این ترتیب ۶۵ میلیون دلار از بودجه تعلیم ارتش و ۲۰ میلیون دلار از بودجه تعلیم نگهبانان مرزی، و ۸ میلیون دلار از بودجه حفاظت از اماکن را به تعلیم این نیروی پلیس اختصاص خواهد داد. همچنین ۶۰۰ میلیون دلار برای اتمام پادگان تعلیمات پلیسی که در اردن در دست ساختمان است، و استقرار ۷۰۰ آمریکائی که مشاور امور پلیسی و استاد این حرفه هستند، اختصاص می دهد. مسئله بدینجا ختم نمی شود زیرا آمریکا و قدرتهای امپریالیستی اروپا برنامه های پلیسی بسیاری برای مردم عراق تدارک دیده اند. البته متوجه باشید که همه اینها برای آزاد کردن مردم عراق است و نه برای به بند کشیدن و شکنجه آنان. و متوجه باشید که سازمان امنیت و پلیس و پادگانهای تعلیماتی پلیس در اردن برای تحکیم و تکامل «جامعه مدنی» در کشورهای خاورمیانه است. اشتباه نکنید!

طرح های امنیتی آمریکا، بر انتخاب جانشین آینده پل برمر نیز تاثیر می گذارد. پس از پل برمر فرماندار کنونی عراق، شخصی بنام نگر پونته سفیر آمریکا در عراق خواهد شد. بر خلاف سفارتهای معمولی، این سفارتخانه آمریکا دارای ۳۰۰۰ کارمند خواهد بود! علت انتخاب نگر پونته به این مقام آنست که وی در سالهای ۱۹۸۰ که تمام کشورهای آمریکای لاتین را بحران سیاسی فرا گرفته بود و جنبش های چریکی در کشورهای مختلف اوج گرفته بود، او سفیر آمریکا در هندوراس بود. و از آنجا عملیات ضد رژیم ساندنست در نیکاراگوئه و شبه نظامیان ال سالوادور و گواتمالا را در سرکوب چریکهای این کشورها و ترور روستائیان هدایت می کرد. با وجود آنکه وی از سوی سازمان ملل متحد بخاطر نقض حقوق بشر در هندوراس و حمایت از رژیم های جنایتکار آمریکای لاتین زیر سوال رفته است، اما جورج بوش وی را بعنوان سفیر آمریکا در سازمان ملل منصوب کرد. البته باید متوجه باشید که نگر پونته قرار است به تقویت نهادهای «جامعه مدنی» در عراق کمک کند و نه به قتل و ناپدید کردن مخالفین آمریکا در عراق! اشتباه نکنید، نیات حسنه است! ■



نبرد بهنی : گزارشی از مائوئیست های نیپالی

۵ آوریل ۲۰۰۴. سرویس خبری جهانی برای فتح. متن زیر از بولتن اطلاعاتی حزب کمونیست نیپال (مائوئیست) شماره ۹ تاریخ ۲۸ مارس، ۲۰۰۴ برگرفته شده است.

بدنبال ضربه سنگین ارتش رهایبخش به دیکتاتوری سلطنتی در بوج پور (شرق نیپال) در ۳ تا ۴ مارس، یک حمله نابود کننده نظامی علیه رژیم سلطنتی در ۲۰ تا ۲۱ مارس انجام شد. و بهنی، سرفرماندهی بخش میادگی در غرب نیپال کلاً بوسیله ارتش رهایبخش خلق (ار.خ.) در هم کوبیده شد. نقطه برجسته این حمله سنگین این بود که برای اولین بار طی ۸ سال جنگ خلق، تسخیر مقر فرماندهی بخش در روز روشن و قبل از ظهر انجام شد.

بیانیه صادر شده توسط رفیق کمیسر بیپ لاپ و رفیق فرمانده پاسنگ این کار بزرگ قهرمانانه ار.خ. را چنین توضیح می دهد:

"برحسب نقشه مرکزی حزب پیروزمندان و تصمیمات گرفته شده بوسیله فرماندهی مرکزی غرب، لشکر غربی ارتش رهایبخش خلق قادر شد حمله نظامی موفقی را در مقر فرماندهی بخش میادگی، در بهنی باجرا بگذارد. حمله در ۲۰ مارس ساعت ۱۱ شب شروع و ساعت ۱۰ صبح ۲۱ مارس خاتمه یافت. در این ضربه نظامی ۱۲۵ نفر از ارتش سلطنتی و ۲۶ پلیس کشته و صدها نفر زخمی شدند. پادگان های کالی پراساد، دفتر پلیس بخش و دفاتر اداری بخش نابود شدند. دیگر ادارات دولتی نیز نابود شدند. سه مسلسل سبک، یک خمپاره انداز دو اینچی، یک تفنگ ام ۱۶، ۱۴ تا تفنگ اینساس، ۳۵ عدد تفنگ اس ال ار، ۶۵ تا ۳-۲، هفت عدد اس ام گ و چهار تپانچه بعلاوه ۵۰۰۰ گلوله و چند دوجین خمپاره به غنیمت گرفته شد. در این حمله ۴۹ مبارز دلاور ارتش خلق شهید و حدود ۱۰۰ نفر زخمی شدند. رفیق یودا، مشاور فرمانده بریگارد دوم؛ رفیق باهوویر، مشاور فرماندهی بریگارد سوم؛ رفیق بی شال، فرمانده گردان؛ و رفیق بایو، مشاور فرمانده گردان شهید

شدند. طی حمله ۳۳ نفر از ارتش سلطنتی و پرسنل پلیس، منجمله افسر ارشد بخش ساگرامانی پاراجولی و دی اس پی رانا بهادور گانوتام، تسلیم شدند و بعنوان اسیر جنگی گرفته شدند. با این اسرا بر طبق سیاست دمکراتیک حزب و تعهدمان به معاهدات ژنو رفتار میشود. باید به اطلاع برسانیم که ما به سهم خود آنها را بشرط آزادی تمام اسرای جنگی منجمله رفیق ماتریکا یادف، عضو پولیت بورو، رفیق سورش آلف عضو کمیته مرکزی، و رفیق تیلاک شارما، عضو منطقه ای حزبمان اهل باردیا که اکنون در زندان نان گادی زندانی است، آزاد می نماییم. در پایان ما از صمیم قلب به تمام شهدا منجمله رفیق یودا و رفیق باهوویر بخاطر ایثار زندگی پرارزششان برای برسانجام کامل رسانیدن حمله بزرگ و تاریخی، ادای احترام می نماییم. ما بهمود فوری برای رفقای عزیز رزمنده مجروح آرزو مینمائیم. ما از تمامی مردمی که در خلال حمله بما کمک کردند سپاسگزاریم. ما از تمام فرماندهان، کمیسرها، اعضا و اعضای داوطلب که در حمله شرکت نمودند، سپاسگزاریم.

در بیانیه ای که در ۲۱ مارس انتشار یافت، صدر پراچاندر اهمیت کیفی این حمله را روشن کرد و عهد نمود که حزب تا رسیدن به یک نتیجه سیاسی ناظر بر پیشرفت و ترقی و تغییرات رادیکال به جنگ خلق خواهد داد.

گرچه استادان خالی بند سلطنتی در ابتدا تلاش کردند شکست کاملشان در بهنی را پرده پوشی نمایند و با این ادعا که حمله ار.خ. با بر جای گذاشتن "۵۰۰ نفر" تلفات شکست خورده است (که بی چون وچرا توسط وسائل ارتباط جمعی جهان نقل شد)، و سعی کردند تمام جهان را گمراه کنند اما حقیقت بتدریج رو شد، و بشکل غیر قابل انکاری اثبات نمود که ارتش سلطنتی دچار یکی از موکدترین و تحقیرآمیزترین شکست هایش در خلال تمام جنگ داخلی طی هشت سال گذشته گردیده است. تعدادی از روزنامه نگاران و ناظران مستقل اکنون از بهنی دیدن کرده و داستان واقعی را که بدو توسط کمیسر و فرمانده ار.خ. بیان شده بود تأیید کردند.

حکومت هند یکی از رهبران بالای حزب مائوئیست نیپال را ربود

۵ آوریل ۲۰۰۴. سرویس خبری جهانی برای فتح.

مقامات هندی یکی دیگر از رهبران بالای حزب کمونیست نیپال (مائوئیست) را دستگیر کردند. روز ۳۰ مارس، پلیس هند موهان بایدیا را در سیلیگوری، شهری در غرب بنگال، هنگامیکه تحت معالجه بود، ربودند. آنها همچنین نارایان بیگرام پرادهان، یک هندی نیپالی الاصل را که به او در معالجه اش کمک میکرد، دستگیر کردند. رفیق بایدیا به توطئه و تخطی از قانون حمل سلاح متهم شده است.

پراچاندا صدر ح ک ن (م) در یک بیانیه مطبوعاتی روز بعد از آن اعلام کرد، این دستگیری "کل حزب ما را متحیر نموده است." وی رفیق بایدیا را بعنوان "یکی از اعضای قدیمی و عضو کمیته دائم" (بالاترین ارگان حزبی) و "مسئول فرماندهی شرق

مرکزی" معرفی نمود. صدر حزب، این دستگیری را "توطئه ای از پیش طراحی شده برای تحت الشعاع قرار دادن موضوع اصلی سیاسی" (جنگ خلق تحت رهبری حزب) "اعلام کرد و گفت اتهام حمل سلاح کاملاً دروغ و قلابی است... دستگیری رفیق بایدیا حادثه ای اتفاقی و ساده نبوده بلکه حاصل دسایس پنهانی بین رهبران فتودال هند و نیپال در ازاء تبادل رودخانه ها و منابع طبیعی نیپال میباشد..."

صدر ح ک ن (م) در ادامه میگوید: "رفیق بایدیا" که در زمینه فلسفه و زیبایی شناسی تئورسین برجسته ای است به مدت ۴۰ سال با استواری و برای آزادی مردم نیپال از چنگال فتودالیسم و امپریالیسم مبارزه کرده است. وی به سازمان های حقوق بشر و نهادهای شخصیت های روشنفکری، نیروهای سیاسی طرفدار مردم و توده های وسیع نیپالی، هندی و جهان فراخوان داد که برای تضمین سلامت این رفیق و رفتار محترمانه مقامات هند با وی و آزادی او تلاش کنند.

در تاریخ ۲۴ مارس یک هیات نمایندگی بین المللی مرکب از سه وکیل آلمانی از اروپا وارد شهر چنای در هندوستان شدند. این هیات برای کمک به اطلاع رسانی و بسیج افکار عمومی در حول و حوش پرونده سی. پی. گاجورل (رفیق گووارا) یکی دیگر از رهبران ح ک ن (م) فعالیت می کند. رفیق گووارا در ماه اوت سال گذشته به اتهامات واهی از سوی مقامات هندی دستگیر شد و در معرض خطر استرداد به نیپال قرار دارد. این هیات توسط جنبش مقاومت مردم جهان - شاخه اروپا سازماندهی شده است. ماه فوریه، پلیس هند دو رهبر دیگر ح ک ن (م)، ماتریکا پراساد یاداف و سورش آل مگار را ربود که بلافاصله به ارتش نیپال تحویل داده شدند. حکومت هند کراراً انقلابیون نیپالی را بدست رژیم کاتماندو - که به شکنجه و قتل بدون محاکمه مخالفین خود معروف است - تسلیم کرده است. و این در حالی است که معاهدات رسمی میان هند و نیپال چنین تبادلاتی را ممنوع کرده است.

جنگ خلق تحت رهبری ح ک ن (م) علیه حکومت مطلقه و حامیان خارجی اش، موفق شده است که کنترل اکثر مناطق عمدتاً روستایی را در نیپال، بدست آورد. بر طبق گزارش بی بی سی، روز سوم آوریل بیش از ۴۰۰ شورشی تحت رهبری مائوئیستها به یک پاسگاه پلیس یورش برده آنرا منهدم کردند. مقامات به روزنامه نگاران گفتند چریک ها حداقل نه نفر پلیس را کشتند و بیشتر از ۲۰ نفر دیگر مفقود شده اند. این یورش سه ساعته حدود نیمه شب بر روی ایستگاه پلیس در یادوکووا، روستایی در ناحیه دانوشا تقریباً ۳۰۰ کیلومتری جنوب شرقی کاتماندوانجام شد. روز بعد، یک مین زمینی یک وسیله نقلیه ارتش سلطنتی را در روستای پات لخت، در ۴۰ کیلومتری کاتماندو منفجر کرد. ح ک ن (م) و انجمن انقلابی متحد خلق برای ۶ تا ۸ آوریل فراخوان اعتصاب عمومی سراسری داده بود که با موفقیت حیرت انگیز برگزار شد و ضربه مهلک دیگری بر رژیم نیپال و حامیان بین المللی اش وارد آورد و نشانه بارز حمایت میلیونها تن اهالی شهر و روستا از جنگ خلق و حزب کمونیست نیپال (م) است. ■

کمونیتها و جنبش کارگری؛ پرسشها و پاسخها!

سؤال : وضعیت جنبش کارگری در ایران چگونه است؟

جواب: در یک سال اخیر ما شاهد رشد روز افزون و ادامه دار مبارزات کارگری بوده ایم. هفته ای نبوده که ما با چند مورد اعتراض کارگری روبرو نشویم. کارگران بویژه کارگران واحدهای تولیدی و سایر کارخانه های بزرگ حول خواسته های گوناگون و به اشکال مختلف دست به مبارزه زده اند. مبارزات کارگران عمدتاً علیه بیکارسازی های وسیع، مسئله اشتغال و به تعویق افتادن پرداخت دستمزدها، تعطیل واحدهای تولیدی و پاره ای خواستههای صنفی - اقتصادی دیگر بوده است. کارگران به هر شکل مبارزه کرده اند، از تحصن گرفته تا راهبندان، از گروگان گرفتن مدیران تا تظاهرات و راهپیمایی.

خونین ترین مبارزه سال گذشته را کارگران خاتون آباد شهر بابک در استان کرمان انجام دادند. رژیم وحشیانه کارگران را به گلوله بست و آن مبارزه را سرکوب کرد. این واقعه، اهمیت سیاسی زیادی داشت. چرا که نشان می داد رژیم ممکنست در مقابل قشرهای میانی جامعه برخی اوقات رفتار ملایمت آمیز نشان دهد اما در برابر قشرها و طبقات تحتانی بهیچوجه کوتاه نمی آید و خیلی زود دست به سرکوب عریان می زند. این مسئله چندان ربطی به این جناح و آن جناح حکومتی ندارد، بلکه یک سیاست کلی و پایه ای رژیم جمهوری اسلامی است و همه جناحها بر سرش متحدند. بیخود نبود که در مورد کشتار کارگران خاتون آباد، جناح دوم خرداد سکوت کرد. و بی جهت نیست که با فتوای شرعی خامنه ای مبنی بر ممنوعیت اعتصابات کارگری روبرو می شویم. در عین حال، این قبیل تدابیر خود نشانه رشد فزاینده مبارزات کارگری است.

در اینجا باید روی یک شکل مبارزاتی بسیار مهم دیگر طبقه کارگر ایران انگشت بگذاریم. شکلی که می توان گفت طبقه کارگر، مبارزات آشکارا سیاسی خود را از آن طریق به پیش می برد. منظور خیزشهایی است که هر از گاهی در محلات زحمتکشی و شهرکهای کارگری به صورت شورشهای خشونت آمیز بروز می دهد. این شورشها که علیه اجحافات مأموران رژیم و یا حول خواسته هایی مانند امکانات زیستی چون آب، برق، مسکن و غیره براف می افتد، خیلی زود به سر دادن شعارهای سیاسی علیه رهبران جمهوری اسلامی و درگیری با نیروهای سرکوبگر و مقامات محلی رژیم

می انجامد. بار اصلی این شورشها اغلب بر دوش زنان و کارگران بیکار است. بخشی از این زنان، خودشان کارگرانی هستند که در خانه سفارش کارگاه های کوچک را انجام می دهند و بخش عمده کارگران بیکار را هم جوانان تشکیل می دهند. در مجموع توان انقلابی بالقوه طبقه کارگر ایران، بیشتر در اینگونه شورشهای قهرآمیز محله ای بنمایش در می آید تا در مبارزات صنفی - اقتصادی کارگری.

سؤال: محرک مبارزات اقتصادی کنونی کارگران و دورنمای آن چیست؟

جواب: این مبارزات، مثل همه جای دنیا، عکس العملی است در مقابل روندی که به نئولیبرالیسم مشهور شده است. در ایران این روند از زمان کابینه رفسنجانی آغاز شد و نام تعدیل اقتصادی و اصلاحات ساختاری به خود گرفت. یعنی اجرای فرامین بانک جهانی و صندوق بین المللی پول برای به تحرک در آوردن اقتصاد سرمایه داری و تامین نیازهای سرمایه های امپریالیستی و سود آوری آنها. این فرامین شامل تعطیل کارخانه هائی است که سود آور نیستند، خصوصی سازی بخش مهمی از صنایع و رشته های مختلف، و تلاش برای سود آور کردن کارخانجات از طریق اخراج کارگران، بالا بردن ساعات کار، پائین آوردن دستمزدها و مزایا و افزایش شدت کار و تغییر قوانین کار برفع کارفرمایان.

واقعیت این است که اقتصاد ایران هنوز بطور کامل در روندی که به گلوبالیزاسیون (یا جهانی سازی) معروف شده ادغام نشده است. این روند، بعد از پاره ای تحولات احتمالی، مثلاً برقراری رابطه علنی و رسمی رژیم ایران با آمریکا، کامل خواهد شد. نتیجه اش هم برخلاف تبلیغات فریبکارانه ای که امپریالیستها و سرمایه داران دلال و وابسته می کنند چیزی جز شروع دور دیگری از خانه خرابی و فشار بر طبقه کارگر ایران و سایر قشرهای مردم (منجمله دهقانان) نخواهد بود، آنهم در ابعادی وحشتناک تر از آن چیزی که تاکنون دیده ایم. نگاهی به دیگر کشورهای تحت سلطه که گل سر سبد گلوبالیزاسیون بوده اند بخوبی این واقعیت را نشان می دهد. به اندونزی نگاه کنید، جایی که بخشی از مردم بر اثر فقر و گرسنگی محکوم به خوردن پوست درخت شده اند. به مرگ کارگران بر اثر شدت کار در چین و کره جنوبی نگاه کنید. هائیتی را ببینید که اولین ارمغان رژیم جدیدش

کشتار سی و چهار فعال سندیکائی کارگری است. از این نوع عوارض و عواقب خرد کننده، در انتظار طبقه کارگر ایران هم هست. بویژه آن که جامعه ما گرفتار یک بحران همه جانبه اقتصادی سیاسی و اجتماعی و فرهنگی است.

بورژوازی ایران و جهان چیزی جز استثمار و فقر و فلاکت بیشتر برای طبقه کارگر به ارمغان نمی آورند. اینها دستشان خالی است و حتی دیگر وعده هم نمی دهند. به همین دلیل است که در مقابل یک اعتراض ساده، کارگران را به گلوله می بندند، فعالین کارگری را مفقودالامر می کنند، معترضین را گروه گروه دستگیر می کنند و در زندان اوین بخش کارگری درست می کنند.

به قول مائو تسه دون «هر جا که ستم هست مقاومت هم هست!» طبقه کارگر ایران درمقابل این گونه اجحافات مقاومت می کند و دست به مبارزه می زند. روشن است که هر آنجا که این مبارزات رزمنده تر، متحدانه تر و قاطعتر باشد امکان این هست که بورژوازی را در این یا آن عرصه به عقب نشینی وا داشت. اما واقعیت بزرگتر این است که صرفاً با پیشبرد مبارزه اقتصادی نمی توان مانع این روند کلی شد و جلوی عقب نشینی و شکست طبقه کارگر را گرفت. اگر کارگران ایران پایشان را از گلیم مبارزه اقتصادی درازتر نکنند، اگر درگیر یک مبارزه همه جانبه علیه این نظام نشوند، اگر درک نکنند که تنها چاره کار برانداختن این نظام کهنه، کسب قدرت سیاسی و ساختن جامعه نوین و انقلابی است، وضعیت برای طبقه کارگر در کوتاه مدت و در درازمدت تیره و تارتر خواهد شد.

سؤال: آیا این مبارزات به شکل گیری تشکلات اتحادیه ای - صنفی پا داده است؟

جواب: هنوز خیر. مبارزات کارگری کماکان بسیار خودبخودی، پراکنده و منفردند. عمدتاً در سطح محلی (یک کارخانه بزرگ یا یک واحد تولیدی) جریان می یابند و از خصلت سراسری برخوردار نیستند. علیرغم تلاشهایی که کارگران پیشرو و برخی روشنفکران چپ طرفدار طبقه کارگر انجام داده و می دهند تشکیلات کارگری شکل نگرفته است. اگر چه بعضی مواقع کارگران یک کارخانه از مبارزه کارگران کارخانه ای دیگر پشتیبانی می کنند و گاه حتی هیئتی برای اعلام همبستگی با کارگران اعتصابی فرستاده اند، یا برخی گرایشات انقلابی دانشجویی هم از مبارزات کارگری حمایت کرده اند، اما در مجموع اعتراضات کارگری در جامعه - حتی در بین خود کارگران - بازتاب

چندانی ندارد. مبارزات اقتصادی به صورت نبردهای منفرد کارگران هر کارخانه با کارفرمایان و دولت بروز می‌کند. به همین خاطر، کمتر پیش می‌آید که کارگران در مبارزات صنفی به موفقیت‌های چشمگیری دست پیدا کنند.

سؤال: اخیراً بحثهای زیادی در بین فعالین جنبش کارگری و جریانات چپ در مورد تشکلات کارگری برافه افتاده، نظر حزب ما در این مورد چیست؟

جواب: البته این نوع بحثها همیشه جریان داشته، اما طرح دوباره این موضوع ناظر بر چند مسئله مشخص است.

یکم، گسترش مبارزات کارگری مانند هر مبارزه توده‌ای دیگر، نیاز به تشکل را طرح می‌کند و همه ضرورت آن را حس می‌کنند. هر حزب و جریانی تلاش می‌کند به گونه‌ای به این مسئله پاسخ دهد.

دوم، فضای کلی جامعه دچار تغییرات مهمی شده است. رشد نارضایتی عمومی، سلطه رژیم را تضعیف کرده است. رژیم دیگر قادر نیست مانند گذشته مردم را مهار و کنترل کند. در نتیجه زمینه برای شکل‌گیری تشکلات توده‌ای و برخی فعالیت‌های علنی فراهم شده است.

سوم، طرحهای رژیم برای مهار و کنترل جنبش کارگری از طریق نهادهای امنیتی - اطلاعاتی مثل 'خانه کارگر' و شوراهای اسلامی مدتهاست که شکست خورده است. مدتی دوم خردادی‌ها تلاش کردند این قبیل نهادهای ضدکارگری را به سندیکای کارگری تبدیل کنند اما ورشکستگی سیاسی عمومی این جریان، به نظر می‌آید که فعلاً بکارگیری این قبیل ترندها را منتفی کرده است. خلاصه اینکه، ضعف رژیم، رشد مبارزات توده‌ای و کارگری و جستجو برای راه حل، محرک چنین بحث‌هایی است.

متأسفانه اغلب مباحثی که توسط فعالین جنبش کارگری و نیروهای سیاسی چپ صورت می‌گیرد، از نیازهای واقعی و ضروری کارگران عقب‌تر است. بعضی خط و سیاستها هم که جلو گذاشته می‌شود بیشتر از اینکه راهگشا و ثمر بخش باشد، محدود کننده و زیانبار است.

سؤال: قبل از اینکه مشخص تر به این مسئله بپردازیم، بطور کلی موانع تشکل‌یابی صنفی کارگران در ایران را چه می‌بینید؟

جواب: در این زمینه هم موانع عینی وجود دارد هم ذهنی. ما با چند مانع عینی روبرو هستیم. اولاً، بر این جامعه، دیکتاتوری عربان و استبداد خشنی حاکم است که مانع اصلی شکل‌گیری تشکلات کارگری است.

ثانیاً، ساختار اقتصادی اجتماعی ایران بطور کلی و بطور خاص ساختار طبقه کارگر در ایران

محدودیت‌های معینی برای شکل‌گیری تشکلات صنفی - اقتصادی ایجاد می‌کند. بین بخشهای مختلف طبقه کارگر، شکافهای جدی موجود است. بخش اعظم کارگران در کارگاههای کوچک زیر ده نفر به کار مشغولند که تقریباً از هیچگونه حقوقی برخوردار نیستند و تفاوت آشکار و برجسته‌ای بین آنان و قشر نازکی از کارگران (مانند کارگران نفت و برخی صنایع بزرگ دیگر) که از ثبات و امنیت شغلی نسبی برخوردارند موجود است. اگر چه رژیم به خاطر بحرانی که گریبانگیرش شده، مدام از طریق پیمانی کردن قراردادهای کار با این بخش از کارگران در صنایع بزرگ سعی در محدود کردن قشر با ثبات و دارای امنیت شغلی دارد، اما این تفاوتها واقعی است.

ثالثاً، به این مسئله باید انشقاق ملی و جنسیتی درون طبقه کارگر ایران را هم اضافه کرد. هنوز کارگران در بسیاری از واحدهای صنعتی بر مبنای تعلقات بومی، قومی و ملی تقسیم بندی می‌شوند و حتی برخی مواقع در رشته‌های کاری خاصی سازماندهی می‌شوند. مثلاً کارگران افغانی در کار کشاورزی، کارگران کرد در کار ساختمانی و بازار میوه فروشهای تهران، کارگران عرب در کارهای پیمانکاری تابع شرکت نفت و غیره.

بخش مهمی از نیروی کار زنان هم درگیر اقتصاد غیر رسمی است که بشدت پراکنده و سازمان نیافته است و ربط چندانی به دیگر رشته‌های تولیدی ندارد.

رابعاً، اقتصاد روستایی هنوز نقش موثری در تولید و بازتولید خانوارهای کارگری دارد. بخش مهمی از کارگران (بویژه کارگرانی که به تازگی از مناطق دور افتاده به شهرها مهاجرت کرده‌اند) کماکان به طرق مستقیم و غیر مستقیم بندهایی با اقتصاد دهقانی دارند. منبعی که تا حدی تامین کننده برخی نیازهای اولیه زندگی خانوارهای کارگری است. مسئله فوق همراه با رواج چند شغلی، وضعیت خاصی را بوجود می‌آورد. به این شکل که در خانواده‌های کارگری، کلیه اعضای خانواده مجبورند درگیر کارهای متنوع شوند و سطح معیشت خود را پایین ببرند تا بتوانند خود را تا حدودی با فشارهای اقتصادی روز تطبیق دهند.

مجموعه این شرایط، مانع از این می‌شود که بتوان کارگران را به راحتی حول خواسته‌های صنفی و اقتصادی سراسری بسیج و متشکل کرد و به راحتی تشکل سراسری صنفی بوجود آورد. به جرئت می‌توان گفت که پیشروی طبقه کارگر حتی در زمینه مبارزات صنفی و اتحادیه‌ای اساساً گره خورده است به درجه آگاهی سیاسی این طبقه و شکل‌گیری یک جنبش انقلابی سیاسی در میان کارگران.

اینجاست که اهمیت موانع ذهنی بیش از بیش برجسته می‌شود. منظور از عامل یا مانع ذهنی، فقدان حضور (یا در بهترین حالت حضور ناچیز) جنبش کمونیستی در میان کارگران است. این واقعیتی است که بسیاری از کارگران پیشرو و کمونیست، توسط ارتجاع اسلامی سرکوب شدند، به زندان افتادند به قتل رسیدند یا به تبعید رانده

شدند. جنبش کمونیستی هنوز نتوانسته روابطش با جنبش کارگری را از سال ۱۳۶۰ به بعد ترمیم کند. این مسئله تأثیرات منفی بسیاری بر رشد و تکامل جنبش کارگری گذاشته است. اما این معضل ابعاد وخیم تری به خود می‌گیرد بویژه زمانی که می‌بینیم بسیاری افراد که خود را چپ و کمونیست می‌دانند، هم و غمشان این شده که سر کارگران را به مبارزات جاری اقتصادی گرم کنند. اینها در بهترین حالت به قول لنین نقش «منشی تردیونیون (اتحادیه صنفی)» را ایفا می‌کنند، بجای این که آگاهی سیاسی طبقاتی را به میان کارگران ببرند و به قول لنین «تریبون مردم» باشند. با چنین تفکر و عملی نمی‌توان طبقه کارگر را به مبارزه سیاسی علیه رژیم، و اتحاد با مبارزات سیاسی دیگر قشرها و طبقات برانگیخت.

سؤال: شرایط دقیقاً همین است که می‌گویید. سؤال اینست که در چنین شرایطی، چه فرم‌هایی از تشکلات کارگری مناسب تر است؟

جواب: کمونیستها به مسئله اشکال مبارزات توده‌ای و فرم‌های تشکیلاتی آن کلیشه‌ای نگاه نمی‌کنند. این اشکال عموماً توسط خود کارگران در جریان مبارزه زنده خلق می‌شوند و چند و چون آنها به عوامل گوناگونی بستگی دارد، مثلاً به فضای سیاسی کلی جامعه، تناسب قوای بین مردم و دشمن، حدت و شدت مبارزه و میزان دخالت عناصر آگاه کمونیست‌هایی که در بین کارگران فعالیت می‌کنند باید دارای مشی توده‌ای باشد و با اتکا به تجربیات توده‌ها، فرم‌هایی که کارگران در جریان مبارزه ابداع می‌کنند را جمع‌بندی کنند، ارتقاء دهند و آن را فراگیر کنند. آنچه باید چارچوبه و مختصات کلی این تشکلات باشد، مستقل بودن، توده‌ای بودن و از پائین شکل گرفتن آنهاست. در این چارچوبه، هر فرم و اسمی که این محتوی را مخدوش نکند قابل استفاده است.

منظور از مستقل بودن، استقلال از دولت، کارفرمایان و سیاستهای کلیه جناحهای بورژوازی است.

منظور از توده‌ای بودن، اتکا به نیروی و توان خود کارگران برای تحقق خواسته‌های شان است. و منظور از شکل‌گیری از پائین، اینست که متکی بر بالا بردن آگاهی سیاسی و دامن زدن به ابتکارات توده‌های کارگر باشد و با اتکا به آنان شکل‌های مختلف مبارزه را به پیش ببرد.

بنظر ما اینکه از همین حالا باید به پای ایجاد و اعلام یک تشکل سراسری **علنی** کارگری رفت، منطبق بر اوضاع نیست. تا زمانی که تناسب قوا بین مردم و رژیم بطور قطعی تغییر نکرده باشد، اتخاذ فرم‌های گسترده تر و علنی تر صحیح نیست و می‌تواند موجب ضربات جدی شود. اما این حرف به معنی نفی استفاده از امکانات و فضاهای علنی برای پیشبرد مبارزه نیست.

سؤال: رهنمود حزب ما در زمینه تشکیلاتی برای پیشبرد مبارزات اقتصادی کارگران و ادامه کاری آن چیست؟

جواب: رهنمود پایه ای همان است که لنین در کتاب «چه باید کرد؟» جلو گذاشت. او به تفصیل توضیح داد که کارگران چگونه می توانند در شرایط استبدادی، برای پیشبرد مبارزات جاری خود بطور مخفی متشکل شوند.

به قول او «وجود هسته کوچک بهم پیوسته ای از کارگران کاملا مطمئن، آموخته و آبدیده که در نواحی عمده دارای اشخاص مطمئنی بوده و بر طبق قواعد پنهانکاری با سازمان انقلابیون مربوط باشد کاملا می تواند با استفاده از مساعدت وسیع توده ها، بدون داشتن هیچگونه صورت رسمی، کلیه وظایفی را که بر عهده سازمان حرفه ای (صنعتی) است انجام دهد. بعلاوه آنچنان انجام دهد که مطلوب سوسیال دموکراسی (جنبش کمونیستی) است. فقط بدین وسیله است که می توان علیرغم تمام زاندارمها به تحکیم جنبش حرفه ای (صنعتی) سوسیال دموکراتیک (و نه جنبش صنعتی ساخته دست حکومت و لیبرالها) نائل شد.» (متن داخل پارتیزها ز ماست) (۱)

این رهنمود ناظر بر یک تجربه تاریخی بزرگ انقلابی در شرایط استبدادی برای تشکیل سازمانهای توده ای کارگری است که متأسفانه بسیاری از فعالین چپ جنبش کارگری ایران چشم خود را بر آن بسته اند.

اما مسئله اصلی چیز دیگری است. وقتی پای تشکل به وسط می آید مهمترین مسئله، ادامه کاری آن است. ادامه کاری در سطوح مختلفی مطرح است: هم در سطح پیشبرد مبارزات جاری کارگران، و هم در سطح کلی تر در ارتباط با انقلاب. ادامه کاری تشکلات صنعتی نیز نیازمند یک ستون فقرات حزبی است. یعنی همان چیزی که لنین در 'چه باید کرد' آن را به عنوان سازمان انقلابیون حرفه ای تشریح کرد. لنین تأکید کرد که باید بین سازمان حرفه ای (یا صنعتی) کارگران با سازمان انقلابیون حرفه ای (کمونیستها) تفاوت گذاشت و میان این دو التقاط بوجود نیآورد. سازمان انقلابیون حرفه ای از کمونیستها تشکیل می شود و سازمان صنعتی کارگران از هر کارگری که به لزوم اتحاد برای مبارزه علیه کارفرما و حکومت پی برده است. بی جهت نبود که لنین تأکید کرد: «اگر ما کار را از پی ریزی محکم سازمان استوار متشکل از انقلابیون شروع کنیم خواهیم توانست استواری جنبش را من حیث المجموع تأمین کنیم و هم هدفهای سوسیال دموکراتیک (کمونیستی) را عملی سازیم و هم هدفهای تردیونونی را. اما اگر کار را از سازمان وسیع کارگری که به اصطلاح بیشتر در «دسترس» توده باشد شروع کنیم، آنگاه ما نه این هدف را عملی خواهیم کرد و نه آن دیگری را.» (۲)

در نتیجه به هیچوجه نباید به ایجاد ستون فقرات حزبی کم بهائی داد. تنها با ایجاد و گسترش آنست

که می توان به پیشبرد سطوح گوناگونی از مبارزه و به شکل گیری انواع محافل و سازمانهای توده ای یا تجمعات غیر رسمی کمک کرد، با آنها در ارتباط بود، آنها را بهم متصل و هدایت کرد و طرق و فرمهای صحیح برای تشکیل سازمانهای حرفه ای صنعتی و توده ای در شرایط استبداد را در پیش گرفت. (۳)

البته در اینجا لازمست به یک نکته کلی تر در زمینه ادامه کاری اشاره کنیم. مسئله تضمین ادامه کاری این نوع تشکلات، یک امر در خود نیست. تجارب تاریخی در ایران نشان می دهد تا زمانی که رژیمهای ارتجاعی بر اثر شکل گیری بحرانهای انقلابی و یا مبارزات توده ای انقلابی و گسترده تضعیف نشوند، نمی توان انتظار پا گیری تشکلات مستقل کارگری گسترده را داشت. واقعیت اینست که تحقق مطالباتی چون «آزادی تشکلات مستقل توده ای و کارگری» به مبارزات عمومی برای سرنگونی رژیم گره خورده است. تنها با چنین چشم انداز مبارزاتی می توان دشمن را عقب نشاند و حتی قبل از سرنگونی رژیم به برخی از این مطالبات دست یافت.

در عین حال تجربه نشان داده که سرکوب انقلابیون و جنبش انقلابی، پیش درآمد از هم پاشیدن تشکلات صنعتی کارگران هم هست. در تاریخ ایران همواره ارتباط تنگاتنگی بین این دو مسئله وجود داشته است. یعنی ادامه حیات تشکلات توده ای، در بعد درازمدت کاملا بستگی به چگونگی ادامه یابی انقلاب پرولتری در ایران دارد. حفظ دستاوردهای مقطعی که در نتیجه مبارزات توده ای حاصل می شود، کاملا وابسته به این مسئله است. این حقیقت تاریخی را باید به کارگران گفت که تجربه دموکراسی های ناقص در سالهای ۳۲ - ۱۳۲۰ و ۶۰ - ۱۳۵۷ در ایران و سرکوبهای شدید پس از این دو دوره نشان داد که حفظ دستاوردهای مقطعی در درازمدت بدون تشکیل قوای مسلح تحت رهبری طبقه کارگر یعنی ابزار اصلی و استراتژیک انقلاب میسر نیست.

«خلق بدون ارتش خلق هیچ چیز ندارد» کمونیستهای انقلابی و پیشروترین کارگران اگر واقعا به دنبال انقلاب و کسب قدرت سیاسی هستند باید هم و غم شان در درجه اول پاسخگویی به این مسئله باشد، کارگران را با چنین سیاست انقلابی آموزش دهند و فعالانه برای چنین امری تدارک بینند.

سؤال: پس نقش و جایگاه مبارزه اقتصادی طبقه کارگر و نقش کمونیستها در آن چیست؟

جواب: جنبش اقتصادی طبقه کارگر به هیچوجه نقش استراتژیک در تدارک انقلاب پرولتری ندارد؛ نه مهمترین عرصه مبارزه طبقاتیست و نه باید به آن بمتابیه یک پیش مرحله در پیشبرد مبارزه طبقاتی نگریست. اگر کسی فکر می کند که از طریق این مبارزات می تواند نظام سرمایه داری را سرنگون کند دچار اشتباه وخیمی شده است.

مبارزات اقتصادی در بهترین حالت و حتی در رزمنده ترین شکل کماکان در دایره مناسبات بورژوازی قرار دارد، زیرا اساسا حول فروش بهتر نیروی کار و چک و چانه زدن با کارفرمایان و دولت است. یعنی سرلوحه مبارزات اقتصادی، شعار «مزد عادلانه در برابر کار عادلانه» است نه شعار «الغای کارمزدی». «الغای کار مزدی» تنها از طریق پیشبرد یک مبارزه سیاسی همه جانبه و انقلابی یعنی سرنگون کردن قدرت سیاسی بورژوازی و کسب قدرت سیاسی و بر آن پایه محو مناسبات تولیدی بورژوازی صورت می گیرد. گام اول، سرنگونی قهرآمیز قدرت دولت بورژوازی است که از این مناسبات تولیدی محافظت می کند.

خصلت اساسی مبارزه اقتصادی اینست که در مدار مناسبات موجود می چرخد. به همین خاطر از نظر سیاسی، خیلی راحت می تواند سیاستهای بورژوازی را در بطن خودش بپذیرد و پرورش دهد. در تاریخ سرمایه داری کم نبودند مبارزات اقتصادی رادیکال کارگران در گوشه و کنار جهان که سرانجام در مقابل بورژوازی تسلیم شدند.

کمونیستها اگر آن راهی را که لنین سیاست منحرف کردن مبارزات اقتصادی نامید در پیش نگیرند، علیرغم هر نبیتی که داشته باشند، آخر و عاقبت خصلت انقلابی خود را از دست خواهند داد.

حالا با توجه به این بحثها حتما می پرسید که اصولا چه نیازی به جنبش اقتصادی طبقه کارگر است؟ و ما با تأکید می گوئیم این جنبش لازم است زیرا در مقابل هر شکلی از ستم باید مقاومت را سازمان داد. اما از درون مبارزات اقتصادی، حداکثر چیزی که بدست می آید بهبود شرایط کار است (آنهم نه همیشه). از درون مبارزه اقتصادی نه رهایی از زنجیر کار مزدی بدست می آید و نه یک جنبش سیاسی انقلابی سر بلند می کند. وظیفه عمده کمونیستها در قبال مبارزات اقتصادی کارگران صرفا دفاع از آنها نیست، بلکه منحرف کردن آنها از مسیر خودبخودی سیاست های بورژوازی و کشاندن آنها به مسیر نبرد آگاهانه سیاسی است. کمونیستها در جریان این مبارزات همواره باید مسائل بزرگتری را در مورد ماهیت نظام سرمایه داری، دولت و راه رهایی طبقه کارگر طرح کنند و آگاهی کمونیستی را با کارگران پیوند دهند.

کمونیستها به مبارزات اقتصادی همانطور که لنین گفت بصورت «مدرسه جنگ» نگاه می کنند نه خود جنگ. مدرسه جنگی که کارگران در آن حس اتحاد و همبستگی، بالارفتن روحیه نبرد با دشمن و مقابله با مکر و حیله های دولت و کارفرمایان را تجربه می کنند. اما اگر کسی «مدرسه جنگ» را خود جنگ جا بزند عملا به فریب کارگران یاری می رساند.

در هر مبارزه اقتصادی یا تشکل کارگری، کارگران حتی در زمینه پیشبرد مبارزات جاری با سئوالات معینی روبرو می شوند. مثلا اینکه چه خواستهائی را جلو بگذارند؟ مبارزه شان را با چه روشی پیش ببرند؟ چگونه ترفندهای دشمن را خنثی کنند؟ به چه کسانی رجوع کنند؟ چگونه و

کارگر ندارد و حتی بنوعی مزاحم مبارزه طبقاتی (در واقع مبارزه اقتصادی کارگران) است. در صحنه داخلی ایران هم اینها قادر نیستند ارتباط مبارزه کارگران با مبارزات زنان و جوانان را درک کنند. و یا اهمیت لازم را به شورشیهای قهر آمیز محلات کارگری که یک شکل مهم مبارزات کارگری است نمی دهند و آن را نادیده می گیرند.

سؤال: ما با چه انحراف عمده ای روبرو هستیم و مختصات آن چیست؟

جواب: ما کماکان با خط یا گرایش انحرافی روبرو هستیم که زمانی لنین نام «اکنونیسم» بر آن نهاد. مشخصه اصلیش کرنش به خودروئی است. عموماً از نظر اکتونومیستها، آن جنبشی واقعا خصلت ضد سرمایه داری دارد که خود انگیزه باشد و مبارزه اقتصادی کارگران را به عنوان شکل عمده مبارزه طبقاتی دنبال کند. (۹) آنان هم و غم خود را سازمانیابی این مبارزه می دانند. آنان غالباً مبارزه کارگران را از کل مبارزه سیاسی سراسری و جنبش قشرها و طبقات دیگر مانند زنان، جوانان و دانشجویان، دهقانان و ملل ستمدیده جدا می کنند و در بهترین حالت می خواهند به همان مبارزه اقتصادی جنبه سیاسی دهند.

حال آنکه حقیقت آن است که یکم، از درون هیچ جنبش خودانگیزه ای آگاهی کمونیستی (و انترناسیونالیستی) زاده نخواهد شد. چرا که کمونیسم علم است و غالباً دور از دسترس کارگران و این وظیفه کمونیستهاست که این علم را به میان این طبقه ببرند.

دوم، و به همان دلیل اول، طبقه کارگر هرگز با پیشبرد مبارزه اقتصادی به کلیدی ترین تشکیلات خود یعنی حزب دست نمی یابد. البته ممکنست مبارزه اقتصادی به اشکال گوناگون تشکل پا بدهد اما به تشکل حزبی پا نخواهد داد.

سوم، آن آگاهی که از دل مبارزه اقتصادی بیرون می آید، غالباً خصلت محلی یا حرفه ای (صنفي) داشته و کاملاً از یک آگاهی سراسری و کشوری (حتی در بعد اقتصادی) فاصله دارد، چه برسد به آگاهی از کارکرد اقتصاد جهانی سرمایه داری. حتی در زمینه افشاگرهای اقتصادی همه جانبه نیز کارگران نیاز به یک حزب انقلابی دارند.

چهارم، تا زمانی که طبقه کارگر کلیه قشرها و طبقات را نشناسد، از مناسبات بین تمام طبقات با دولت و حکومت و مناسبات بین خود این طبقات و قشرها شناخت کسب نکند، نمی توان صحبتی از دستیابی او به آگاهی عمیق طبقاتی کرد. طبقه کارگر تنها از طریق شرکت فعال در مهمترین مبارزات سیاسی جاری است که می تواند از نقش و جایگاه قشرها و طبقات دیگر آگاه شود و در رقابت با نیروهای حاضر در صحنه نقش رهبری خود را بیابد. کارگری که امروز به دفاع از دیگر جنبشهای توده ای بر نخیزد، در آنها شرکت فعال نداشته باشد و برای تاثیر گذاری بر آنها تلاش نکند، هیچگاه آگاهی طبقاتی ضروری و توان لازم برای رهبری کردن انقلاب را بدست نمی آورد. این بخشی از

جاری شان. متأسفانه در فضای کنونی جهان، این قبیل دنباله روی ها تحت عنوان اینکه «طبقه کارگر خودش مستقیماً باید قدرت بگیرد نه حزبی» ظاهر عامه پسندی به خود می گیرد. اما مضمون این حرف هیچ چیز نیست جز زیر سؤال کشیدن رسالت طبقه کارگر و ضرورت رهبری کمونیستی. (۸)

بعلاوه برخی کسانی که خود را طرفدار سوسیالیسم و کمونیسم می دانند حاضر به قبول این واقعیت بزرگ تاریخی نیستند که نزدیک به صد سال از زمانی که جنبش کمونیستی بین المللی رابطه تنگاتنگی با مبارزات اقتصادی طبقه کارگر داشت و به نوعی جنبش سوسیالیستی با آن مترادف بود، گذشته است. در همان اوایل قرن بیستم، اساساً پس از انقلاب اکتبر روسیه، شکافی بین جنبش کمونیستی و جنبش اقتصادی کارگران شکل گرفت. این واقعیتی عینی است که باید آن را برسمیت شناخت.

جا دارد در آینده به این مسئله بیشتر پرداخته شود، ولی در اینجا مختصراً می توان گفت که برخی تحولات عینی و ذهنی در سطح جهانی موجب تغییر رابطه بین جنبش کمونیستی و جنبش کارگری شد. عواملی چون گذر سرمایه داری رقابت آزاد به امپریالیسم و شکل گیری قشر اشرافیت کارگری در کشورهای پیشرفته و بورژوا زدگی بخش مهمی از کارگران این کشورها و پاره ای بهبودها در زمینه شرایط زندگی و کار و تولید، زمینه های عینی مبارزات اقتصادی رزمنده و رادیکال کارگری به سبک اواخر قرن نوزدهم را به نوعی تضعیف کرد. یک عامل دیگر، انتقال مرکز ثقل انقلابات جهانی به کشورهای تحت سلطه و مواجه شدن طبقه کارگر این کشورها با وظیفه ضروری و عینی پیشبرد مبارزه مسلحانه به عنوان عالی ترین شکل مبارزه ملی و طبقاتی بود (امری که غالباً از همان ابتدای جریان تدارک کسب قدرت سیاسی امکان پذیر بوده است). و بالاخره مهمترین عامل، شکل گیری قدرت سوسیالیستی در جهان بود که تأثیرات قابل ملاحظه ای بر اشکال و محتوی و سمت و سوی دیگر مبارزات اجتماعی منجمله مبارزات روزمره کارگران بجای گذاشته بود. اینها واقعیاتی است که سالها پیش تشخیص داده شده بود و جمع بندی و سنتز آن به بخشی از دانش و درک کمونیستهای انقلابی تبدیل شده بود. اما انگار همه اینها از ذهن اکثر فعالین و جریانات چپ در جنبش ایران پاک شده است. اینها آنچنان ذهنی گرایی مفرطی از خود بروز می دهند که اعجاب انگیز است. بسیاری در آرزوی تکرار چیزهایی هستند که دیگر تکرار نخواهد شد. به همین دلیل قادر نیستند برخی واقعیتهای عینی جامعه و جهان امروز را درک کنند و یا نیروها و اشکال نوین مبارزه ای که علیه سرمایه داری جهانی براه افتاده است را دریابند. فی المثل برای بسیاری از آنها قابل فهم نیست که چرا امروزه در جهان این جوانان هستند که در صف مقدم مبارزه علیه گلوبالیزاسیون و جنگ قرار دارند. به نظر بسیاری از آنها این قبیل مبارزات ربطی به طبقه

چه بخشی از افکار عمومی را به حمایت از خود برانگیزند؟ و غیره. همه اینها به درجات مختلف می تواند زمینه ای باشد که کمونیستها از آن برای آموزش سیاسی کارگران استفاده کنند. اما وظیفه اصلی کمونیستها در قبال طبقه کارگر، پیشبرد مبارزات اقتصادی نیست. اگر بخواهیم تحریک آمیز بگوئیم باید همان قول معروف لنین را تکرار کنیم که «کارگران در مبارزه شان برای بهبود شرایط زندگی _ اگر این تنها مبارزه شان باشد _ نیازی به سوسیالیستها ندارند.» (۴)

سؤال: ارزیابی حزب ما از برخورد گروهها و جریانات چپ در برخورد به جنبش کارگری چیست؟

جواب: متأسفانه اکثریت گروههای چپ ایران، به جنبش طبقه کارگر برخورد نوستالژیک دارند. یا در حسرت تکرار مدل سازمانیابی کارگران در سالهای ۳۲ - ۱۳۲۰ و دوره انقلاب ۵۷ هستند یا در حسرت مدلهای سازمانیابی کارگران در قرن نوزدهم و اوایل قرن بیست اروپا. (۵) حال و هوایشان طوری است که انگار هر چقدر عقب تر بروند اصولی ترند و هر چقدر مدلهای قدیمی سازمانیابی کارگران را پیشه کنند رادیکالتر. (۶) به همین خاطر ما اغلب شاهد پلمیکهایی خسته کننده و تکراری هستیم که ذره ای به کارگران بویژه نسل جدید طبقه کارگر یاد نمی دهد. ساعتها وقت بر سر بحث شورا یا سندیکا، کمیته کارگری یا مجمع عمومی تلف می شود. (۷)

مباحث عمدتاً ناظر بر مسائل حال و آینده نیست. و به جرئت می توان گفت که در این مباحث از افق و اهداف والای کمونیستی خبری نیست و صحبتی از استراتژی انقلابی برای کسب قدرت سیاسی توسط طبقه کارگر به میان نمی آید. مباحث، همه حول چگونگی سازمان دادن مبارزات اقتصادی و تشکلات صنفی کارگران است. کسی صحبتی از حزب به مثابه کلیدی ترین تشکیلات طبقه کارگر و ارتش خلق به مثابه اصلی ترین ابزار برای کسب قدرت سیاسی نمی کند.

بعضی ها به دوران اولیه پیدایش مارکسیسم و رابطه آن دوره کمونیستها با مبارزات اقتصادی کارگران رجوع می کنند و می گویند که کمونیستها صرفاً یک گرایش خاص درون جنبش طبقه کارگرند و وظیفه اصلی شان هم خدمت به مبارزات جاری کارگران است. آنان نکته مرکزی مارکس در مانیفست کمونیست که ضدیت با خودروئی و دنباله روی از جنبش کارگری است را نادیده می گیرند یا فراموش می کنند. آنان این بحث اساسی و فلسفه وجودی مانیفست را از قلم می اندازند که کمونیستها ضمن شرکت در مبارزه جاری باید همواره منافع عمومی و آینده کمونیستی را در نظر داشته باشند. آنچه که فعالیت امروز و کیفیت آنها را تعیین می کند اهداف نهائی یعنی کسب قدرت سیاسی و ساختن جامعه سوسیالیستی و پیشروی بسمت کمونیسم جهانی است نه سطح کنونی آگاهی کارگران و مبارزات

مختلف اجتماعی با یکدیگر در چارچوب نظام سرمایه داری خدمت می کند. ضرورت تشکلات کارگری از نظر این دسته اکونومیستها، از زاویه شکل گیری جامعه مدنی مطرح می شود. (۱۱) آنها به طبقه کارگر به مثابه سیاهی لشکر برای تحقق انقلاب دمکراتیک نوع کهن نگاه می کنند نه رهبر انقلاب دمکراتیک نوین. این برجسته ترین شکل تسلیم شدن به بورژوازی و کارزار ضد کمونیستی آن است. این شکل اکونومیسم مانع از آن می شود که طبقه کارگر به عرصه یک مبارزه سیستماتیک علیه نظام حاکم پا بگذارد.

البته ما به صورت فرعی و غیر عمده نیز با اشکالی از اکونومیسم «چپ» بویژه در میان پاره ای از فعالین چپ داخل کشور روبرو هستیم. یعنی کسانی که هنوز می خواهند از طریق مبارزات اقتصادی به جنگ نظام کار مزدی بروند و هدفشان تشکیل اتحادیه های کارگری مبارز و رادیکال است. مشخصه این گرایش جدا کردن مبارزه ضد سرمایه داری از مبارزه برای کسب قدرت سیاسی توسط طبقه کارگر است. انگار مبارزه برای کسب قدرت سیاسی یک امر کناری و فرعی است که فقط در مقطع معینی در برابر طبقه کارگر قرار می گیرد و ربطی به مبارزه کلی علیه سرمایه داری ندارد. (۱۲) نتیجه چنین تبیینی اینست که طبقه کارگر به خود مشغول می شود و از سیاست، مبارزه سیاسی و رهبری مبارزات انقلابی دیگر قشرها و طبقات دوری می جوید. این تبیین، آشکارا به ضرر طبقه کارگر است.

دخالت، شرکت، حمایت و رهبری کردن: اینهاست وظایف طبقه کارگر در قبال مبارزات سیاسی قشرها و طبقات دیگر. این بخشی از پروسه کسب قدرت سیاسی و نیز متحول کردن جهان بینی طبقه کارگر است. این بخشی مهم از تلاش برای تبدیل «طبقه در خود» به «طبقه ای برای خود» است.

فی المثل طبقه کارگر تنها با دامن زدن به یک جنبش انقلابی زنان است که می تواند از ایده های کهنه و سنتی در مورد زنان گسست کند. امری که به شکل خودبخودی و یا صرفا با دامن زدن به مبارزه اقتصادی (بویژه با توجه به ساختار عمدتا مردانه نیروی کار در کارخانجات بزرگ صنعتی در ایران) حاصل نمی شود. متأسفانه این یکی از مشخصات بسیار منفی و مردسالارانه جریانات «کارگریستی» است که اهمیتی به مسئله زنان در جامعه نمی دهند و ضرورت تربیت و تحول جهان بینی طبقه کارگر در این زمینه را نادیده می گیرند.

بعنوان جمع بندی باید روی همان حکم لنین تاکید کنیم که آگاهی کمونیستی چیزی نیست که طبقه کارگر بطور خودبخودی به آن دست یابد. این وظیفه کمونیستهای انقلابی است که این علم و ایدئولوژی را بطور زنده به میان کارگران ببرند و با آنان پیوند زنند. هر گونه کم بها دادن به این مسئله به معنای سرفروید آوردن در مقابل ایدئولوژیهای بورژوازی و نهایتا تسلیم شدن در برابر آن است.

کرد. طبقه کارگر علیرغم پیشرفت هائی که در زمینه ساختمان سوسیالیسم در این دو کشور داشت نتوانست قدرت خود را حفظ کند و در هر دو این جوامع قدرت را از دست داد و سرمایه داری احیاء شد. این شکست تاثیرات روحی زینباری بر صفوف کمونیستها به جای گذاشته، بویژه آنکه بورژوازی بین المللی کارزار ایدئولوژیکی بزرگی علیه کمونیسم براه انداخته است.

ما با پائین آمدن افق دید و سطح توقعات حتی در میان کسانی که خود را طرفدار طبقه کارگر می دانند روبرویم. بروز برجسته این مسئله در بی اعتمادی به امکان پذیری جامعه سوسیالیستی است. از همینرو می بینیم که در میان این قبیل گرایشات چندان صحبتی از کسب قدرت سیاسی توسط طبقه کارگر نمی شود.

به محض اینکه مسئله کسب قدرت سیاسی طرح شود، پای جمع بندی از این دو تجربه مهم تاریخی به میان می آید. یعنی جمع بندی از نقاط قوت و ضعف و شکستها و پیروزی های طبقه مان و دستیابی به درک عمیقتر از چگونگی ساختن جامعه آینده. این خود بخشی مهم از آگاهی کمونیستی است که باید به میان طبقه کارگر برده شود. طبقه کارگر ایران باید بداند که طبقه جهانی ما دارای شناخت و تجربه غنی از سرنگونی سرمایه داری و برقراری قدرت سیاسی و ساختمان جامعه سوسیالیستی است. بسیاری از جریانات چپ ترجیح می دهند با این قبیل مسائل رو در رو نشوند، در موردش سکوت کنند، کلا آن را در میان کارگران طرح نکنند و یا همه دستاوردهای گذشته را منحل کنند. بهترین های شان حداکثر از طریق اثبات عدم حقانیت سرمایه داری و مصادب آنست که به دفاع از سوسیالیسم می پردازند. حال آنکه برای بسیاری از زنان، جوانان و کارگران و سایر مردم زحمتکش، بویژه پیشروان، سنوالی در مورد حقانیت یا عدم حقانیت سرمایه داری طرح نیست. سنوالی اصلی شان اینست که آیا ساختن یک جامعه نوین و متفاوت و انقلابی امکانپذیر است یا نه؟

ظرفه رفتن از پاسخگوئی به این سئوالات، بسیاری از کمونیستها را به سکوت یا تسلیم طلبی کشانده است. سر فرود آوردن در مقابل جنبش جاری و اکونومیسم، شکلی از بروز عدم اعتقاد به امکان پذیری جامعه سوسیالیستی است.

این گرایش قهقرائی در میان بسیاری از فعالین چپ آنچنان بالا گرفته که امروز ما با اکونومیسم حتی در شکل کلاسیک و ظاهر رادیکالی که در دوره انقلاب ۵۷ داشت، روبرو نیستیم. حداقل اکونومیستهای آن زمان، تبلیغ انقلاب می کردند و باور داشتند که از این طریق می توان انقلاب را تدارک دید. متأسفانه امروزه گرایش اکونومیستی، چهره آشکارا راستی به خود گرفته است. بسیاری از اکونومیستها شعار «استقرار جامعه مدنی» را هدف خود قرار داده اند. یعنی استقرار جامعه متعارف بورژوازی که از دولت و نهاد های تکمیلی مستقل از دولت تشکیل شده است. این نهادهای تکمیلی در یک جامعه متعارف بورژوازی به تحکیم و کاراتر کردن مناسبات مالکیت بورژوازی و رابطه رده های

دینامیسم حرکت سیاسی طبقه کارگر است. هر اندازه طبقه کارگر در گسترش جنبشهای سیاسی ضد رژیم نقش فعال ایفا کند، هر اندازه تلاش کند قشرها و طبقات مختلف در این جنبشها را به دور برنامه و استراتژی خود متحد و رهبری کند، برای انقلاب و کسب قدرت سیاسی و اداره جامعه آینده بیشتر آماده خواهد شد.

همه این موضوعات که در مخالفت با اکونومیسم مطرح کردیم، صد سال پیش توسط لنین در کتاب «چه باید کرد؟» مورد بحث قرار گرفت. بی جهت نیست که امروزه این کتاب اصلا و ابدا مورد اشاره این دسته از فعالین چپ قرار نمی گیرد. گویی انگشت اتهام لنین در «چه باید کرد» متوجه خود اینهاست. این کتاب بود که نقطه عزیمتی نوین و انقلابی در برخورد به جنبش کارگری و رابطه جنبش کمونیستی با آن و بطور کلی رابطه بین عنصر آگاهی و عنصر خودبخودی جلو گذاشت.

یک قرن پیش، لنین در آن کتاب محدودیتهای جدی مبارزه خودبخودی توده ها را تشخیص داد و نیاز به حزب پیشاهنگ را بمثابه نیروی انقلابی آگاه پیش کشید. حزبی که مبارزه بسوی هدف انقلابی سرنگون کردن نظم کهن و متولد کردن جهان نوین را رهبری کند. از آن زمان تا بحال حقایق مبارزه طبقاتی صدها بار درستی تحلیل لنین را بنمایش گذاشته است. (۱۰) ما مطالعه این اثر با ارزش تاریخی را به همه مبارزین، بویژه نسل جوان پیشهاد می کنیم.

سؤال: زمینه های ایدئولوژیک – سیاسی چنین برخوردهائی چیست؟

جواب: از یک زاویه می توان گفت که درک بسیاری از این جریانات از طبقه کارگر قلابی است. ما شاهد یک درک اثیری و اسطوره ای از طبقه کارگر هستیم. حال آنکه به خودی خود طبقه کارگر از هیچ قداستی برخوردار نیست. ویژگی اصلی طبقه کارگر اینست که پتانسیل آن را دارد که خود و نوع بشر را رها کند. این درست است که با پیدایش سرمایه داری و بوجود آمدن طبقه کارگر برای نخستین بار پایه های مادی جامعه بی طبقه فراهم شده و طبقه کارگر می تواند حامل و ناقل چنین جامعه ای باشد، اما این یک امکان است و بخودی خود متحقق نخواهد شد. این امکان به شرطی تحقق می یابد که طبقه کارگر آگاهانه نقش بازی کند و انقلاب کمونیستی را سازمان دهد. انقلاب کمونیستی نه خودبخودی صورت می گیرد و نه اجتناب ناپذیر و مقدر است. اگر طبقه کارگر به آگاهی کمونیستی دست نیابد چنین انقلابی صورت نخواهد گرفت.

کسانی که با کارگر، کارگر گفتن به آگاهی کمونیستی کم بها می دهند در واقع در تصورشان نمی گنجد که این طبقه ابدی نیست و به عنوان آخرین طبقه تاریخ باید روزی خودش هم از میان برود.

اما از زاویه ای بسیار مهمتر، باید به تاثیرات شکستهای طبقه کارگر در شوری و چین اشاره

سؤال: حزب ما چه وظایفی در قبال جنبش کارگری در مقابل خود قرار داده است؟

جواب: وظایف ما در قبال جنبش کارگری، چیزی جدا از وضعیت سیاسی عمومی جامعه و وظایفی که ما در ارتباط با تدارک انقلاب و مشخصا آغاز جنگ خلق بدوش گرفته ایم نیست. مسلما هر کمونیستی باید از مبارزات عادلانه کارگران دفاع کند و به قدر امکان به سازماندهی آن یاری برساند اما همانطور که گفته شد این اصلی ترین وظیفه کمونیستها و حزب ما در ارتباط با کارگران نیست.

مسلما می توانیم از زوایا و جوانب گوناگونی به وظایفمان در زمینه فعالیت تشکیلاتی و ایدئولوژیک سیاسی بپردازیم. بطور کلی وظیفه فعالین حزبی ما این است که تلاش کنند برنامه حزب کمونیست ایران (مارکسیست - لنینیست - مائوئیست) و خط سیاسی ایدئولوژیک حزب، نشریه حزب، را بدست پیشروترین عناصر طبقه کارگر، بدست جوانانی که چشم به زندگی سیاسی باز می کنند، به زنانی که می خواهند بندهای اسارت دو گانه شان را از هم بگسلند، برسانند.

از نظر تشکیلاتی لازم است که در درجه اول شبکه های حزبی در میان توده ها ساخته شود. حزب ما می خواهد از طریق بسیج پیشروان مبارزات توده ای و سازمان دادن آنها، الزامات آغاز جنگ خلق در ایران را فراهم کند.

از نظر سیاسی، ما باید نقش فعالی در پاسخگویی به مسائل سیاسی روز ایفاء کنیم. مسلما هنگامی که درگیر جنبش توده ای یا کارگری می شویم و یا با افراد فعال این جنبشها روبرو می شویم باید به سئوالات سیاسی روز و مسائل مبارزاتی مشخصی که این قبیل جنبشها پیش پای فعالین آن می گذارد پاسخ دهیم. اما محدود ماندن در این سطح از کار سیاسی، نه پاسخگوی مشغله های اصلی ذهنی توده ها در شرایط کنونی است و نه ملزومات پاسخگویی به وظیفه مرکزی کمونیستها (کسب قدرت سیاسی از طریق قهر) را برآورده می کند.

در شرایط امروزی جامعه و جهان بیش از هر زمان دیگر نیاز به کار ایدئولوژیک سیاسی همه جانبه است. مردم نیاز به دورنمای روشنی دارند، دورنمایی که بطور علمی به آنان نشان دهد و اثبات کند که ساختن یک جهان متفاوت از جهان کنونی امکانپذیر است. اوضاع بگونه ایست که هر فرد مبارز و انقلابی فوراً سئوالات پایه ای مربوط به گذشته و آینده را جلوی احزاب و گروه های سیاسی قرار می دهد، در چنین دوره هائی اهمیت دادن به مسائل خط عمومی بیش از پیش ضروریست. بویژه آنکه نیروهای گوناگون طبقاتی فعالانه در صحنه حضور دارند و نسبت به کمونیستهای انقلابی از قدرت و ابزار و اهرمهای بیشتری برای تاثیر گذاری بر اوضاع سیاسی برخوردارند. ما نیز باید از قوی ترین اهرمی که در اختیار داریم به حداکثر سود جوئیم و آن را بکار گیریم. باید توده های کارگر، دهقان،

زحمتکش، زنان و جوانان مبارز را با آن پیوند دهیم و قدرتش را به نمایش در آوریم. مهمترین نقطه قوت ما خط و برنامه ماست که برخلاف خطوط و برنامه های دیگر، فشرده و بازتاب منافع ستمدیدگان ایران و جهان است. متکی بر یک دیدگاه تاریخی جهانی و علمی است. متکی بر بزرگترین پراتیک های پیروزمند انقلابی جهان و جمعبندی نقادانه از پیروزی های و شکست های گذشته است. این خط و برنامه قادر است مسیر پیروزی آینده را برای مردم ترسیم کند.

از همینرو در هر محیط مبارزاتی و فضای هر جنبش توده ای منجمله جنبش کارگری، باید به تبلیغ و ترویج خط سیاسی ایدئولوژیک صحیح و نقد خطوط بورژوازی و غیر پرولتری توجه کافی کنیم. این یک اصل مهم و دائمی مبارزه طبقاتی است که نیروهای آگاه پرولتری بدون توجه به پیشبرد مبارزات خطی قادر نیستند عرصه مبارزه را به نفع پرولتاریا، قطب بندی سیاسی کنند و نمی توانند نیروهای پیشرو را بسمت خود بکشند. این بعد اصلی و تعیین کننده فعالیت در جنبش های توده ای و یا بطور کلی در جامعه ای است که بشدت سیاسی شده است. نمیتوانیم صرفا بر مبنای پیشبرد پراتیکهای رزمنده و روزمره و جلو گذاشتن طرح و نقشه های عملی رادیکالتر و اشکال انقلابی تر (کاری که البته باید بیش از پیش مورد توجه کمونیستهای انقلابی قرار گیرد) نفوذ رقبای سیاسی خود را محدود کنیم و نفوذ خطمان را گسترش دهیم. (بویژه اینکه گرایشات خودبخودی میان توده های مردم عموما منطبق بر خط رقبای ماست.) به نقش متحول کننده خط ایدئولوژیک - سیاسی کمونیستی در جذب و بسیج توده ها نباید کم بها بدهیم. باید به صد تدبیر و چاره، خط ایدئولوژیک - سیاسی را بطور زنده و از دریچه مسائل روز به میان توده ها ببریم.

اگر توجه به وظایف عملی هر جنبش توده ای با پیشبرد مبارزات خطی کلیدی که در جامعه و جهان جریان دارد، همراه نباشد زحمات ما در درازمدت به هدر خواهد رفت. خلاصه کنیم ما در دوره ای بسر می بریم که نیاز شدیدی به کار ایدئولوژیک - سیاسی با مردم مشخصا پیشروان طبقه کارگر است.

تجربه تلخ سال ۵۷ را هیچگاه نباید فراموش کنیم که در مجامع کارگری، طرفداران خمینی با حرارت از آلترناتیو اسلامی، از «جامعه اسلامی» از «عدل و قسط اسلامی» و از این قبیل مزخرفات می گفتند. اما کمونیستهای اصیل (که شدیداً آغشته به اکونومیسم و سردرگمی ایدئولوژیک بودند) از مقابله با این ترهات شانه خالی می کردند و ترجیح می دادند بر سر خواسته های اقتصادی کارگران صحبت کنند. اینگونه بود که هزاران هزار کارگر مشتاق، کارگرانی که می خواستند بدانند آلترناتیو کمونیستها برای اداره جامعه آینده چیست به حال خود رها شدند. بدین ترتیب، آنان پیشاپیش در برابر جریانات اسلامی خلع سلاح شده بودند.

سؤال: از نظر حزب ما مختصات اصلی کار ایدئولوژیک - سیاسی چیست؟

جواب: نکته مرکزی اینکار، مقابله با تاثیرات کارزار ضد کمونیستی بورژوازی بین المللی است. حزب ما باید بطور زنده و فعال به تهاجم ایدئولوژیک ضد کمونیستی بورژوازی بین المللی پاسخ گوید. امروزه تهاجم به کمونیسم، بخشی مهمی از تهاجم همه جانبه طبقات استعمارگر جهان به توده های تحت ستم و استعمار و مشخصا به طبقه کارگر است. نقد و طرد ایدئولوژی بورژوازی و دفاع از کمونیسم باید به یک بحث عمده در عرصه سیاسی ایران تبدیل شود. حزب ما باید با تمام قوا در این زمینه تلاش کند. این از وظایف عاجل کمونیستهاست. اهمیت این مسئله در این مقطع که تضادهای طبقاتی در سراسر جهان هر چه حادث می شود، چندین و چند برابر گشته است. هر گونه تعلل در این زمینه، آگاهانه یا نا آگاهانه، یا به دلایل تاکتیکی و مصلحتی، موجب شکستهای هر چه بیشتر برای طبقه کارگر جهانی خواهد شد. دورانی است که باید مردم را بیش از پیش در مورد خط ایدئولوژیک و سیاسی روشن کرد و بر این پایه، حال و هوای جستجو، کشف، آموزش، و بحث و مناظره حول کمونیسم را در میان توده های پیشرو و جوانانی که به مبارزه سیاسی روی می آورند، جسورانه دامن زد. ما باید توده های مبارز را به سطحی از آگاهی کمونیستی برسانیم که بفهمند نظام حاکم بر ایران وجهان نه تنها پشیزی ارزش ندارد بلکه می توان و باید آن را سرنگون کرد. باید آگاه و آماده شوند تا برای دست یافتن به این هدف همه چیز منجمله جان خود را بر کف گیرند. باید به این آگاهی برسند که برای رسیدن به این هدف نیاز به یک سازمان انقلابی منضبط است. نیاز به کسب توانائی ها و ابزار و ملزومات معین برای آغاز جنگی است که ماشین نظامی طبقات حاکم را درهم شکنند و کسب قدرت سیاسی را امکان پذیر کند.

چنین کاری در شرایط سلطه ایدئولوژی های حاکم و بیگانه بودن عقل و شعور غالب و متعارف بر جامعه با کمونیسم، کاری بسیار دشوار است. اما در صورتی که اعتقاد راسخ داشته که کمونیسم منطبق بر منافع امروز و آینده اکثریت توده های مردم است، از نیازهای عاجل زمانه سرچشمه می گیرد و به نیازهای عاجل اکثریت محروم و ضرورت تغییر ریشه ای در نظام اجتماعی بشر پاسخ می دهد، اگر روشن باشیم که ضرورت وجودی ما بعنوان کمونیست نبرد برای برقراری جامعه ای سرپا متفاوت از نظام های پوسیده و بیرحم کنونی است، آنگاه تبلیغ و ترویج زنده کمونیسم و برنامه کمونیستی حزب مشکل نخواهد بود.

مبارزه در عرصه ایدئولوژیک، یعنی دفاع از ایدئولوژی علمی کمونیسم و فعالیت پرشور و جسورانه برای ترویج و تبلیغ آن در میان بخشهای هر چه گسترده ای از کارگران و دیگر توده های مبارز، بخش مهمی از مبارزه طبقاتی است. مبارزه

طبقات در عرصه ایدئولوژیک آنچنان مهم است که بورژوازی میلیاردها دلار برای آن هزینه می کند. در واقع بدون پیشبرد فعالانه و جدی این عرصه از مبارزه طبقاتی، هیچ عرصه دیگر را نمی توان بر طبق عمیق ترین منافع طبقه کارگر و اکثریت توده های مردم به پیش برد. حتی عالیترین شکل مبارزه طبقاتی یعنی مبارزه مسلحانه علیه بورژوازی را نیز نمی توان آنچنان پیش برد و رهبری کرد که به سرنگونی قدرت سیاسی طبقات حاکم و برقراری دیکتاتوری پرولتاریا و ایجاد جامعه سوسیالیستی که وسیعترین دموکراسی را برای توده ها به ارمغان می آورد بینجامد. این درست است که تمام مبارزات توده ها در همه اشکال آن بسیار مهمند، این درست است که مردم باید علیه هر شکل از بی عدالتی و استبداد و لگد مال شدن حقوق خود اعتراض و شورش کنند، اما برای اینکه تمامی این جویبارهای خشم به سیلابی برای ریشه کن کردن نظام ارتجاعی حاکم بینجامد باید توسط یک حزب پیشاهنگ کمونیست و ایدئولوژی علمی کمونیستی رهبری شود.

سؤال کلیدی این است که آیا ما بمثابه پیشاهنگ طبقه کارگر با ایدئولوژی و برنامه کمونیستی به مصاف چنین اوضاعی خواهیم رفت یا اینکه مانند اکثریت کمونیستهای نسل قبل افقهایمان را تغییر داده و به اصلاحات یا چیزی در همان حد رضایت خواهیم داد. ما با چنین اوضاعی روبروئیم. یا یک جنبش کمونیستی نوین که مانند ققنوس از خاکستر خود بلند می شود و موج نوین انقلابات پرولتری را رهبری می کند، یا شکست و عقبگرد برای یک دوره تاریخی دیگر و به هرز رفتن شورش و طغیان توده های مردم تحت نفوذ و سیطره ایدئولوژی ها و برنامه های ارتجاعی. مسئله این است!

منابع و توضیحات:

- ۱ - «چه باید کرد؟» - فصل چهار - منتخب آثار لنین، بفارسی صفحه ۱۱۸
- ۲ - همانجا
- ۳ - برای بحث بیشتر در این زمینه رجوع شود به مقاله 'درسهائی از «چه باید کرد؟» برای سازماندهی، مندرج در ضمیمه حقیقت شماره ۱۵، ویژه اول ماه مه ۱۳۸۳
- ۴ - «گرایش قهرقانی در سوسیال دموکراسی روسیه» منتخب آثار لنین به انگلیسی جلد ۴ صفحه ۲۷۵
- ۵ - به جرئت می توان گفت که اکثر مدلهای سازمانیابی کارگرانی که مورد الگو برداری قرار می گیرند از شرایط تاریخی خاص کاملاً جدا و مجرد شده و فاکتورهای عینی و ذهنی گوناگون دخیل در آن تجارب به دلخواه مورد تأکید قرار گرفته یا نادیده انگاشته می شوند. این مدلهای به بدترین شکلی بعنوان یک الگو ایده آلیزه می شوند. فی المثل بسیاری در حسرت اتحادیه های کارگری دوران حزب توده در سالهای پس از جنگ جهانی دوم هستند. آنها فراموش می کنند که وجود شوروی سوسیالیستی و اعتباری که شوروی به علت درهم شکستن فاشیسم هیتلری کسب کرده بود، نقش تعیین کننده در بسیج و جذب کارگران به زیر پرچم حزب توده داشت. علیرغم اینکه حزب توده یک حزب رفرمیستی بود.

یا بسیاری فراموش می کنند که شکوفائی نسبی جنبش کارگری در دوران انقلاب ۶۰ - ۵۷ اساساً مدیون

تلاشهای جنبش کمونیستی و انقلابی بود. جنبشی که علیرغم سردرگمی های ایدئولوژیک - سیاسی، از وسعت زیادی برخوردار بود.

۶ - برای مثال رجوع شود به سخنرانی محسن حکیمی به مناسبت روز اول ماه مه - روز جهانی کارگر - کرج، اردیبهشت ۱۳۸۲ بنام «تشکل کارگری به مثابه جنبش اجتماعی علیه سرمایه داری» (درج شده در سایت اینترنتی اتحاد فدائیان خلق). در این سخنرانی، سازمان «شوالیه های کارگری» در جنبش کارگری آمریکا در سالهای ۱۸۸۷ تا ۱۸۸۷ به عنوان یک مدل تاریخی طرح می شود. معلوم نیست که کارگران ایران، اصلاً چرا باید این مدل را سرمشق فعالیت اتحادیه ای خود قرار دهند و فی المثل اتحادیه های کارگری رزمنده تر و پیشرفته تری که تاریخ جنبش کارگری آمریکا به خود دیده را مدل قرار ندهند. مانند «هسته انقلابی - سازمان کارگران صنعتی جهان (IWW) تحت رهبری کارگران انقلابی چون «جو هیل» که هزاران هزار کارگر را در ابتدای قرن بیستم در آمریکا بسیج کرده بود. معلوم نیست که چرا کارگران ایران باید سراغ «شوالیه های کارگری» بروند که تازه در ابتدا مذهبی بودند و رهبران آن اساساً مخالف اعتصاب بودند و طرفدار سازش طبقاتی و از قرار رهبران این جریان علیه کارگران مهاجر چینی هم کارزار براه می انداختند. (در این زمینه، می توانید به مقاله ای از حزب کمونیست انقلابی آمریکا که در جمعیتی از «هسته انقلابی - IWW» نگاشته و در ضمیمه حقیقت شماره ۱۵ ویژه اول ماه مه ۱۳۸۳ درج گشته، رجوع کنید).

۷ - هنوز توسط پاره ای فعالین چپ، شوراهای کارگری که در دوره انقلاب ۵۷ شکل گرفته بود به عنوان یک نهاد اعمال قدرت مورد ستایش قرار می گیرد. در صورتی که آن نهاد صرفاً در زمینه های تولید و توزیع و نظارت بر کار مدیران شکل گرفته بودند. اینان فرقی بین شوراهای کارگری بعد از انقلاب ۵۷ با شوراهائی که در انقلاب اکتبر روسیه به عنوان ارگان قدرت سیاسی شکل گرفته بودند، قائل نیستند. هم ردیف قرار دادن این دو تجربه نشانه محدود نگری کسانی است که واژه سوسیالیسم برایشان بیشتر اعمال قدرت کارگران در هر کارخانه را تداعی می کند. حال آنکه طرح مسئله قدرت در یک کارخانه به جای مسئله قدرت مرکزی، مسخره است. تنها کسانی می توانند اینگونه صحبت کنند که قادر نیستند تفاوت کیفی اعمال قدرت کارگران در یک واحد تولیدی با اعمال قدرت سیاسی در کل جامعه را درک کنند.

بعلاوه، هنوز برخی از فعالین چپ (مشخصاً «سازمان فدائیان اقلیت» و نیروهای متشکل در «اتحاد انقلابی نیروهای کمونیست و چپ ایران») پس از گذشت یک قرن و از سرگرداندن دو تجربه بزرگ کسب قدرت طبقه کارگر در چین و شوروی فکر می کنند صرفاً با سر دادن شعارهایی با پسوند و پیشوند «شوراهای کارگری به مثابه ارگان قدرت» سوسیالیست بودن خود را اثبات می کنند. آنان اهمیت رهبری یک حزب انقلابی در کسب قدرت سیاسی را فراموش می کنند. حتی لنین تا زمانی که اکثریت را در این شوراها بدست نیاورد شعار قدرت بدست شوراها را نداد. اینان با فرمولهائی چون سوسیالیسم مساوی است با شورا، پیچیدگی ها اداره جامعه سوسیالیستی، حل صحیح تضادهای سوسیالیسم و هدایت این جامعه به سمت کمونیسم جهانی را بسیار ساده تصویر می کنند. شورا صرفاً شکلی از نهاد قدرت بود که در اوج مبارزات طبقه کارگر روسیه شکل گرفت و این شکل گیری کاملاً به روحیه انقلابی توده های کارگر در آن دوره ربط داشت. اما این روحيات لزوماً همواره در یک سطح باقی نمی ماند و دچار افت و خیزهای معین می شود و به ناگزیر خارج از اراده این یا آن حزب بر نحوه عملکرد این قبیل نهادها تأثیر بلاواسطه بر جای می گذارد.

۸ - برای نمونه رجوع شود به مقاله ای از بهرام رحمانی به نام «تأکید بر ویژگی های تشکل مستقل کارگری» (درج شده در سایت اینترنتی «حزب کمونیست ایران»). در این مقاله می خوانیم که «این احزاب دموکرات و یا حتی کارگری کمونیستی نیستند که قدرت را قبضه می کنند، بلکه این کارگران هستند که مستقیماً دولت خود را بوجود می آورند و جامعه را به سوی زوال دولت و لغو مالکیت خصوصی و کارمزدی هدایت می کنند.» معلوم نیست از نظر نویسنده این سطور جایگاه رهبری کمونیستی چیست و اصلاً چه لزومی دارد که کارگران از چنین رهبری برخوردار باشند.

۹ - برای نمونه: «اساساً مبارزه اقتصادی طبقه کارگر، نبض تپنده جنبش کارگری است. هر چقدر موقعیت زیست و زندگی کارگران بهبود یابد به همان نسبت آنان بیشتر فرصت و فراغت فکری پیدا می کنند تا به امر سیاسی و انقلاب بپردازند» (به نقل از مقاله «تشکل های مستقل کارگری» نوشته بهرام رحمانی درج شده در سایت اینترنتی «حزب کمونیست ایران»)

یا نمونه دیگر: «می دانیم که تکوین طبقه کارگر بیش از هر جای دیگر در حوزه اقتصادی است که ممکن می گردد. خلاصه کنیم اگر بپذیریم که اشکال مختلف مبارزه طبقاتی وجود دارد و رده بندی مبارزات اقتصادی، سیاسی، فرهنگی را برسمیت بشناسیم، باید قبول کنیم آنجا که مبارزه کارگران پایه ریزی می شود مبارزه اقتصادی است. در نتیجه اشکال دیگر مبارزه روی این بنا ساخته می شود. یعنی بدون خود - رهائی کارگران، اندیشه سوسیالیستی نمی تواند مادی شود. و خود - رهائی کارگران و شکلگیری توده کارگران به مثابه یک طبقه اساساً در مبارزه اقتصادی است که پی ریزی می شود.» (به نقل از مقاله «ضرورت مبارزه برای تشکل مستقل کارگری» نوشته حشمت از فعالین «راه کارگر» درج شده در سایت اینترنتی خانه کارگر آزاد)

یا «ضدیت با کار مزدی خودجوش ترین جنبش در میان توده های کارگر است... جنبشی خودانگیخته و خودپوی... ریشه دار ترین و درونی ترین نمود چالش طبقاتی... جنبشی که خودجوش ترین، ذاتی ترین و اندرونی ترین جنبش در حیات اجتماعی توده های کارگر است... جنبش لغو کار مزدی جنبشی است که به کوچکتترین و نازل ترین مسائل جاری طبقه کارگر مطلقاً بی توجه نیست اما اساس رویکرد و کارکرد خود را سمت دادن مبارزات روزمره کارگران بر محور واقعی ستیز میان پرولتاریا و بورژوازی یا موجودیت و واقعیت رابطه کار و سرمایه قرار می دهد.» (به نقل از مقاله «م رازی» و نقد نظرات «محسن حکیمی»، نوشته ناصر پایدار) (درج شده در سایت اینترنتی خانه کارگر آزاد)

۱۰ - برای بحث بیشتر در مورد این کتاب به مقاله 'یادداشتی بر مطالعه «چه باید کرد؟» و مفاهیم آن برای مبارزه امروز' که در ضمیمه حقیقت شماره ۱۵ ویژه اول ماه مه درج شده، رجوع شود.

۱۱ - برای نمونه: «طی دو دهه گذشته اشکال کاملاً متفاوتی از ابزار وجود اجتماعی، مبارزات و جنبشهای مختلف در ایران بوجود آمده است. این همان واقعیتی است که تحت نام جامعه مدنی از آن نام برده می شود.» (به نقل از مصاحبه نشریه جهان امروز با بدالله خسرو شاهی، درج شده در سایت اینترنتی «حزب کمونیست ایران») یا رجوع شود به مقاله بدون عنوانی از علی طایفی که در سایت اینترنتی «راه کارگر» درج شده است.

۱۲ - برای نمونه: «نفس پیدایش این نوع تشکل (شوراهای کارگری اوائل انقلاب) در ایران نشان می دهد که تشکل کارگری می تواند ضد سرمایه داری باشد اما هدف آن نه مقطعی و برای کسب قدرت سیاسی بلکه مبارزه دائمی با سرمایه داری باشد، یا دست کم هدف اولیه آن کسب قدرت سیاسی نباشد.» (به نقل از مقاله «سندیکا بی بدیل نیست» نوشته محسن حکیمی درج شده در سایت اینترنتی خانه کارگر آزاد)

انقلاب یعنی حل تضادها

مقاله ای از پکن ریویو شماره ۱۶،
۱۶ آوریل ۱۹۷۱

نویسنده: لی کیو تسای

کارگر کمپانی تاسیسات مهندسی شیمیائی در
کی رین شماره یک

مقاله زیر منعکس کننده روحیه و بینش کمونیستی کارگران در چین سوسیالیستی تحت رهبری مائوتسه دون است. چین سوسیالیستی جامعه ای بود که در آن طبقه کارگر از طریق جنگ خلق، سلطه امپریالیسم، سرمایه داری بوروکراتیک، فئودالیسم را سرنگون کرده و قدرت سیاسی را به کف آورده بود. و با اتکا به این قدرت سیاسی به دگرگون کردن همه عرصه های جامعه پرداخت. پرولتاریای چین با انجام یک انقلاب در انقلاب که به انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریائی معروف شد جامعه را هر چه انقلابی تر و ساختمان سوسیالیسم را هر چه عمیق تر کرد.

این مقاله نشان می دهد که یک کارگر آگاه و انقلابی چگونه باید به خود، جامعه و جهان نگاه کند و چگونه مداوما آگاهی خود را از علم کمونیسم بالا برده و با استفاده از آن برای تغییر جهان عینی بکوشد. این نگرش کاملا در تضاد با دیدگاه های بورژوائی و خرده بورژوائی از طبقه کارگر و رسالت وی قرار دارد. ما به مناسبت اول ماه مه این مقاله را به کارگران انقلابی ایران تقدیم می کنیم تا با عزم و اراده و پیگیری انقلاب پرولتری در ایران را تدارک ببینند. _ نشریه حقیقت

من یک کارگر لوله کش هستم و در سال ۱۹۵۸ مطالعه آثار فلسفی صدر مائو را آغاز کردم. و به اندیشه فلسفی صدر مائو مسلح شدم، و بیش از ده سال آنرا بمتابره راهنمای خود در سه جنبش انقلابی بزرگ - مبارزه طبقاتی، مبارزه برای تولید و تجربه علمی - بکار بردم و بر مشکلات زیادی غلبه یافته و خیلی از تضادها را در جاده ادامه انقلاب حل کردم. از طریق عمل به این درک رسیده ام که انقلاب یعنی حل تضادها. حل یک تضاد کوچک بمعنی یک پیروزی کوچک، حل یک تضاد بزرگ بمعنی یک پیروزی بزرگ، و ادامه حل تضادها بمعنای پیروزی های مستمر است.

با روحیه انقلابی تضادها را حل کنیم

من در کودکی، بعلت فقر شدید خانوادگی، تحصیلات کمی داشتم. بنابراین وقتی شروع به

مطالعه آثار فلسفی صدر مائو کردم با مشکلات زیادی مواجه شدم. وقتی کسی میگفت فلسفه برای اشخاصی با تحصیلات پائین قابل درک نیست و آنرا فقط افراد تحصیل کرده میتوانند مطالعه کنند هراسناک میشدم. فکر کردم "این نمیتواند حقیقت داشته باشد." آثار صدر مائو برای کارگران، دهقانان و سربازان نوشته شده است. اگر ما نتوانیم آنها را مطالعه کنیم، پس چه کسی میتواند؟ به حرفهای دلسرد کننده آنها اهمیتی نداده و به مطالعه پرداخته و آنرا با عمل پیوند زدم. بعضی مفاهیم اصلی در آثار فلسفی صدر مائو را یاد گرفته و بسیاری حقایق انقلابی را فهمیدم.

در مقاله در باره تضاد، صدر مائو بما آموخته است: "چیزی نیست که تضاد نداشته باشد؛ بدون تضاد چیزی وجود نخواهد داشت." با مطالعه این آموزه های صدر مائو در پرتو عمل انقلابی، من به درک عمیقتری رسیدم که: در میان مردم و در داخل حزب تضادها موجود هستند، و تمام جهان پر از تضاد است، بدون آن هیچ چیزی وجود نخواهد داشت. بنابراین مسیر انقلاب، حل بی وقفه تضادها است.

در جامعه کهنه، ما کارگران همه داستان تلخ رنجبار خانوادگی داشتیم. تحت رهبری صدر مائو و حزب کمونیست چین، مردم چین امپریالیسم، فئودالیسم و سرمایه داری بوروکرات که بمتابره سه کوه بر شانه هایشان سنگینی میکرد را سرنگون کردند. حل تضاد بین مردم چین و این سه دشمن، آزادی را برای ما به ارمغان آورد و ما ارباب خودمان شدیم. انقلاب به معنی حل تضادهاست و حل تضادها به مفهوم مبارزه است. وقتی که یک تضاد حل میشود، انقلاب پیشروی کرده و جامعه ترقی میکند. امروزه با پیروی از صدر مائو و در ادامه انقلاب، ما در حال حل کردن تضاد های دوره انقلاب سوسیالیستی و پیشبرد انقلاب تا به آخر هستیم.

تضادها واقعیت های عینی هستند. ما نبایستی در برخورد به تضادها که در مسیر انقلاب ظاهر میشوند منفعل باشیم، بلکه در حل آنها باید برخوردی فعال داشته باشیم. در سال ۱۹۶۰، تاسیسات شیمیائی کی رین به ساختن چند برج مقاوم در مقابل اسید با آهن ضد زنگ وارداتی را آغاز کرده بود. وقتی رویزونیستهای شوروی قرارداد خود را لغو کرده و از عرضه هر موادی خود داری کردند، پروژه هنوز تمام نشده بود. آنها فکر کردند که از این راه میتوانند ما را خفه کنند. ما باید چه میکردیم؟ صدر مائو بما می آموزد: "ما ملت چین روح جنگیدن با دشمن تا آخرین قطره خون و عزم پس گرفتن سرزمین از دست رفته مان از طریق تلاشهای خودمان را داریم و قادریم در میان خانواده ملل روی پای خود بایستیم." من بخود گفتم: "رویزونیستهای شوروی قرارداد را لغو کرده اند، که چه؟ ما بدون مواد آنها ادامه خواهیم داد، و حتی کارمان را بهتر انجام خواهیم داد! ما آهن ضد زنگ بکار میبریم چون در مقابل اسید مقاوم است. آجر لعابی هم در مقابل اسید مقاوم است، چرا نتوانیم آنرا جایگزین آهن ضد

زنگ نماییم؟ پس آزمایشات زیادی را در امتحان آجر های لعابی کردیم و معلوم شد این آجرها با دوام و به صرفه تر هستند و دقیقا اینها بدرد ما میخورند. بهر حال، با حل یک تضاد، با تضاد دیگری روبرو شدیم. ساختمان برج دوار مقاوم در مقابل اسید، نیازمند تعداد زیادی آجر لعابی است که بشکل مدور بریده شود. در ابتدا، مقدار زیادی ضایعات بود چون هیچیک از آجرهایی که بریدیم، قابل مصرف نبود. آیا هیچ راهی برای حل مشکل وجود نداشت؟ بعضی از کارگران کمی نگران بنظر می رسیدند. من به آنها دلداری دادم که: "نگران نباشید. جلیککه تضاد باشد، یک راه حل هم وجود دارد. آیا ما در جایگزین کردن آجر لعابی بجای آهن ضدزنگ پیروز نشده ایم؟ مطمئنا ما راه حل تضاد جدیدی که از برش آجر لعابی ظهور کرده را خواهیم یافت."

پیشنهاد های زیادی شد، اما هیچکدام چه برش با فلز یا برش با گاز نتوانست مسئله را حل کند. وقتی ما سعی کردیم اره بکار بریم آنهم کار نکرد؛ وقتی دندان اره کند میشد بسختی بر سطح آجر اثر میکرد. عده ای از کارگران در این موقعیت دلسرد شدند. آیا ما باید شاخ گاو را بگیریم یا در مقابل تضاد جدید تسلیم شویم؟ با اتکاء به تفکر فلسفی صدر مائو، دانش جمعی مان را رویهم گذاشتیم و بالاخره در ساختن یک ماشین برش آجر لعابی موفق شدیم که میتوانست دهها آجر را بدون هیچگونه ضایعه ای در یک آن برید.

این ماشین، که مشکل برش آجر لعابی را حل کرده بود، نمیتوانست کار برش لوله های لعابی را حل نماید. در این موقعیت بعضی ها اظهار داشتند: "اجازه داده شود قبل از اینکه مشغول بکار شویم ابزار مورد نیاز از خارج وارد شود." من در این مورد با همکارانم صحبت کردم، ما به توافق رسیدیم از آنجائی که توانستیم راه بریدن آجرهای لعابی را پیدا کنیم، مطمئنا میتوانیم ماشینی را بسازیم که لوله های لعابی را نیز برید. با کاربرد همان اصول ما خودمان شروع به ساختن کردیم. در عرض دو هفته ما دو عدد ماشین برش لوله های لعابی را بیرون دادیم که قیمت تمام شده آن برای ما بسیار کم بود و حال آنکه یک ماشین برش وارداتی از این نوع میتوانست ۱۷۰۰۰ یوان قیمت داشته باشد. بعلاوه، ماشین ساخت ما ده بار کارآمدتر بود. این ماشین قادر بود در عرض سه دقیقه یک لوله را برش دهد در مقابل ۳۰ دقیقه ای که ماشین وارداتی بدان نیاز داشت. بدین طریق در همان حال به کارمان ادامه داده و روش های صحیح انجام کارها را خوب کردیم، و بزودی ساخت برج های مقاوم در مقابل اسید را به پایان رساندیم.

حل تضادها یک مبارزه است. هر جا که مبارزه است فداکاری هم لازم است. وقتیکه ما با تمام وجود نسبت به منافع عموم تعهد داشته باشیم، در مبارزه برای تغییر جهان عینی از سختی ویا از مرگ نمی هراسیم، و فداکاری برای آرمان انقلاب را افتخاری برای خود میدانیم.

هنگام یک آزمایش علمی بر اثر حادثه

ممکن نبود. بنابراین به هواپیمای جت فکر کردیم. آنها شبیه قایق بخاری براساس فشار عکس عملی بجلو رانده میشوند. این هواپیما ها مخزن احتراق دارند؛ از سوراخهای جلو هوا وارد، و با فشار زیاد از طریق لوله تخلیه پشتی خارج میشود. اگر ما میتوانستیم این اصول را بکار بسته و یک قایق لارویی میساختیم، دیگر سنوالی در مورد لارویی مواد زائد کانال پیش نخواهد آمد.

بر اساس این اصل، ما وسیله لارویی را طراحی کردیم که نتیجه مورد انتظار را داد. اما کانال برای دور زدن قایق خیلی تنگ بود. با بکار بست همان اصولی که در ساخت موتور ماشینها بکار میروند، ما مکانیسمی را بدان اضافه کردیم که کشتی را قادر به حرکت به جلو و عقب نماید. بدین طریق ما طرحی ریخته و وارد عمل شدیم، در طی عمل آنرا توسعه دادیم، ما بتدریج دانشمان را با قوانین عینی تطابق دادیم. پس از تکرار پروسه "عمل، شناخت، باز پراتیک و باز شناخت"، ما بالاخره موفق به ساختن کشتی لارویی شدیم که به سرعت توانست مواد زائد کانال را پاک کند.

هنگامی که ما در تعمیر عاجل یک کارخانه در نوامبر ۱۹۶۸ شرکت کردیم، باید ده ها ستون بتونی مسلح، که هر یک بیش از ده متر بلندی داشت، خراب شده و بجایش کارگاه ساخته میشد. ابتدا ما سه روز تلاش کردیم تا آنها را با پتک های بزرگ ۱۲ پوندی سرنگون کنیم، اما پیشرفتی در این کار نداشتیم و فقط قادر شدیم چند سوراخ در ستون ایجاد کنیم. همه میدانستند که این راه حل مشکل نیست. چندین شب نگران بودم و به

خواب نرفتم. چشمانم خونین و سرم به دوران افتاده بود. چونکه نمی توانستم استراحت کنم، تنی از رفقا مرا به اطاقی هل داده و در را برویم قفل کردند. حتی موقعی که در بستر بودم، نمی توانستم بخواب روم ناگهان تصویری از مواد انفجاری که در انفجار آشیانه مسلل بکار میرفت در ذهنم جرقه زد. آیا با خاک یکسان کردن ستون های سیمانی می تواند سریع و ایمن باشد؟ من پیشنهاد کردم که امتحانش کنیم. رفقا با آن موافقت کردند اما میترسیدند انفجار به وسائل کارگاه، لوله ها و سیم کشی صدمه بزند.

حال چگونه بدان می پرداختیم؟ ما اندیشه فلسفی صدر مائو را بکار بردیم و سنووال اینکه انفجارات بیشترین تاثیرات را بر مواد سخت و کمترین تاثیر بر مواد نرم دارد را تحلیل کردیم. بر اساس این آنالیز، ما ستون ها را قبل از منفجر کردن با پوشش حصیری که از نی ضخیم بافته

حقیقت نزدیک شویم.

هنگامی که در تاسیسات کلسیم کاربید کردیم، کانال زه کشی شده با زاندا ت شیمیائی مسدود شده بود. اگر زاندا ت سریعاً پاکسازی نمیشد باید تولید قطع میشد. بعلت اینکه کانال چند کیلومتر طول، ده متر عرض و حدود دو متر عمق داشت، میتوانست بوسیله چند صد نفر کارگر در مدت یکسال پاکسازی شود. برای ما خیلی سخت بود که فقط با ۱۲ نفر در گروه، در مدت کوتاهی بتوانیم چنین کاری را انجام دهیم.

ما چگونه میبایستی این تضاد را حل کنیم؟ بعضی پیشنهاد کاربرد تلمبه مکند را دادند. بهر حال، با این روش می شد فقط آب را تخلیه کرد نه مواد زائد را. ما در باره ساختن کشتی لاروب فکر کردیم، اما هیچ یک از ما هرگز کشتی لاروب



ندیده بود. صدر مائو بما آموزش داده است: " برای کمونیستها هیچ چیز سختی وجود ندارد که نتوانند بر آن فائق آیند." ما رزمندگان پیشاهنگ پرولتاریا هستیم؛ اگر ما دیالکتیک ماتریالیستی را بمثابه اسلحه تیزمان بکار بندیم، قادر خواهیم بود هر دژی را با حمله فتح کنیم. چون ما کارگرانی با تجربه عملی هستیم، مادامیکه داریم کارمان را انجام میدهیم، اگر مغزمان را بکار بندیم و سخت فکر کنیم، مطمئناً میتوانیم راه حل پاکسازی مواد زائد کانال را پیدا کنیم.

ابتدا ما قایق بخاری را مطالعه کردیم. وقتی پروانه ها گردش میکنند، آب را بعقب میرانند، و عکس العمل آب قایق را به جلو حرکت میدهد. بهر حال، آب خیلی زیاد بعقب رانده نمی شود. نیاز به ساختن قایقی که قادر باشد آب را تا کرانه کانال براند، و روشی که بتواند این حجم آب را جمع کند، بود البته این کار بوسیله یک قایق معمولی

دوچشم صدمه دیدند، و مرا برای معالجه به پکن فرستادند. وقتی که در بیمارستان شنیدم تاسیسات شیمیائی بطور شدیدی نیاز به تعداد زیادی لوله زانوئی دارد، ولی هیچ اقدام مشخصی در برآوردن نیاز ها نشده است. این خبر مرا ناآرام کرد. بدون تردید یک بلیط قطار خریدم و به کارخانه ام برگشتم. وقتی به همکارانم از نیاز فوری تاسیسات واهمیت تهیه لوله های زانوئی مورد نیاز گفتم، آنها گفتند: "ما لوله های زانوئی طرح چینی خواهیم ساخت و برای صدر مائو افتخار خواهیم آفرید. ما اینکار را خواهیم کرد."

کارگران وسائل خوابشان را به کارخانه آوردند و شب و روز کار کردند و اجازه ندادند که مشکلات در راهشان خللی ایجاد کند. چشمانم بدتر و خونین شده بود. وقتی که رفقا کوشش کردند مرا قانع کنند که به بیمارستان برای معالجه برگردم، جواب دادم: " اگر می خواهیم انقلاب کنیم باید پر طاقت باشیم." همه ما در این مبارزه مقاومت کردیم و در ۲۷ روز ما سه پرس هیدرولیکی برای تولید لوله های زانوئی ساختیم. بدین وسیله وظیفه مهم کمک کردن به تاسیسات دیگر را به موقع انجام دادیم.

عمل به من کمک کرده است که حقایق بزرگی از آموزه های صدر مائو را درک کنم: " ظهور بی وقفه و حل بی وقفه تضاد ها قانون دیالکتیکی تکامل پدیده ها است." نظر کارگران انقلابی نسبت به تضاد ها

مبارزه علیه آنهاست. ما بر روحیه انقلابی همه جانبه ای تکیه کردیم که عبارتست از ترسیدن از سختی یا مرگ و مبارزه علیه زمین و آسمان و دشمنان طبقاتی مان. اینست دیدگاه پرولتاریائی ما در باره تضاد ها.

تضاد ها را تحلیل و حل کنید

صدر مائو بما آموخته است: " جهانبینی دیالکتیکی بما میآموزد مقدمتاً چگونه حرکات اعداد در اشیاء مختلف را بررسی و تحلیل کنیم، بر اساس این تحلیل، روشهای حل تضاد ها را تعیین کنیم." جامعه انسانی در طی آگاهی یافتن دائمی و حل تضاد ها پیشرفت میکند. شناخت از پراتیک و مهارت از کار میاید ما کارگران باید افکار فلسفی صدر مائو را بکار بندیم و دایما از طریق عمل راه های جدیدی بگشائیم و به



جهانی برای فتح شماره ۳۰

جهانی برای فتح شماره ۳۰ منتشر شد: مجله انترناسیونالیستی جهانی برای فتح که از جنبش انقلابی انترناسیونالیستی (ریم) الهام می‌گیرد، ۳۰ امین شماره خود را به زبان انگلیسی منتشر کرد. بزودی نسخه‌های فارسی، ترکی، اسپانیایی، هندی، بنگالی و نیپالی این شماره منتشر خواهد شد.

در این شماره می‌خوانید:

- **امپراطوری در بحران، مردم در تلاطم!**
- **قدرت آمریکا و محدودیتهای آن: دو سال پس از تهاجم جهانی آمریکا!**
- **در باره مبارزه برای اتحاد نیروهای کمونیستی اصل**
- **پیشروی در میان توفانها: از کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی**
- **ترکیه و کردستان در دیگ جوشان جنگ**
- **مرکز کمونیستی مائوئیستی هند: سی سال رهبری گردان های جنگی محرومان؛ گشت و گذاری در عمق مناطق پایگاهی.**
- **افغانستان: ریسمان وعده های دروغین**
- **فلسطین: آتش همیشه زنده**
- **به یاد ادوارد سعید: شهروند نادر جهان**
- **جنگ امپریالیستی و اشغال**
- **بی عدالتی دوباره: تجدید دادگاه صدر گونزالو**
- **ساختن مناطق پایگاهی در نپال**
- **به دفاع از رفیق گوراو برخیزید**
- **از جنبش انقلابی انترناسیونالیستی (ریم):**
- **گزارش کنفرانس منطقه ای احزاب و سازمان های آسیای جنوب شرقی**
- **بیستمین سالگرد تاسیس ریم را جشن بگیرید**
- **اول ماه مه! ظهور موج جدید انقلاب جهانی**

رفیق پائو چینگ - هانگ یک کارگر قدیمی در تیم گفتیم، " پائو خوبه که تو بما بگی چطور توسط مالک ارضی استعمار شده و تحت ستم بودی. و چطور تو و برادر بزرگترت برای معاش می بایست در جامعه کهن گدائی میکردی..." همانطور که پائو نزدیک به نصف روز شرح زندگی اش را میداد، کارگران جوان آموزش عمیقی از تفاوت آشکار میان جامعه نوین و جامعه کهنه بدست آوردند. در پرتو این بحثها کارگران جوانی که از ساخت لوله زانویی شکایت داشتند، تحت تأثیر قرار گرفتند. ما با آنها درباره داستان مبارزه تیم برای ساخت این نوع زانویی تحت فشار بالا صحبت کردیم. من به آنها گفتم با وجود اینکه زانویی چیزی کوچک است، ولی در عین حال محصول مبارزه ما علیه خط رویزیونیستی ضد انقلابی و علیه رویزیونیستها و امپریالیستها بود.

قبل از انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریائی، ما این زانویی ها را از کشورهای سرمایه داری وارد میکردیم و آنها تا جایی که می توانستند برایمان مشکل بوجود می آوردند. ما کارگران تصمیم گرفتیم با ساختن زانویی ها توسط خودمان وضعیت را تغییر دهیم. در آزمایشاتمان با مشکلات زیادی روبرو شدیم. مثلاً، هنگامی که یک لکوموتیو قطاری را میکشید، به ۱۷ اتمسفر فشار احتیاج دارد، ساختن زانویی ها نیاز به ۶۰۰ اتمسفر فشار دارد. از نظر تکنیکی و در ابزار بایستی بر مشکلات زیادی غلبه میکردیم. یک "مقام" ارتجاعی سعی کرد ما را از میدان بدر کند: " یک استوانه اکسیژن میتواند در مقابل ۱۰۰ اتمسفر فشار مقاومت کند، وقتی منفجر شود حدود ۳۰۰ متر قطعاتش پرتاب میشوند. چون برای ساختن این زانویی ها به ۶۰۰ اتمسفر فشار نیاز است، روغن حتی از یک ترک نازک بمانند تیری فوران خواهد کرد، اگر مواظب نباشید شکستان را سوراخ میکند." ما از این حرفها نترسیدیم.

صدر مائو بما آموخته است: " آیا چینی ها در مقابل مشکلات از ترس زانو خواهند زد، با وجود اینکه آنها از مرگ نمی هراسند؟" ما جسارت برخورد با هر مانعی را داریم. در آزمایشات بدون آنکه شکسته از پیگیری ما بکاهد مرتباً تجربیات مان را جمعبندی کردیم و بطور آزمایشی یک پرس هیدرولیکی ۶۰۰ اتمسفری تولید کردیم و بالاخره زانویی خودمان به خط تولید رسید، و کیفیتش خیلی بهتر از نوع وارداتی آن بود. آموزش خط سیاسی و ایدئولوژیک با مثال های زنده شبیه بالا به کارگران جوان کمک کرد کم کم آگاهی خود را از مبارزه طبقاتی مبارزه بین دو خط افزایش دهند.

به عمل درآوردن ایده ها در مبارزه به من کمک کرده است درک عمیقتری از ماتریالیسم دیالکتیکی و ماتریالیسم تاریخی بدست آورم که اساس تئوریک خط انقلابی صدر مائو هستند. فقط با مسلح کردن خودمان به ماتریالیسم دیالکتیک و دگرگون کردن مجدد جهان بینی خود می توانیم پیوسته آگاهی مان را در پیاده کردن خط انقلابی صدر مائو بالا ببریم. ■

شده پوشاندیم. این روش ثمر داد. وقتی انفجار صورت گرفت ستونهای بتونی مسلح قطعه قطعه فروریختند، و حال آنکه وسائل، لوله ها و سیم پیچی صدمه ندیدند. در ۱۵ شبانه روز این کار عاجل باتمام رسید.

عمل به من ثابت کرد که ماتریالیسم دیالکتیک، کلید ورود به دفاینه اسرار عالم است. اگر ما به این اسلحه ایدئولوژیک مسلح شویم، بروشنی مسائل را خواهیم دید و آگاهانه خواهیم توانست قوانین حاکم بر پدیده های عینی را کشف کرده و در پیشروی مان به پیش، بر مشکلات پیروز شویم.

حل تضادها در مبارزه دو خط

در کارم اغلب با تضادهای ویژه تولید مواجه میشدم. البته تمام این تضادها با بکار بردن اندیشه فلسفی صدر مائو حل میشدند. اما مقصود ما از مطالعه اندیشه فلسفی صدر مائو اولاً بکار بردن آن بعنوان راهنمای ما در مبارزه طبقاتی و حل تضاد عمده مبارزه بین خط انقلابی پرولتری و خط ارتجاعی بورژوائی میباشد. فقط از این طریق می توانیم به انقلاب ادامه داده و دیکتاتوری پرولتاریا را تحکیم و تقویت کنیم. اگر ما فقط مشغول چنگ زدن به تضادهای مخصوص تولید میشدیم، تحمل مان را در مبارزه طبقاتی پیچیده از دست داده و در مبارزه دو خط مردد میشدیم. فقط موقعی خواهیم توانست جهت سیاسی روشنی داشته باشیم، که خط اساسی حزب را در مغزمان حک کرده باشیم.

در دوران انقلاب کبیر فرهنگی، ما بشدت محفل رویزیونیستی ضد انقلابی که "جایگاه اول را به تکنیک میداد" را مورد انتقاد قرار دادیم و روشتر فهمیدیم که یا جایگاه اول را به تکنیک میدهیم یا اجازه میدهیم سیاست در رهبری قرار گیرد و این مبارزه دو خط بین راه سرمایه داری و راه سوسیالیستی بود. لئوشائو - چی مرتد و خائن شناخته شده و کارگزارانش با " دادن جایگاه اول به تکنیک" در رسیدن به هدف خود یعنی احیای سرمایه داری پافشاری میکردند.

سال گذشته هشت کارگر جوان به تیم ما پیوستند. ابتدا، آنها کاملاً خوب کار میکردند. اما آنها بزودی از لوله کش بودن ناراضی شده و فکر میکردند که کاری خسته کننده و کثیف است. زمانیکه ما مشغول ساختن لوله های زانویی بودیم، همه ما خسته و غرق عرق بودیم. یکی از آنها اظهار داشت که در این کار یک شخص چقدر باید عرق بریزد. من باو گفتم: " ما در انقلاب نباید از عرق کردن و خستگی ترسی داشته باشیم. ما باید بار سنگین انقلاب را بدوش بکشیم، حتی اگر عرق ما آنقدر زیاد باشد که بتواند یک کشتی را شناور کند."

بعداً من فکر کردم که تعلیم و تربیت در زمینه خط سیاسی و ایدئولوژیک نباید تدریجگرایانه باشد. ما باید بطور اساسی آگاهی کارگران جوان را در مورد مبارزه طبقاتی و مبارزه دو خط رشد دهیم و به آنها کمک کنیم تا در جانیشینی امر انقلاب بحد کمال برسند.

در یک مجمع کلاس تعلیم و تربیت، من به

کولین پاول اعلام کرد ترکیه «جمهوری اسلامی» است!

کولین پاول، وزیر امور خارجه آمریکا، در سفری که پس از انجام انتخابات محلی در ترکیه (۸ فروردین) به آن کشور کرد، طیب اردوان نخست وزیر اسلامی آن کشور را در آغوش کشید و گفت که «آمریکا می خواهد در عراق یک جمهوری اسلامی همانند ترکیه و پاکستان بسازد». حزب طیب اردوان در این انتخابات پیروزی قاطعی بدست آورده و موفق به کسب هشتاد درصد آراء رای دهندگان شد. این مسئله احزاب «چپ» اپوزیسیون را بسیار ناامید کرد زیرا حتا بخشی از پایه های پ کا کا به حزب اردوان رای دادند!

طیب اردوان از متحدین نزدیک دولت جورج بوش، و مورد حمایت کامل آمریکا است. وی قبل از اینکه در اواخر دهه ۱۹۹۰ به آمریکا پناهنده شود، از رهبران حزب رفاه اسلامی ترکیه بود و در آمریکا روابط نزدیکی با سیاستمداران داشت. پس از سالها «ارتباط نزدیک با مقامات آمریکا» وی پی به ضرورت «اتحاد استراتژیک نیروهای اسلامی ترکیه با آمریکا» برد.

حزب طیب اردوان دو سال پیش، در انتخابات پارلمان ترکیه، تمام احزاب حکومتی سنتی ترکیه را از میدان بدر کرد و پارلمان ترکیه را کاملا در اختیار گرفت. این در واقع یک کودتای پارلمانی بود که در نتیجه دخالت ژنرالهای ارتش ترکیه و با حمایت آمریکا صورت گرفت و از ابتدا توسط آمریکا (مشخصا از سوی پل ولوویتز معاون وزیر دفاع آمریکا) رهبری می شد.

از سالها پیش ارتش که حاکم واقعی در ترکیه است، دو خطر استراتژیک در مقابل داشت: یکم، پ کا کا (حزب کارگران کردستان) و دوم، خطر بی مبالاتی نیروهای بنیادگرای اسلامی در برانگیختن توده های مردم با وعده های دروغین و غیر قابل کنترل شدنشان. ارتش در عین استفاده از نیروهای بنیادگرای اسلامی برای سرکوب پ کا کا، به انشعاب انداختن در میان نیروهای اسلامی پرداخت و امثال اردوان را به جلوی صحنه راند. و بالاخره اردوان پس از گذراندن چند سال در تبعید (زیرا بخاطر فعالیت های اسلامی ضد حکومتی اش در ترکیه تحت تعقیب بود) یکبار به عنوان قهرمان صحنه سیاست ترکیه ظاهر شد و به حکومت رسید. هنگامی که تجاوز آمریکا به عراق شروع شد، با وجود ضدیت توده های ترکیه با این جنگ، دولت اردوان به حمایت از آمریکا پرداخت و برای منفرد و منفور نشدن در میان توده های مردم، وظیفه تصمیم گیری در مورد کمک به ارتش آمریکا را بعهده ارتش ترکیه گذاشت و ارتش ترکیه اعلام کرد بدون توجه به پارلمان ترکیه در رکاب آمریکا در این جنگ شرکت کرده و اجازه می دهد که ارتش آمریکا از خاک ترکیه برای پیشبرد اشغال عراق استفاده کند. این نیز یک مانور سیاسی بود

دارای رشته های پیوند هستند با کمترین تلاش به ثروتهای افسانه ای دست یافته اند... برادر رئیس جمهور می گوید: «کاری که ما کرده ایم این است که به کسانی که پیوند های سیاسی دارند مقدار زیادی سرمایه منتقل کرده ایم ولی اینها نمی دانند چگونه مدیریت کنند.» (به نقل از رابرت گست - روزنامه اینترنشنال هرالڈ تریبون. ۱۲ آوریل)

خیلی ها می گویند در آفریقای جنوبی دموکراسی برقرار شده است، مطبوعات مخالف موجود است، مخالفت موجب زندانی شدن نمی شود و حقوق بشر رعایت می شود. اما، این فقط در مورد افسار مرفه سیاهان صادق است. برای اکثریت مردم سیاهپوست آفریقای جنوبی دموکراسی از مرز آزادی شرکت در انتخابات فراتر نمی رود. چماق سرکوب علیه اکثریت ناراضی بشدت در کار است. در مرکز شهر ژوهانسبورگ مدرن ترین دستگاه های نظارت و تفتیش جمعیت نصب شده است که شامل ۵۰۰ دوربین است. این دوربینها حرکت هر جنیده ای را زیر نظر دارند و توسط متخصصین پلیس اسرائیل اداره می شوند. در زمان رژیم آپارتاید هیچ سیاهپوستی نمی توانست پایش را به مرکز شهر ژوهانسبورگ بگذارد. به عبارت دیگر سیاهان برای گذر کردن از مرکز شهر خودشان باید پاسپورت و اجازه عبور دریافت می کردند. اکنون نیازی به پاسپورت و اجازه عبور ندارند. اما هنگام عبور، هر حرکتشان نظارت شده و تجزیه و تحلیل می شود. امروز، تکنولوژی رژیم آپارتاید را تحمیل می کند. گردانندگان این دوربین های ضد مردم با غرور اعلام می کنند که پلیس می تواند ۵۵ ثانیه پس از مشاهده «خلاف کار» بالای سر او حاضر شود و دستگیرش کند. انقلابیون نام این آپارتاید را «آپارتاید دیجیتالی» گذارده اند.

زمین های کشاورزی که سیاهان روی آن بیگاری می کردند هنوز در دست سفید پوستان است. با این تفاوت که سفیدان دیگر این توده فقیر را استخدام نمی کنند و آنان را به منطقه ای که دهقانان سیاهپوست کم زمین قرار دارند، رانده اند. و دهقانان فقیر و کم زمین سیاهپوست مجبورند از این جمعیت فقیر نیز نگاه داری کنند.

خلاصه اینکه قدرت سیاسی و قدرت اقتصادی هنوز در دست یک اقلیت محض است. و اکثریت محروم و فقیر بر جای مانده است. آپارتاید نژادی تبدیل به یک آپارتاید طبقاتی شده است. تجربه آفریقای جنوبی بار دیگر ثابت کرد که رفع تمام تبعیض های غیر طبقاتی (مانند تبعیض نژادی و ستم ملی) را باید در پرتو یک انقلاب اجتماعی و بعنوان جزئی از پروسه آن، حل کرد. در غیر این صورت فقط نگهدارنده نظام ستم و استثمار عوض می شود. و فداکاری و مبارزه دهها ساله توده های مردم صرف ورود یک عده نخبه و قشر ممتاز و مرفه به درون ساختار قدرت و ثروت می شود. انقلاب دموکراتیک نوین برهبری طبقه کارگر، هنوز در دستور کار آفریقای جنوبی است. ■



دهمین سالگرد خلاصی آفریقای جنوبی از رژیم آپارتاید

دهمین سالگرد انتقال قدرت از نژاد پرستان آفریقای جنوبی به «کنگره ملی آفریقا» برهبری نلسون ماندلا، در آفریقای جنوبی جشن گرفته شد. دهسال پیش هنگام این انتقال قدرت، جنبش انقلابی انترناسیونالیستی (ریم) اعلام کرد که هر چند رژیم آپارتاید زیر ضربات مبارزات قهرمانانه توده های سیاهپوست پایان یافت، اما شالوده نظام اقتصادی آپارتاید پابرجاست. بله، اکنون سیاهان مانند سفیدان می توانند رای به صندوق ها بریزند و سیاهان مانند سفیدان می توانند به مقامات حکومتی برسند و تبدیل به سرمایه داران بزرگ شوند، اما کماکان سرپنجه های مناسبات اقتصادی سرمایه دارانه و نیمه فئودالی گلوی اکثریت مردم آفریقای جنوبی را می فشارد.

رژیم «کنگره ملی آفریقا» هنوز در میان بخشی از مردم محبوبیت دارد زیرا برای چندین دهه سمبل مقاومت سیاهان در مقابل رژیم آپارتاید بود. اما ناراضیاتی از «کنگره ملی آفریقا» که تبدیل به نماینده بی چون و چرای سرمایه داران سیاهپوست شده، در حال گسترش است. اکثریت مردم آفریقای جنوبی از ته دل می دانند که آزاد نشده اند. نگاهی به کارنامه رژیم سیاهان در آفریقای جنوبی نشان میدهد که آفریقای جنوبی فقط نگهدارنده عوض کرده است.

«در آمد بیست و پنج درصد از سیاهان که در زمان رژیم آپارتاید جزو مرفه ترین قشر سیاهان بودند، سی درصد افزایش یافته است... اما ۴۵ درصد قشر تحتانی سیاهپوستان فقیرتر از دهسال پیش شده اند شده اند و درآمدشان ۱۰ درصد کاهش یافته است. بیکاری در میان سیاهپوستان آفریقای جنوبی به رقم شگفت انگیز ۵۰ درصد رسیده است... از ۵ سال پیش تا کنون که «تابو مکی» رئیس جمهوری آفریقای جنوبی شده با شدت برنامه تبعیض مثبت به نفع سیاهان را پیش برده است. طبق این برنامه تمام شرکتها موظفند ۷۵ درصد از کارکنان خود را از میان سیاهان و ۵۰ درصد از میان زنان استخدام کنند... اما چنین چیزی بسیار مشکل است (زیرا سیاهان فاقد مهارتهای لازم برای مشاغل تخصصی هستند)... یک قشر از سیاهان که با حکومت

«ما در حال عوض کردن جهان هستیم. آزادی هدیه ایست که خداوند قادر متعال به همه زنان و مردان دنیا اعطا کرده است. آمریکا از طرف خدا انتخاب شده است که آزادی را در جهان گسترش دهد!»

جورج بوش با صراحت گفت که مسئله جنگ در عراق زیاد ربطی به عراق ندارد بلکه جنگ در عراق بخشی از ماموریت او برای پیشبرد یک جنگ گسترده تر علیه تروریسم است.

خطبه های مذهبی جورج بوش غیر از اینکه آدم را بیاد خمینی و همپالگی هایش می اندازد، نطقهایش در مورد «نشر آزادی در جهان» آدم را به یاد سخنرانی های هیتلر در مورد آزادی می اندازد. منظور هیتلر از «آزادی» این بود که به امپریالیسم آلمان اجازه داده شود که آزادانه جهان را زیر سم ستوران خود لگدمال کند. جورج بوش وقیحانه در همان حال که مردم بی دفاع شهر فلوجه را موشک باران می کند، وعده «برقراری یک عراق آزاد» را می دهد. و منظورش از عراق آزاد عراقی است که زیر چکمه های آمریکائی لگد مال شود. منظور بوش آنست که مردم عراق را از داشتن کشورشان کاملاً «آزاد» کرده است. آمریکا برای اعطای «آزادی» های بیشتر به مردم عراق در حال بازسازی سازمان امنیتی به مراتب مخوفتر از سازمان امنیت صدام حسین است. آمریکا برای سربراه کردن مردم و تحمیل «آزادی» به آنان، مادران، پدران و همسران کسانی که احتمال می رود مبارزین جنبش مقاومت عراق باشند را گروگان می گیرد تا آنها خود را تسلیم نیروهای اشغالگر آمریکائی کنند. عراق جانی است که آمریکا برای قبولاندن «آزادی» آمریکائی به مردم، اهالی شهرها را بمباران می کند.

اما تعداد فزاینده ای از مردم آمریکا نمی خواهند حکومتشان ازین نوع «آزادی» ها به جهان صادر کند، و چهل درصد خانواده های سربازان آمریکائی که در ابتدا از تجاوز آمریکا به عراق حمایت کردند اکنون ضد آن شده اند، تا کنون صدها سرباز آمریکائی بخاطر مخالفت با جنگ در عراق از خدمت در ارتش آمریکا سر باز زده اند و عده ای از این سربازان آمریکائی به کانادا رفته و تقاضای پناهندگی کرده اند زیرا در آمریکا به اتهام «خیانت به میهن» تحت تعقیب هستند. به این دلایل، جورج بوش فکری هم برای خود شهروندان ناراضی آمریکا کرده است. در آمریکا قوانینی تصویب شده که اختیارات رئیس جمهور را که «فرمانده کل ارتش» هم هست گسترش داده است. طبق این اختیارات، جورج بوش حق دارد هر یک از شهروندان آمریکا را به دلایل مخفی و بدون آنکه ملزم به اعلام آن دلایل باشد، «عامل دشمن» معرفی کند و تا هر زمان که می خواهد در زندانهای نظامی در شرایط انفرادی نگاه دارد. بیک کلام در آمریکا آزادی و دموکراسی فقط برای طبقه حاکمه موجود است؛ طبقه حاکمه ای که از طریق دروغ و دسیسه بر مردم دیکتاتوری اعمال می کند و حقوق مردم وابسته به مراسم جورج بوش و دارودسته دولت نظامی وی است. ■

خواهید حل کنید؟ من خودم بهتر از همه می توانم چنین کنم.» و اضافه کرد: «اگر در مورد مسئله کرد حرف نزنید و فکر نکنید، مسئله ای به نام مسئله کرد دیگر وجود نخواهد داشت.»

اردوان رای پایه های پ کا را از آن خود کرد. در روز بعد از اعلام نتایج انتخابات نشریات قانونی پ کا کا ناله و شکایت راه انداختند که، «حتا آرای کردها به جیب اردوان رفت». اما واقعیت آنست که پ کا کا خود پایه هایش را تحویل اردوان و دولت داد. پ کا کا از یک نیروی مخالف دولت به یک مدافع دولت و نظم حاکم بدل شد. پ کا کا بدست خودش هر گونه زمینه مخالفت توده های کرد با دولت حاکم را از بین برد و به این ترتیب توده های کرد را در دست نظام رها کرد که هر طور می خواهد از آنها استفاده کند. پ کا کا که می خواست از محبوبیت گذشته اش در میان توده های کرد برای وارد شدن در ساختارهای قدرت استفاده کند، بطرز اسفناکی شکست خورد. توده های کرد با دادن راییشان به اردوان، در واقع علیه تسلیم طلبی مفتضحانه پ کا کا رای دادند و پ کا کا را تنبیه کردند.

نتایج این انتخابات یک بار دیگر ثابت کرد که توهمات رفرمیستی آخر و عاقبت به نفع طبقات حاکم تمام می شود و بس. به این دلیل است که کولین پاول از خوشحالی سر از پا نمی شناخت! ■



جورج بوش می گوید خودش از طرف خدا انتخاب شده و نه بن لادن!

اسناد و مدارک جدید ثابت می کند که کابینه بوش کاملاً از حمله القاعده به خاک آمریکا (که در تاریخ ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ رخ داد) مطلع بود اما تلاشی برای ممانعت از آن نکرد. تضادهای درون هیئت حاکمه آمریکا و نزدیک شدن انتخابات ریاست جمهوری آمریکا موجب شده که جناح رقیب از این مسئله برای افشای کابینه بوش استفاده کند. مشخصاً مشاور امور امنیتی بوش، خانم کاندالوزا رایس و جورج تنت، رئیس سازمان سیا، توسط کنگره آمریکا استیضاح شدند.

اما جواب جورج بوش در مقابل این فشارها و در مقابل این واقعیت که هیچگونه سلاحهای کشتار جمعی در عراق پیدا نشد این است:

که کاملاً زیر نظر آمریکا (مشخصاً پل ولویترز) انجام شد.

انتخابات محلی ۸ فروردین برای دولت اردوان اهمیت خاصی داشت. دولت ترکیه از انتخابات محلی چند هدف را دنبال می کند. یکم اینکه از این طریق ساختارهای دولتی را در مناطق خارج از مرکز گسترش دهد. دوم اینکه انتخابات محلی را بعنوان یک زمین بازی برای احزاب اپوزیسیون مانند پ کا کا و احزاب «چپ» رفرمیست تعیین کرده است که در همین جا دست و پا بزنند و صدایشان در نیاید.

در نتیجه این انتخابات، اردوان در واقع عرصه تحت کنترل خود را گسترش و تحکیم بخشید. طبقات حاکمه ترکیه به طیب اردوان لقب «مدرس جدید» را داده اند. مدرس رهبر حزب دموکراتیک ترکیه بود که در سال ۱۹۵۰ به قدرت رسید. ویژگی های مدرس این بود که «بخش خصوصی» سرمایه داری را تقویت کرد، طرفدار آمریکا بود و مبلغ احیاء عزت و احترام اسلام بود. گفته می شود که اردوان در حال جمع کردن همان پایه اجتماعی حزب مدرس است. طبقات حاکمه ترکیه با خوشحالی غریبی به پیروزی وسیع اردوان در انتخابات محلی لقب «انقلاب آناطولی» داده اند زیرا وی موفق شده است حمایت نیروهای بورژوازی خارج از مرکز (خارج از استانبول و آنکارا) را بدست آورد؛ اینها امیدوارند که با نیروهای سرمایه داری کوچک خارج از مرکز موجب رشد سرمایه داری شوند زیرا سرمایه داران جا خوش کرده استانبول و آنکارا از نیروی محرکه کافی برای اینکار برخوردار نیستند. خلاصه اینکه، طبقات حاکمه ترکیه و آمریکا پیروزی طیب اردوان را جشن گرفتند.

در این انتخابات محلی احزاب سیاسی اپوزیسیون نیز شرکت داشتند. برای مثال دای.ه.آپ (دهاپ) که شاخه قانونی پ کا کا است بطور وسیع در این انتخابات شرکت کرد. حزب پ کا کا و احزاب دیگر (احزاب سنتی چپ مانند احزاب چه گوارائی و آلبانیائی و غیره که طی سالها دچار دگردیسی شده و در قد و قواره ها و مارکهای مختلف جریان چپ رفرمیست ترکیه را نمایندگی می کنند) با یکی از احزاب قدیمی حکومتی به نام س.ه. پ ائتلاف گسترده ای به نام «پلاتفرم وحدت نیروها» (گوچ بیریگی) درست کرده و در این انتخابات شرکت کردند.

برنامه پ کا کا از شرکت در این انتخابات فرم و تقویت دولت ترکیه بود. احزاب «چپ» دیگر نیز با یک خط و گرایش بسیار راست در این انتخابات شرکت کردند. یعنی حتا اینگونه نگاه نمی کردند که با شرکت در انتخابات بخواهند از آن بعنوان یک تریبون و امکان افشای سیاسی علیه دولت استفاده کنند. بلکه استدلال می کردند که، «این یک انتخابات واقعی است. پست های دولتی در مناطق دور از مرکز دارای خصلت مردمی هستند» و از این خزعبلات.

اردوان از این توهمات دروغین ماهرانه استفاده کرد. او گفت «اگر رفرم می خواهید؟ من بهتر از همه می توانم رفرم کنم. اگر مسئله کرد را می

موسیقی پاپ - از یک نگاه اجتماعی

پنجم، این عرصه موسیقی نیز مانند سایر عرصه ها از وجود آوازخوانان مولف خالی بود. اگر همتای فرانسوی و ایتالیایی این موسیقی با چهره هایی مشخص میشد که هم خواننده بودند و هم ترانه سرا و آهنگساز، در ایران چنین نبود و خواننده حداکثر دستی هم به ساز داشت. نبود خوانندگان مولف باعث میشد که بسیاری ترانه ها گرفتار از هم گسیختگی احساسی باشند، فرم و محتوا و نحوه اجرای آنها خوب جفت و جور نباشد و نتیجتاً آثاری غیر موثر و ضعیف از آب درآیند. البته مهمترین نقص در این زمینه، جدایی فعالیت عوامل تولید

ترانه از هم بود. هرکس مثل کارمند یک اداره مسئولیت خود را جدا از دیگری انجام میداد و تبادل نظر و بحث و جدل و تاثیرگذاری متقابلی بین چهار عامل (ترانه سرا، آهنگساز، تنظیم کننده و خواننده) وجود نداشت. یا ضرورت اینکار احساس نمی شد و یا غرور و تعصب و انحصارطلبی فتودالی نمی گذاشت کسی به حیطه شخصی دیگری راه پیدا کند.

در سالهای پایانی دهه ۱۳۴۰، موج جدیدی در موسیقی سر بلند کرد که سریعاً رنگ و بوی ترانه ها را تغییر داد و مخاطبان

بسیار یافت. پیشگامان این موج، جوانانی بودند که ذهنشان با روحیه شکست و رخوت گذشتگان همخوانی نداشت، با تحولاتی که در موسیقی غرب اتفاق می افتاد ناآشنا نبودند، و آنقدر جرات و اعتماد بنفس داشتند که رسالت دگرگون کردن فضای حاکم بر موسیقی روز مسلط بر رادیو و بازار صفحه را به دوش خود ببینند. این پیشگامان از آسمان نازل نشده بودند. تافته های جدا بافته ای نبودند که "استعداد خدادادی" در روح و روانشان به امانت گذاشته شده باشد. آنان محصول شرایط عینی و ذهنی مشخصی بودند. اندیشه و عملشان در حیطه فعالیت هنری - فرهنگی نیز تحت تاثیر همان شرایط شکل گرفت و تکامل یافت.

در آن روزها، بافت سنتی جامعه شهری دستخوش تحولات ناگهانی و خرد کننده شده بود. موج مهاجرت ها بالا گرفته بود و شهرها می رفتند تا به بادکنکهای آماده ترکییدن تبدیل شوند. رشد روابط سرمایه داری و فعال شدن بازار کار در شهرها، ضریبهای زندگی مردم را تغییر داده و سریعتر کرده بود. توده های مهاجر اینجا و آنجا سر می کشیدند و به دنبال کار می دویدند، زنان در شمار گسترده پا از دایره تنگ خانه بیرون گذاشته بودند تا جذب زندگی اجتماعی شوند. چشم جوانان محصل و دانشجو به دنیای پیرامون و انتخابهای

گوناگون گشوده شده بود، خرده سرمایه داران می دیدند تا شاید بتوانند خود را بالا بکشند و زودتر پول پارو کنند، ثروتمندان فتودال نیز هیکل خود را از روی مخده ها تکان داده بودند تا ثروت و املاکشان را به سرمایه تبدیل کنند. شرایطی بوجود آمده بود که دیگر "دلی دلی" موسیقی فرتوت و از پا افتاده سنتی پاسخگویش نبود.

پیشگامان موسیقی پاپ، ذهنیت سیاسی و آگاهی اجتماعی داشتند. اینان آهنگسازان، ترانه سرايان و خوانندگان جوانی بودند که هر یک به درجه ای در جبهه مخالفت با نظام استبدادی حاکم ایستاده بودند. با خفقان و سرکوب و سانسور سر سازگاری نداشتند. خود را با روشنفکران انقلابی آن سالها که آتش مبارزه مسلحانه علیه رژیم سلطنتی را افروخته بودند همخون و همسنگر احساس می



کردند. بعضی شان وقایع مبارزاتی و انقلابی و آرمانگرایانه در سایر کشورها را دنبال می کردند و از ویتنام، فلسطین، انقلاب فرهنگی در چین، جنبش انقلابی دهه ۱۹۶۰ در غرب منجمله جنبش سیاهان و جنبش ضد جنگ در آمریکا، روحیه و الهام و آرمان می گرفتند. اکثرشان بیتل ها، پینک فلوید، باب دیلان، چپلین، دورز، تئودور آکیس و بسیاری آوهای دیگر را تجربه کرده بودند. همین ذهنیت و آگاهی بود که به آثار آن دوره، خلاقیت و شادابی می بخشید و روح اعتراض و عصیان را در مخاطبان تقویت میکرد. نسل جوان و تشنه در پس واژه ها و تشبیهات، آکورد ها، زخمه ها (riffs) و ضرب ها (beats)، پیامی متفاوت جستجو میکرد و آن را می یافت. ترانه ها حتی آنجا که نومیدی و ابهام را بازتاب میداد، خشم و استیصال را در خود نهفته داشت که از ناراضی اجتماعی حکایت میکرد. کلام عاشقانه، رنگ و بوی نو و زمینی داشت و بیگانه با موقعیت و زندگی اجتماعی گویندگانش نبود. جنبه شخصی جداییها و رنجهایی که در رگ ترانه جاری شده بود به راحتی می توانست رنگ ببازد و بعنوان یک درد مشترک و جمعی تعبیر شود. "بوی گندم"، "جمعه"، "تو بارونی"، "خونه"، "بن بست"، "دو پنجره"، "تنگنا"، "دو ماهی"، "رودخونه ها"، "آینه"، "یاور همیشه مومن"، "پرنده"، "تماز" (که در همان زمان شاه تحت فشار

آخوندها به "نیاز" تغییر یافت) و... در چنان حال و هوایی آفریده شد. در روزهای انقلاب ۷۵، موسیقی پاپ که دیگر قید و بند سانسور را به هیچ میگردت با زبانی فاش و مستقیم به خیابان آمد و استعاره و نمادگرایی جای خود را به شور و شعار داد. "گفتنیها کم نیست"، "وطن پرنده پر در خون"، "سرودآوران سپیده"، "شاید" و... محصول همان روزهاست. با استقرار رژیم جمهوری اسلامی بر یک دوره درخشان از شکوفایی و اوج گیری موسیقی پاپ در ایران نقطه پایان گذاشته شد.

پیش از بررسی ادامه تغییر و تحولات در موسیقی پاپ ایرانی لازمست اشاره ای داشته باشیم به خصوصیات مهم این موسیقی تا مقطع انقلاب ۱۳۵۷:

یکم، مضامین اجتماعی و اشارات مستقیم و غیرمستقیم سیاسی ضد رژیم به ترانه های روز راه یافت. این مضامین عمدتاً از دریچه موضوعات و شخصیتهای نمادین و استعاره ها مطرح می شد. اما با وجود اینکه دنیا دستخوش تلاطم انقلابی بزرگی بود، مبارزات بین المللی به موضوع ترانه ها تبدیل نشد. طرز تفکر ناسیونالیستی هنرمندان بی آنکه مستقیماً به زبان آید، نمی گذاشت که همبستگی بین المللی و روحیه انترناسیونالیستی به ترانه ها راه یابد. در میان صدها ترانه در آن سالها، آبی شرقی غمگین که از جنگ رهاییبخش مردم ویتنام الهام گرفته بود، یک استثنا محسوب می شد.

بطور کلی بینش غالب بر ترانه های پاپ، گرایشات و تمایلات روشنفکران طبقات میانی (خرده بورژوازی و بورژوازی متوسط شهرنشین) را منعکس میکرد. گرایشاتی که از خوشبینی و مبارزه جویی تا نومیدی و استیصال را شامل می شد.

دوم، در ترانه سرایی پاپ، رجوع به قطعات فولکلوریک بسیار کم بود. زیرا این قطعات، مضامینی محدود و قدیمی را در بر داشت که از موضوعات روز و جدید شهری دور بود. بدین ترتیب، کار و زندگی و مبارزه توده های فرودست و فقیر جامعه حتی از مجرای فولکلور هم نتوانست به دنیای پاپ راه یابد. موسیقی پاپ دهه ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰ در زمینه تاثیرگذاری بر کارگران و قشرهای پایینی جامعه شهری یک گام از ترانه های موسوم به کوچه بازاری عقب بود. (یعنی همان ترانه های تاکسی و اتوبوس های بین شهری که لحن و حال و هوای محرومان و تهیدستان جامعه را بیان می کرد و زبانی لومپن گونه داشت.)

سوم، بینش حاکم بر اکثر ترانه ها کماکان مردانه بود، نه رنج و خشم زنان نسبت به روابط مردسالارانه و پدرسالارانه را بیان میکرد و نه به رویای رهایی زنان پر و بال میداد. هرچند اینجا و آنجا ترانه هایی که رابطه عاطفی را از زبان یک زن بیان کند یا بازتاب نگاهی مشترک به یک مسئله باشد ساخته شد. "همخونه"، "مرد من"، "طلاق"،

“دو ماهی” و... از آن جمله بود. محیط کار هم کماکان در تسلط مردان باقی مانده بود. آهنگسازان و تنظیم کنندگان همه مرد بودند. تعداد زنان ترانه سرا اندک بود. زنان هنرمند جای خود را بیشتر در خوانندگی می دیدند و می جستند.

چهارم، نقش و حضور خدا در متن ترانه ها کمتر شد. اما کماکان دست سرنوشت و تقدیر، مضمون بسیاری از آثار را رقم میزد. البته در این دوره ترانه های موثر و خوبی هم تولید شد که به نیروی انسان دل بسته بود و خواسته های واقعی و زمینی را دیگر از آسمان و قدرتهای ناموجود و خیالی طلب نمیکرد.

پنجم، بذر کار گروهی (team work) در موسیقی پاپ افشاده شد و کیفیت و عمق و تاثیر آثار را افزایش داد. چند هنرمند جوان و روشن بین، مبتکر اینکار شدند. آنان بعنوان عوامل تولید موسیقی بر سر مضمون و موضوع، فرم و محتوا، شعر و ملودی، به بحث و جدل و تبادل نظر می پرداختند. رفاقت و همفکری و همدلی را در میان خود تقویت میکردند. یکدیگر را از وقایع و اخبار پشت پرده (چه در زمینه کاری و سیاستهای رسمی دستگاه حاکم در مورد هنرمندان و رسانه ها، چه در مورد جنایات رژیم، وقایع مبارزاتی و فداکاری مبارزان) مطلع می ساختند. آنان انگیزه هایی بالاتر از سود مادی یا شهرت شخصی داشتند و نسبت به مردم احساس تعهد میکردند. بارها پیش می آمد که جرعه تولید یک ترانه را اعدام یک انقلابی، مشاهده تیره روزی و فقر توده ها، یا اطلاع از یک واقعه دلخراش اجتماعی میزد.

حاکم شدن رژیم ارتجاع مذهبی با هجوم افکار و باورهای قرون وسطایی حاکمان جدید به عرصه فرهنگ و هنر، قبضه کردن رسانه ها و خانه نشین کردن شمار کثیری از هنرمندان همراه بود. در همان گام اول، زنان از تک خوانی منع شدند و نقش آنان در عرصه خوانندگی به شرکت در گروه همسرایان محدود شد تا هیچکس فراموش نکند که از دیدگاه اسلام، زن در همه عرصه ها درجه دوم و تابع مرد است و حق ندارد صحنه ای را مستقلا اشغال کند. از هفته ها پیش از بهمن ۵۷، جریان مهاجرت آن بخش از دست اندرکاران عرصه موسیقی که با رژیم گذشته دمساز بودند و در چارچوب ایدئولوژی و فرهنگ رسمی ارتجاع سلطنتی به تولید هنری میپرداختند، آغاز شده بود.

اما هنرمندان مردمی منجمله پیشروان موسیقی پاپ که با انقلاب همراه بودند، ماندند و ناباورانه سر بریدن انقلاب و دفن امیدها و آرزوهای مردم بدست رژیم اسلامی را به چشم دیدند. آنان نیز مثل هزاران هزار دیگر خشمگین شدند، دست به مقاومت زدند، شکست خوردند، و گنج و نومیذ عقب نشستند. در روزهای عقب نشینی و به خون کشیده شدن انقلاب، تک ترانه هایی مانند “لالا لالا دیگه بسه” که فریب نخوردن و مقاومت کردن را نهیب میزد، ناشنیده ماند. تعجب نداشت که چنین ترانه هایی از جنبش انقلابی کردستان الهام می گرفت که سنگر استوار انقلابی مردم بود و سلاح بر کف در مقابل موج ارتجاع مذهبی حاکم مقاومت

میکرد. کمی بعد سر و کله “یار دبستانی من” پیدا شد که پوشیده تر بود و در پیله روزهای جنگ در امان ماند، تا سالها بعد در هوای خیزش نسلی دیگر پر زد.

با تثبیت خونین جمهوری اسلامی، موسیقی پاپ هم به خارج از کشور کوچ کرد. نخست موج حسرت گرایی آمد. آنان که قبل از انقلاب، صاحب مال و منال یا موقعیت ممتازی در جامعه بودند، حسرت زندگی و امکانات گذشته را میخوردند. غربت زدگان ناسیونالیست، حسرت خاک وطن را، و مبارزان و همپایان انقلاب، حسرت یاران جانباخته و فرصتهایی که برای دگرگون کردن جامعه کهنه و رهایی توده های مردم از دست رفته بود. و همه این روحيات در ترانه های تبعید و مهاجرت تجسم می یافت. هنرمندان پیشرو و پیشگام موسیقی پاپ، زخم خورده و گیج سر بودند. اما همه دردشان این نبود. آنان، بر سر آرمانهایشان دچار شک و تردید شده بودند. نوگرایی، اعتراض و مبارزه جویی در آثارشان از نفس می افتاد. راه های ارتباط با مخاطبان موسیقی پاپ در ایران به نظر بسته می آمد. بر کشور، جنگ خانمانسوز و ویرانگر حاکم بود و سرکوب و خفقان. بازار موسیقی در خارج از کشور نیز در کنترل سرمایه گذاران گریخته از انقلاب مردم قرار داشت. سمت و سوی این بازار با سلیقه کسانی تعیین میشد که میخواستند فرهنگ و هنر رسمی و حاکم در ایران قبل از ۱۳۵۷ را بازتولید کنند. خریداران عمده بازار نیز همانها بودند که در غربت دستشان به دهانشان میرسید. اینان یا برای میهمانی ها و جشنهای شان، به موسیقی دلخوشکنک و بی خیال نیاز داشتند و یا برای اشک ریختن های حسرت بارشان به موسیقی حسرتی و منفعل و عرفان زده، زیر منگنه نومیذی و بی باوری به آرمان و فشار بازار، جمع پیشگامان از هم گسست. فاصله ها بیشتر شد. دیگر دستها به قلم نمی رفت، یا اگر می رفت آن ملودی را نمی نوشت و آن ترانه را نمی سرود که نیازش بود.

اما هنوز امید باقی بود! چرا که مخاطبان موسیقی پاپ فقط به این گروه کوچک مرفه و بدسلیقه محدود نماند. صدها هزار جوان از آتش جنگ ارتجاعی می گریختند و در کشورهای مختلف پناه می گرفتند. نیازهای فرهنگی و روحی اینان چگونه باید جواب داده میشد؟ در ایران نیز گوشها انتظار ترانه ها را می کشید. و ترانه که دیوار و سیم خاردار نمی دانست، از هزار مجرا خود را به بساط های کوچه و خیابان میرساند و قبل از اینکه گزمه گان بخود آیند، بر زبانها جاری میشد. بخش بزرگی از این ترانه ها در ردیف “پاپ لس آنجلسی” بودند با همان مضمون سطحی و الکیخوش و مبتذلش. اما در این میان، آثار متفاوت و موثری هم تولید شد، به گوش مردم رسید و در دل آنان جای گرفت. “نون و پنیر و سبزی”، “نازنین”، “خانه سرخ”، “جنگل جاری”، “خورشید خانوم”، “مرا به خانه ام ببر”، “بادباک” و... از آن جمله بودند. به یک کلام، ترانه های پاپ محصول خارج آمدند، به سرعت رواج یافتند و مهر شکست بر پیشانی فرهنگ نوحه و گریه کوبیدند.

جمهوری اسلامی قافیه را باخته بود. آنچه رسانه های رژیم می خواستند به نام آثار فرهنگی و هنری به خورد مردم دهند، نه فقط کسی را جذب نمی کرد بلکه تنفرانگیز بود و پس میزد. جوانان، حتی فرزندان حکومتیان، رغبتی به “هنر اسلامی” نداشتند. این مسئله از نظر طراحان سیاستهای امنیتی رژیم، یک خطر محسوب میشد و چاره میطلبید. اینان که از اوایل دهه ۱۳۷۰، در حال کپی برداری از خودآموزهای اف. بی. آی (دفتر تحقیقات فدرال آمریکا) در مورد خطرات امنیتی و چگونگی مقابله با آن بودند، در این زمینه هم تلاش کردند از پدرخوانده های آمریکایی خود تقلید کنند. بر مبنای بحث مسئولین امنیت داخلی آمریکا، سه روش رویارویی با خطرات امنیتی وجود دارد. یکم، شناسایی و پیشگیری قبل از وقوع خطر. دوم، سرکوب بعد از ظهور خطر. سوم، جذب و هضم خطر و دگرگون کردن ماهیت آن از یک عامل منفی به عاملی مثبت برای نظام حاکم. یک نمونه از روش سوم، برخورد دستگاه فرهنگی حاکم آمریکا به آن شاخه هایی از موسیقی است که بعنوان یک شکل هنری اعتراضی و ضد سیستم یا به صحنه می گذارد و به همین خاطر سریعاً در بین توده های محروم آن کشور رواج مییابد. سیاستگذاران فرهنگی و صاحبان “صنایع سرگرمی” (entertainment industries) به جای اینکه به سرکوب مستقیم و بایکوت کردن این نوع موسیقی دست بزنند، فرم و قالبش را میگیرند، مضمونش را تغییر میدهند، پیشگامانش را اگر توانستند میخرند و فاسد میکنند، و اگر نتوانستند به حاشیه میرانند و ساکتشان می کنند، و از آثار منحنی که بر مبنای این سیاست تولید میشود به مثابه ابزار ترویج ایدئولوژی و ارزشها و افکار خود در بین مردم استفاده می کنند. جمهوری اسلامی هم تصمیم گرفت همین کار را با موسیقی پاپ بکند تا شاید بتواند آب رفته را به جوی بازگرداند و ذهن جوانان را با آنچه خود می خواهد پر کند.

این چنین بود که ناگهان سر و کله موسیقی پاپ ناقص الخلقه به صدا و سیمای جمهوری اسلامی باز شد. پاپ، دیگر “طاغوتی” و حرام نبود. جوانانی که مجبور بودند در پستوی خانه ها و کنج زیرزمین ها برای دل خود موسیقی پاپ بزنند و تمرین کنند با احتیاط از خانه بیرون آمدند. اما خط قرمزها مشخصی وجود داشت که شوخی بردار نبود. مضمون مبارزه و مقاومت و اعتراض علیه نظم موجود به هر شکل و با هر تعبیر و استعاره قدغن! پرده برداشتن از بی عدالتیها و مصائب جامعه طبقاتی قدغن! بیان خواسته های برابری جویانه زنان و احساسات و عواطف زنانه قدغن! اعلام حاکمیت انسان بر سرنوشت خود و افشای خرافه قدغن! شرح دل سپردنها و روابط عاطفی ملموس و واقعی بین زن و مرد قدغن! بر طبق مقررات دستگاه سرکوب و سانسور فرهنگی در جمهوری اسلامی، هنرمندان حق دارند ترانه سیاسی و اجتماعی بسازند به شرط اینکه سیاستهای روز جمهوری اسلامی را تبلیغ کند. در وصف “زیبایی و عظمت” جنگ ارتجاعی باشد. وطن و امت اسلامی

به صدا در آورد، بر کلیدها بکوبد، سیم ها را بلرزاند و پیکان ترانه را از چله تارهای صوتی رها کند. جامعه، سفارش نوای نو میدهد: "آهای! آهای! یکی بیاید به شعر تازه تر بگه!"

* در این نوشته نامی از هیچ خواننده یا ترانه سرا و آهنگسازی برده نشده است. فقط نام ترانه ها گفته شده زیرا قصد نوشته آفریدن آتوریته یا قضاوت در مورد افراد نیست. مضمون آثار مد نظر است. چه بسا در آثار یک فرد مشخص هم ترانه های پیشرو پیدا شود و هم عقبگرا. اما ترانه هایی که نام برده شده بهر حال نام و نشان هنرمندان معینی را بر خود دارد و امید است با تاکید بر ارزش و جایگاه این ترانه ها، حق سازندگانشان هم ادا شده باشد. ■

در رابطه با مقاله فوق نظرات و ژانتهادات خود را ارسال دارید. برای تماس با نویسنده مقاله فوق می توان ا د با ای میل زیر مکاتبه کنید
Parvay2005@hotmail.com

فراخوان کمک مالی جهت انتشار یک کتاب استثنائی در باره سرداران و قیام آمل



مجموعه «گفتگو با یکی از رفقای شرکت کننده در مبارزه مسلحانه سرداران و قیام آمل» همراه با اسناد سیاسی و اطلاعاتی های نظامی سرداران و اسامی و تصاویر رفقای جانبازخته در مبارزات مسلحانه سرداران در قیام آمل، به زودی به صورت کتاب منتشر می شود. مخارج اینکار نسبتاً زیاد است و بدون یاری شما میسر نیست.

این مجموعه، بخشی از تاریخ جنبش کمونیستی و انقلابی ایران را به شکل مستند به ثبت رسانده و جمع بندی ها و نتیجه گیری های راهگشائی ارائه می دهد. این خاطرات، جمع بندی های تعیین کننده ای از تجربه نبرد انقلابی و جنگ و قیامی که به ابتکار کمونیستها برپا شد می کند تا در نبردهای آتی برای سرنوشتی دولت طبقات ارتجاعی در ایران بکار گرفته شوند. این مجموعه «چه باید کرد»ها و «چه نباید کرد»ها را در برابر مخاطبان خود قرار می دهد و بر مسائل مهمی که به هنگام سازماندهی و پیشبرد نبرد انقلابی مطرح می شوند نظر می اندازد.

برای کمک مالی جهت انتشار این کتاب و سفارش آن به تعداد مورد نیاز خود با آدرسهای حزب تماس بگیرید.

نخورد. اگر هم در ترانه هایشان حرفی از عشق و تمایلات عاطفی به میان بیاید آنقدر سر و دم بریده است که آشکارا در مقابل ترانه ها و ویدئو کلیپ های آروتیک و تغزلی محصول خارج کم می آورد و خریدار ندارد. در این زمینه، حتی خودشان هم ترجیح میدهند به بازار پاپ خارج از کشور مراجعه کنند.

چنین شرایطی باعث شده که جوانان صادق دست اندرکار موسیقی پاپ در ایران، از بن بست این نوع موسیقی صحبت کنند. حرف اینان از بحران و رکود مقطعی نیست، بلکه معتقدند که پاپ در ایران به بن بست رسیده است. واقعیت اینست که "پاپ ایرانی" و نه فقط پاپ در ایران یک دوره بحرانی را از سر میگذارند. این موسیقی برای تکامل و پشت سر گذاشتن این بحران، نیاز به راهگشایی و نوگرایی در مضمون و فرم دارد. و این میسر نخواهد شد مگر اینکه بار دیگر آثار اجتماعی، پیشرو، سنت شکن، جوان و نوگرا به نوک پیکان موسیقی پاپ تبدیل شود. خفقان و سانسور حاکم بر ایران، بدون شک می کوشد جلوی تولید و توزیع رسمی چنین آثاری را بگیرد. اما راه های دیگری هم هست. جمهوری اسلامی نمیتواند از تولید ترانه های پاپ پیشرو جلوگیری کند، زیرا نمیتواند راه اندیشه و فعالیت ذهن خلاق هنرمند را ببندد. میتوان این آثار را در زیرزمین خلق کرد، حتی به مرحله تولید رساند و محصول نهایی را به خارج از مرزها رساند تا توزیع شود و دوباره به ایران بازگردد. میتوان کلام و ملودی اینگونه ترانه ها را به نحو مناسب بدست هنرمندان متعهد در خارج از کشور رساند تا با استفاده از امکانات بیشتر و بکار گرفتن خلاقیت و تواناییهای خود، آن را اجراء کنند. مهم اینست که رسالت و تعهد اجتماعی از سوی هنرمند درک شود، و این فقط وظیفه هنرمندان مقیم ایران نیست. بخش مهمی از بار گذر از بحران و سمت و سو دادن به این حرکت، همچنان بر دوش هنرمندان پیشگام و پیشرو در خارج از کشور قرار دارد. عوامل مساعد برای چنین تحولی در موسیقی پاپ ایران وجود دارد. موضوعات اجتماعی و سیاسی که زمینه الهام و انگیزش هنرمندان مردمی باشد بشمار است. ترانه سرایانی داریم که با تجربه ای چند ده ساله بر زبان و فن ویژه ترانه سرایی تسلط یافته اند. حضور زنان در این حیطه و نیز در نوازندگی و آهنگسازی هر چند اندک، اما روزافزون است. ملودی و ریتم در پاپ ایرانی به علت ورود و ادغام ملودیها و ریتمهای لاتینو و به درجه کمتری هیپ هاپ (hip hop) و رپ (rap) در آن، غنی تر و متنوعتر شده است. تجربه گرایی و ابداع در زبان ترانه ببار نشسته و گاه تعابیر و توصیفات خلاقانه و غافلگیر کننده را به ارمغان آورده است. "قدغن"، "طلوع کن"، "مردسالاری"، "بشکن"، "برهنگی"، "گل بیتا" و... نمونه ای از همین تغییرات و پا محکم کردنها است. آنچه میماند باور به آرمان رهایی است که باید در ذهن و عمل کارکنان عرصه هنر جای گیرد. پیشگامان، باید آن را باز یابند و راهیان جوان، آن را بشناسند. آنچه میماند روحیه شورش و عصیان و اعتراض است که باید طبل ها را

را ستایش کند، به شیوه ناسیونالیست - فاشیستها آن را به عرش ببرد و برتر از مردم سایر کشورها جلوه دهد. از عشق نکوید مگر آنکه عشق عرفانی باشد، عشق به خدا و پیغمبر و ائمه اطهار. به جنس مخالف ابراز علاقه نکند مگر کم رنگ و بی شور و شر و به شیوه بیمارگونه افلاطونی.

موسیقی بیروح، مصنوعی و بی تاثیری که امروز تحت عنوان موسیقی پاپ در ایران تولید و توزیع میشود حاصل همین مقررات و سیاست گذاریهای ارتجاعی است. در این میدان، یک مشت خواننده و ترانه سرا و آهنگساز فرصت طلب و منفعت جو هستند که بر مبنای سفارش دستگاه فرهنگی رژیم، "موسیقی پاپ" تولید میکنند. مثلاً میگویند در تبلیغ نماز خواندن، ضرورت توکل به خدا، و یا در وصف نیروی انتظامی، ترانه ای بسازید که حال و هوای ترانه های ابی را داشته باشد! اینها هم ملودیهای شناخته شده آثار دیگران را می دزدند، کلمات و عبارات و تعابیر بکار گرفته شده توسط دیگران را می دزدند، و مضمونی ارتجاعی را به آن می آمیزند. از این مواد، چیز آشفالی میسازند و تحویل میدهند و پول خوشخدمتی شان را میگیرند. حتی نوحه خوانی و مداحی هم "پاپ" شده است! با آهنگ "سلطان قلبها" در مدح امام حسین میخوانند. اجتماعی ترین محصول این پاپ رسمی، میتواند ترانه ای در حد "دلگش" باشد که دلسوزی آبیکی و بی محتوایی به حال فقر است و در چارچوب تفکر صدقه و قرض الحسنه میگنجد. و سیاسی ترینش میتواند "خیابان خوابها" باشد که حسرت ذوالفقارعلی را میخورد و در مقابل غارتگران بیت المال و این ملجم های امروز میخواهد "شیعه واقعی" باشد.

در حاشیه این میدان، بقیه ایستاده اند که اکثریتند. جوانانی علاقمند اما بی امکانات. با استعداد اما قانع. آرمان و رسالتی برای خود قائل نیستند. آرزویشان اینست که پایشان به خارج از ایران برسد و در آنجا آزادانه تولید کنند و به شهرت برسند. پیشگامان موسیقی پاپ را می ستایند و معتقدند که به گرد پای آنان هم نمیرسند، اما خود حاضر نیستند نقش یک پیشگام را در شرایط امروز بعهده بگیرند. به یک کلام، به محافظه کاری و خودسانسوری معتاد شده اند. بعضی شان برای اینکه "مبتذل" نباشند و در ضمن گزگ بدست سانسورچیان اسلامی ندهند، نقض غرض میکنند و به دامان اشعار عرفانی و تخریر کننده چند صد سال پیش آویزان میشوند. جنس کهنه ای که نیازهای زمانه را جواب نمیدهد در زورق نو می پیچند و عرضه میکنند یا اینکه به قول خودشان برای فرار از "ابتدال لس آنجلسی" سر به کوه و بیابان میگذارند و به ترانه های بیخطر در وصف طبیعت و بهار و امثالهم روی میآورند. ملودیهایشان هم نرم و کودکانه است که ترانه های "برنامه کودک" را تداعی میکند: خالی از افت و خیزهای ناگهانی و تکان و شوک. خیلی که بخواهند خطر کنند و پیام سیاسی به جامعه بدهند "ای ایران" را بازخوانی میکنند یا در همان مضمون ناسیونالیستی ترانه میسازند که به هیچکس بر

موسیقی پاپ - از یک نگاه اجتماعی *

بپردازیم لازمست به چند مشخصه "جاز ایرانی" اشاره کنیم تا تغییر و تحولی که بعداً صورت گرفت را روشنتر درک کنیم:

یکم، ترانه‌ها جنبه اجتماعی نداشت و حتی در تشبیه و استعاره هم به مسائل سیاسی و اجتماعی نزدیک نمی‌شد. محافظه‌کاری و ترس عمومی که ناشی از فضای رخوت و سرکوب بعد از کودتای آمریکایی ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ بود بر صحنه موسیقی هم سایه افکنده بود. شاید اینجا و آنجا هنرمندی از روزن اشعار فولکوریک تلاش اصلی میکرد تا زندگی و کار مردم را به ندای ترانه‌ها راه دهد ولی چنین آثاری واقعا انگشت شمار بود.

دوم، به لحاظ زبان و انگیزه‌های طبقاتی، به غیر از ترانه‌های فولکوریک که رنگ و بوی دهفانی داشتند، بیشتر اشعار نوعی افکار رمانتیک کهنه اشرافی را منعکس میکرد که به وصف اجزاء پیکر یار و فغان از جفاکاریهایش می پرداخت و نگاهی آشکارا فتودالی به زن به مثابه مایملک مرد داشت.

سوم، ترانه‌های عاشقانه بلااستثناء از زبان و نگاه مردانه حکایت میکرد. وصف یار و شرح ناکامیها و رقابتهای همه از جانب یک مرد بود، حتی اگر یک خواننده زن اثر را ارائه میداد. بطور کلی خوانندگان زن بندرت در این عرصه از موسیقی عرض اندام میکردند و سرایندگان زن نیز هنوز به صحنه نیامده بودند. اجرای چند ترانه دو صدایی در همین دوره، نقش کم رنگی از زن بعنوان موجودی مستقل ارائه داد. موجودی که منفعل و گنگ نبود و با معشوق وارد گفت و گو میشد، اما کماکان تحت سایه مرد قرار داشت. بعلاوه خصوصیت کمیک - تفریحی این نوع ترانه‌های دو صدایی که معمولاً با پایانی خوش (happy end) همراه بود آنها را به آثاری جنبی و غیر جدی و بی تاثیر تبدیل می‌کرد.

چهارم، "خدا" در بخش اعظم ترانه‌ها حضور داشت. خواه به صورت ملجاء و آخرین نقطه اتکاء که ترانه سرا در اوج نومیدی و زخم خوردگی از معشوق و روزگار به او پناه میبرد، خواه به عنوان مسئول و تعیین کننده اصلی سرنوشت انسانها که آماج گلایه‌های شاعر قرار میگرفت. در هر صورت، حضور قاطع "خدا" در بندها و ترجیع بندهای ترانه‌ها بیان سلطه خرافه بود و خود بخود روح مثبت اعتراض و عصیان و تغییر را از این آثار سلب میکرد.

بقیه در صفا ۲۵

وقایع مهم کشورهای مختلف سریعاً با خبر میشوند و تاثیر میگیرند، جوانب مهمی از روابط قبیله‌ای و طایفه‌ای در مناطق عقب مانده دنیا سست یا منحل شده و این باعث میشود که نوع روابط میان زن - مرد و میان والدین - فرزندان در کشورهای مختلف، به هم شبیه تر شود.

موسیقی پاپ ایرانی نیز همین چارچوب و خصوصیات را بازتاب میدهد. ریشه تولید این موسیقی در ایران به سالهای پایانی دهه ۱۳۳۰ برمیگردد که استفاده از ملودیهایی غربی و سازهای غربی رو به گسترش داشت. این حرکت با توجه به اندیشه مسلط آن روزها بر موسیقی ایران، در فرم و قالب نوگرا بود. اما در کلام ترانه‌ها، چیزی نو عرضه نمی‌کرد. محتوای ترانه‌ها اساساً فرقی با تصنیف‌های مورد استفاده سنت گرایان نداشت و اگر تنوعی در آن دیده میشد به دور شدن از مایه‌های تغزلی و روی آوردن به وصف طبیعت برمیگشت. ملودیهایی عمدتاً برداشتی بود از موسیقی محافظه‌کار و سبک (soft) فرانسوی و ایتالیایی و گاه برگرفته از تم‌های ارمنی - روسی، آرابسک (arabesque)، فلانکو و موسیقی فولک اسپانیایی. این موسیقی در ایران به جاز (jazz) مشهور شد، هرچند با موسیقی جاز که ریشه در ترنم غمناک بردگان سیاه آمریکا دارد، تفاوت داشت. این موسیقی حتی جرات نکرد با موج بلند موسیقی هم‌زمان خود در غرب یعنی راک اندرول (rock'n roll) همراهی کند. راک اندرولی که مرزها و قواعد بسیاری را در ریتم و ضرب و ملودی، زبان و نحوه اجراء و بکارگیری سازها، و نوع ترانه‌سرایي در هم میشکست و به پیش میرفت. ولی بهر حال، موسیقی "جاز" ایرانی با نمونه‌هایی چون "مرگ قو"، "نسیم سرد مهرگان"، "کالسکه زرین"، "شب بود بیابان بود" و...، یک حرکت به جلو محسوب می‌شد و با وجود محافظه‌کاریهایش، راه موسیقی نوین پاپ را باز کرد.

پیش از آنکه به ظهور موسیقی پاپ ایرانی

موسیقی پاپ بخش مهمی از نیازهای فرهنگی و روحی مردم در دنیای معاصر را پاسخ میدهد و هیچ جامعه‌ای را از تولید و توزیع این نوع موسیقی گریز نیست. صدها میلیون جوان با گوش سپردن به ترانه‌های پاپ به وجد می‌آیند یا نومید میشوند، پای میکوبند یا زانوی غم به بغل میگیرند، اندیشه میکنند یا بیخیال میشوند، لالایی تسلیم آنان را به خواب دعوت میکند یا فریاد اعتراض در جانیشان طنین می‌آفکند. پاپ که مخفف واژه انگلیسی "پاپولار" (popular) به معنای مردمی یا رایج است معمولاً به نوعی موسیقی روز گفته میشود که از نظر ریتم و ملودی، زبان و موضوع برای قشرهای وسیع جامعه بویژه جوانان، ملموس و موثر باشد و دغدغه‌ها و مشغله‌های اجتماعی، سیاسی، یا روحی و عاطفی آنان را در آن شرایط مشخص زمانی و مکانی بازتاب دهد. بنابراین موسیقی پاپ رابطه نزدیکی با شرایط مشخص هر کشور دارد و رنگ و بوی "ملی" مشخصی بخود میگیرد. درست است که گسترش سریع ارتباطات و مبادلات فرهنگی - هنری در عرصه جهانی، مرزها و تقسیم بندیهای ملی در قلمرو موسیقی را تا حدی بهم زده است اما کماکان ویژگیها و تمایزات زیادی وجود دارد. این در درجه اول به تفاوت و ویژگی زبان برمیگردد. درجه نفوذ پذیری و ادغام زبانها اندک است. در نتیجه گسترش ارتباطات علمی و فرهنگی در سطح بین‌المللی، پاره‌ای کلمات و اصطلاحات از زبانهای قویتر و مسلط تر در دنیای امروز به زبانهای دیگر وارد میشود اما بافت، آهنگ و لحن زبانها به سختی و به کندی تغییر میکنند. حال آنکه در مورد ملودیهایی و ریتم‌ها چنین نیست و سریعتر و ساده‌تر از موسیقی قوم و ملتی به موسیقی قوم و ملتی دیگر منتقل یا در آن ادغام میشود. بعلاوه، موضوعات اجتماعی، سیاسی و عاطفی مشابه و مشترکی به ترانه‌های پاپ ملل گوناگون راه یافته است. علت اینست که نظام امپریالیستی بیش از پیش جهانی شده است، مردم گوشه و کنار دنیا از

نشانی‌های حزب کمونیست ایران (مارکسیست - لنینیست - مائونیست)

صندوق پستی: POSTFACH 900211, 51112 KOLN, GERMANY

تارنمای حزب کمونیست (م ل م) : WWW.SARBEDARAN.ORG

پست الکترونیکی: Haghghat@sarbedaran.org

آدرس نشریه انترناسیونالیستی جهانی برای فتح

AWTW - Gloucester Street—London, WC1N 3XX, UK

www.awtw.org

کتابخانه
سیار
مائونیستی

تارنمای حزب کمونیست ایران (م ل م)